



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

سلسلہ مباحث  
مہدویت  
(۱)

# تفہیم

دروس خارج مراکز تخصصی مہدویت  
مجلہ علمہ نام

نجم الدین طیبی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# سفیانی

نویسنده:

نجم الدین طبسی

ناشر چاپی:

مرکز تخصصی مهدویت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۱	سفیانی
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	مقدمه ناشر
۱۷	فهرست مطالب
۲۵	مقدمه
۲۷	فصل اول: ریشه، نسب و حتمیت سفیانی
۲۷	اشاره
۲۸	واقعیت داشتن سفیانی
۲۹	نسب سفیانی
۲۹	۱. سفیانی از نسل امیه
۲۹	اشاره
۲۹	الف) خروج از روم با هویت نصرانی
۳۰	ب) تصریح روایات به اموی بودن سفیانی
۳۰	ج) روش اموی گونه سفیانی
۳۵	د) هویت اعتقادی امویان
۳۷	۲. هویت و نژاد امیه
۳۷	اشاره
۳۷	مطلب اول: ارتباط امیه با عبدشمس
۳۸	مطلب دوم: ریشه و نسب امیه
۴۳	مطلب سوم: اعتقادات بنی امیه
۴۵	۳. اعتقاد سفیانی
۴۵	اشاره

۴۹	علامت و حتمیت سفیانی
۴۹	دسته اول
۴۹	اشاره
۵۱	بررسی سند
۵۳	احتمال اول
۵۳	احتمال دوم
۵۴	دسته دوم
۵۵	دسته سوم
۵۵	اشاره
۵۶	بررسی سند
۵۷	بررسی چند روایت دیگر
۵۷	اشاره
۵۷	روایت اول کافی در مورد سفیانی
۵۷	اشاره
۵۹	بررسی سندی
۶۰	بررسی متن روایت
۶۱	روایت دوم کافی در مورد سفیانی
۶۱	اشاره
۶۳	بیان مرحوم مجلسی ذیل روایت
۶۴	روایت سوم کافی در مورد سفیانی
۶۴	اشاره
۶۵	شخصیت شناسی سدید صیرفی
۶۶	روایت چهارم کافی در مورد سفیانی
۶۶	اشاره
۶۷	بیان مرحوم مجلسی ذیل این روایت
۶۸	بیان مرحوم مازندرانی در شرح روایت

۶۸	.....	اشاره
۶۹	.....	نکته اول
۶۹	.....	نکته دوم
۶۹	.....	نکته سوم
۷۰	.....	نکته چهارم
۷۰	.....	نکته پنجم
۷۱	.....	نکته ششم
۷۱	.....	روایت پنجم
۷۱	.....	اشاره
۷۳	.....	بیان مرحوم مازندرانی در مورد این روایت
۷۳	.....	روایت ششم
۷۳	.....	اشاره
۷۴	.....	بیان مرحوم مجلسی
۷۶	.....	روایت هفتم
۷۶	.....	اشاره
۷۷	.....	دیدگاه های مرحوم مجلسی در ذیل این روایت
۷۹	.....	روایت هشتم
۷۹	.....	روایات نهم
۸۰	.....	روایت دهم
۸۰	.....	روایت یازدهم
۸۰	.....	اشاره
۸۱	.....	بدا در سفیانی
۸۲	.....	بیان علامه مجلسی در توجیه روایت امام جواد علیه السلام
۸۵	.....	فصل دوم: خروج، حکومت و هلاکت سفیانی
۸۵	.....	اشاره
۸۶	.....	زمان خروج و حکومت سفیانی

۸۶	روایت اول
۸۶	اشاره
۸۷	بررسی دلالتی
۸۸	روایت دوم
۸۸	اشاره
۸۸	بررسی سند
۸۹	شخصیت ابن فضال
۹۰	بررسی دلالت
۹۰	روایت سوم
۹۰	اشاره
۹۱	بررسی سند
۹۱	بررسی دلالت
۹۲	روایت چهارم
۹۳	روایت پنجم
۹۳	اشاره
۹۴	خلاصه بحث
۹۴	روایت ششم
۹۴	اشاره
۹۵	بررسی سند
۹۶	بررسی دلالت
۹۶	روایت هفتم
۹۷	روایت هشتم
۹۷	اشاره
۹۸	طرز هلاکت و مردن سفیانی
۱۰۱	فصل سوم: بررسی چند نکته مهم
۱۰۱	اشاره



- نکته اول: حدود شام ..... ۱۰۲
- نکته دوم: شیصبانی ..... ۱۰۲
- نکته سوم: وحدت یا تعدد سفیانی ..... ۱۰۳
- اشاره ..... ۱۰۳
- روایات دال بر متعدد بودن سفیانی ..... ۱۰۴
- قیام چند سفیانی در طول تاریخ ..... ۱۰۸
- ارزیابی کتاب سلیلی ..... ۱۱۵
- تحقیقی درباره عمرو بن شمر ..... ۱۱۶
- نتیجه گیری ..... ۱۱۸
- سفیانی از اختصاصات شیعه است یا فریقین؟ ..... ۱۱۸
- بیان مرحوم صدر در اختصاص روایات سفیانی به منابع شیعی ..... ۱۱۸
- روایت اول ..... ۱۱۹
- روایت دوم ..... ۱۲۰
- روایت سوم ..... ۱۲۰
- نکته چهارم: سفیانی و دجال ..... ۱۲۱
- اشاره ..... ۱۲۱
- تفاوت های سفیانی و دجال ..... ۱۲۳
- نکته پنجم: سفیانی و خسف پیدا ..... ۱۲۴
- اشاره ..... ۱۲۴
- روایتی دیگر ..... ۱۲۶
- روایت سوم ..... ۱۲۸
- نکته ششم: دولت عباسیان ..... ۱۲۹
- نکته هفتم: سفیانی و شیصبانی ..... ۱۳۱
- اشاره ..... ۱۳۱
- روایت اول ..... ۱۳۱
- بررسی سندی ..... ۱۳۲

- ۱۳۴ ..... اما بحث دلالی
- ۱۳۴ ..... روایت دوم
- ۱۳۵ ..... روایت سوم
- ۱۳۶ ..... شیصانی کیست؟
- ۱۳۷ ..... روایت ابی حمزه ثمالی
- ۱۳۸ ..... شیصان و بنی شیصان
- ۱۳۸ ..... خطبه اللؤلؤیه (در تطبیق بنی شیصان بر بنی العباس)
- ۱۴۰ ..... روایت لؤلؤیه مرحوم مجلسی از مناقب ابن شهر آشوب، خطبه لؤلؤیه را چنین نقل می کند:
- ۱۴۲ ..... روایت علی بن مهزیار روایت را مرحوم صدوق در کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۵ نقل می کند...
- ۱۴۵ ..... دو نکته
- ۱۴۷ ..... نتیجه کلام تا این جا
- ۱۴۷ ..... تحقیقی درباره احمد بن هویزه
- ۱۴۹ ..... اما ابراهیم بن اسحاق نهاوندی
- ۱۴۹ ..... در معنای متهم یا متهمای دینه
- ۱۵۲ ..... نتیجه بحث
- ۱۵۲ ..... نکته هشتم: نزول عیسی علیه السلام
- ۱۵۲ ..... اشاره
- ۱۵۴ ..... بررسی سندی
- ۱۵۵ ..... کتابنامه
- ۱۶۰ ..... درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: طبسی، نجم الدین، ۱۳۳۴ -

عنوان و نام پدیدآور: سفینانی [کتاب] / نجم الدین طبسی؛ ویراستار ابوالفضل علیدوست ابرقویی.

مشخصات نشر: قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۱۴۴ ص. س. م ۲۱×۱۴/۵؛

فروست: سلسله مباحث مهدویت؛ ۱.

شابک: ۶۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷-۹۴۰-۷-۹

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۴۰-۱۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق -

موضوع: مهدویت -- انتظار

موضوع: سفینانی

شناسه افزوده: حوزه علمیه قم. مرکز تخصصی مهدویت

رده بندی کنگره: ۵/۲۲۴/BP ط ۲۳ س ۱۳۹۴ ۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۱۶۲۶۸

ص: ۱

اشاره



سفياني

نجم الدين طبسي

ويراستار ابوالفضل عليدوست ابرقويي.

ص: ٣

سرشناسه: طبسی، نجم الدین، ۱۳۳۴ -

عنوان و نام پدیدآور: سفیانی [کتاب] / نجم الدین طبسی؛ ویراستار ابوالفضل علیدوست ابرقویی.

مشخصات نشر: قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۱۴۴ص.. س ۲۱×۵/۱۴؛

فروست: سلسله مباحث مهدویت؛ ۱.

شابک: ۶۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۶۰۲۷-۹۴۰-۷-۹

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۴۰-۱۴۴؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق -

موضوع: مهدویت -- انتظار

موضوع: سفیانی

شناسه افزوده: حوزه علمیه قم. مرکز تخصصی مهدویت

رده بندی کنگره: ۵/۲۲۴/BP ط ۲۳ س ۱۳۹۴۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۱۶۲۶۸

ص: ۴

«وَمَا يَعْقُلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ؛ و جز عالمان در آن اندیشه نمی کنند». (سوره عنکبوت، آیه ۴۳).

دانش پایه درک و فهم معارف و حیانی است و بدون آن به طور قطع، خطا و خلط حق و باطل پیش خواهد آمد. از این رو در آیات نورانی قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام تأکیدات بی همانندی درباره علم، عالم و تکیه بر آنها صورت گرفته است. «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ؛ دنباله رو آنچه بدان علم نداری مباش». (سوره الإسراء، آیه ۳۶).

اهمیت این اصل اساسی و غیر قابل اغماض در برخی از مباحث که به دلایل مختلف دستخوش تحریفات و اشتباهات شده است فزون تر می گردد.

هنوز چند سالی از بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگذشته بود که فرمود: «... قد کثرت علی الکذابه...؛ ... فراوان به من نسبت دروغ داده اند...». (احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۴۷۷).

و امام صادق علیه السلام حدود یکصد سال بعد فرمود: «مغیره بن سعید - لعنه الله - دسّ فی کتب اصحاب ابی احادیث لم یحدّث بها ابی؛ مغیره بن سعید که خدا او را لعنت کند به صورت پنهانی در کتاب های یاران پدرم احادیثی را گنجانده که او بیان نکرده بود». (اختیار معرفه الرجال، طوسی، ج ۲، ص ۴۸۹).

موضوع مهدویت و منجی آخرالزمان به دلایل مختلف بیش از موضوعات دیگر دستخوش این دگرگونی ها شده است؛ نفوذ اسرائیلیات، دستبرد تحریفگران، خطاهای استنساخ کنندگان و برداشت های ناصواب بخشی از این عوامل هستند. بر خلاف احادیث فقهی که با تلاش فقها در اعصار مختلف مورد بحث و مذاقه قرار گرفته و تا حدود زیادی مرزهای احادیث قابل استناد آن مشخص شده و از جهات مختلف سند و دلالت منقح گردیده، در احادیث مربوط به معارف مهدویت این کار به نحو شایسته صورت نپذیرفته است.

مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم - بنا به وظیفه و رسالت خود- تحقق این مهم را با راه اندازی رشته تخصصی مهدویت و نیز ارائه درس خارج مهدویت توسط استاد معظم حضرت آیت الله نجم الدین طبسی دنبال کرده و به توفیق الهی گامهایی در این مسیر برداشته است.

سلسله مباحث مهدویت که پیش روی شماست حاصل این مباحث است که به یاری خداوند در موضوعات مختلف و مورد نیاز معارف مهدوی سلسله وار عرضه خواهد شد.

حوزه علمیه قم

مرکز تخصصی مهدویت

انتشارات

ص: ۶



## فهرست مطالب

فصل اول: ریشه، نسب و حتمیت سفیانی..... ۱۳

واقعیت داشتن سفیانی..... ۱۴

نسب سفیانی..... ۱۵

علامت و حتمیت سفیانی... ۳۵

دسته اول..... ۳۵

دسته دوم..... ۴۰

دسته سوم..... ۴۱

بررسی سند..... ۴۲

بررسی چند روایت دیگر..... ۴۳

روایت اول کافی در مورد سفیانی..... ۴۳

بررسی سندی..... ۴۵

بررسی متن روایت..... ۴۶

روایت دوم کافی در مورد سفیانی..... ۴۷

بیان مرحوم مجلسی ذیل روایت..... ۴۹

روایت سوم کافی در مورد سفیانی..... ۵۰

شخصیت شناسی سدید صیرفی..... ۵۱

روایت چهارم کافی در مورد سفیانی..... ۵۲

بیان مرحوم مجلسی ذیل این روایت..... ۵۳

بیان مرحوم مازندرانی در شرح روایت..... ۵۴

نکته اول..... ۵۵

نکته دوم..... ۵۵

نکته سوم..... ۵۵

نکته چهارم..... ۵۶

ص: ۷

نکته پنجم.... ۵۶

نکته ششم.... ۵۷

روایت پنجم..... ۵۷

بیان مرحوم مازندرانی در مورد این روایت..... ۵۹

روایت ششم..... ۵۹

بیان مرحوم مجلسی ... ۶۰

روایت هفتم..... ۶۲

دیدگاه های مرحوم مجلسی در ذیل این روایت..... ۶۳

روایت هشتم..... ۶۵

روایات نهم... ۶۵

روایت دهم... ۶۶

روایت یازدهم..... ۶۶

بدا در سفیانی..... ۶۷

بیان علامه مجلسی در توجیه روایت امام جواد علیه السلام ..... ۶۸

فصل دوّم: خروج، حکومت و هلاکت سفیانی..... ۷۱

زمان خروج و حکومت سفیانی..... ۷۲

روایت اول.... ۷۲

بررسی دلالی..... ۷۳

روایت دوم.... ۷۴

بررسی سند..... ۷۴

شخصیت ابن فضال... ۷۵

بررسی دلالت..... ۷۶

روایت سوم... ۷۶

بررسی سند..... ۷۷

بررسی دلالت..... ۷۷

ص: ۸

روایت پنجم..... ۷۹

خلاصه بحث..... ۸۰

روایت ششم..... ۸۰

بررسی سند..... ۸۱

بررسی دلالت..... ۸۲

روایت هفتم..... ۸۲

روایت هشتم..... ۸۳

طرز هلاکت و مردن سفیانی..... ۸۴

فصل سوّم: بررسی چند نکته مهم..... ۸۷

نکته اول: حدود شام... ۸۸

نکته دوم: شیصبانی.... ۸۸

نکته سوم: وحدت یا تعدد سفیانی..... ۸۹

روایات دال بر متعدد بودن سفیانی... ۹۰

قیام چند سفیانی در طول تاریخ..... ۹۴

ارزیابی کتاب سلیلی..... ۱۰۰

تحقیقی درباره عمرو بن شمر..... ۱۰۱

نتیجه گیری..... ۱۰۳

سفیانی از اختصاصات شیعه است یا فریقین؟..... ۱۰۳

بیان مرحوم صدر در اختصاص روایات سفیانی به منابع شیعی..... ۱۰۳

روایت اول... ۱۰۴

روایت دوم... ۱۰۵

روایت سوم..... ۱۰۵

نکته چهارم: سفیانی و دجال .... ۱۰۶

تفاوت های سفیانی و دجال..... ۱۰۸

نکته پنجم: سفیانی و خسف پیدا..... ۱۰۹

ص: ۹

روایتی دیگر..... ۱۱۱

روایت سوم..... ۱۱۳

نکته ششم: دولت عباسیان..... ۱۱۴

نکته هفتم: سفیانی و شیصبانی..... ۱۱۶

روایت اول... ۱۱۶

بررسی سندی..... ۱۱۷

اما بحث دلالی... ۱۱۹

روایت دوم... ۱۱۹

روایت سوم..... ۱۲۰

شیصبانی کیست؟..... ۱۲۱

روایت ابی حمزه ثمالی..... ۱۲۲

شیصبان و بنی شیصبان... ۱۲۳

خطبه اللؤلؤیه (در تطبیق بنی شیصبان بر بنی العباس)..... ۱۲۳

روایت لؤلؤیه..... ۱۲۵

روایت علی بن مهزیار..... ۱۲۷

دو نکته..... ۱۳۰

نتیجه کلام تا این جا..... ۱۳۲

تحقیقی درباره احمد بن هویزه... ۱۳۲

اما ابراهیم بن اسحاق نهاوندی..... ۱۳۴

در معنای متهموم یا متهما فی دینه... ۱۳۴

نتیجه بحث..... ۱۳۷

نکته هشتم: نزول عیسی علیه السلام ..... ۱۳۷

بررسی سندی..... ۱۳۹

ص: ۱۰



مطلب در خصوص یکی از علامات ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یعنی، «جریان سفیانی» است. در بررسی این جریان، سوالات زیر مطرح می شود:

سفیانی کیست؟ شخص است یا جریان؟ اگر شخص است، نام او چیست؟ آیا همان طور که گفته اند نام او "عثمان بن عنبسه" است، یا اسم های دیگری هم دارد؟ سفیانی از نسل چه کسی است؟ از نسل ابوسفیان و از اموی ها است؟ و یا نظر به عملکرد و جنایاتی که سفیانی، انجام می دهد، ادامه دهنده جنایات آل ابی سفیان است، که در این صورت سفیانی «جریان» است. خروج سفیانی از کجا است؟ آیا از شام (اردن، سوریه، فلسطین و لبنان) است، یا محل استقرار او شام بوده؛ ولی حرکتش از روم و با پشتیبانی روم است؟ (روم شاید به معنای اروپای فعلی باشد). آیا خروج سفیانی از علامات حتمی ظهور امام زمان است، یا از علائم غیر حتمی؟ گستره فعالیت و جنایات سفیانی کجاست؟ (آیا حوزه فعالیت او مثل دجال، فراگیر و عالم گیر است، یا محدوده خاص جغرافیایی (شام، عراق، حجاز و بخشی از جنوب ایران) را در بر می گیرد؟ ماموریت و هدف سفیانی چیست و با چه کسی درگیر می شود؟ با همه مسلمین و یا با طایفه خاصی از مسلمانان (اهل بیت پیامبر و پیروان خاندان رسول خدا که همان شیعیان هستند) مشکل دارد؟ عاقبت و سرنوشت سفیانی چه می شود؟ در یک مصاف و جنگ، کشته می شود، یا بر اثر خسف زمین، او و سپاهیانش از بین می روند؟ یا به دست امام عصر اعدام می شود؟

بحث سفیانی، بحث گسترده ای است که روایات آن هم از حداستفاضه گذشته است. روایات کثیری راجع به سفیانی از فریقین وجود دارند که به خصوصیات او هم پرداخته اند، مثل این که، شخصی است از نسل ابوسفیان که در شام و با حمایت اروپا فعالیت داشته؛ ضمن این که فاصله وقت خروج او تا ظهور امام زمان بیان شده است: نه ماه یا یک سال و یا یک سال و نیم و... در روایات به اجمال یا تفصیل به این مباحث پرداخته شده است.

مطالب این کتاب بخشی از سلسله درسهای خارج مهدویت است که از سال ۸۸ هـ- ش در حوزه مقدسه قم آغاز گردید و این دروس پس از پیاده سازی به نظر

اینجانب رسید و ملاحظات و نکات ضروری در آن اعمال گردید تا برای استفاده در اختیار عموم قرار گیرد، البته بخشهای دیگر نیز پیاده شده و از نظر اینجانب گذشته، به امید اینکه در اسرع وقت چاپ و نشر گردد. انشاء...

در خاتمه از مسئول محترم مرکز تخصصی مهدویت و تمامی واحدهائی که زمینه نشر آنرا فراهم کردند کمال تشکر را دارم و همچنین از زحمات و تلاش فرزندان عزیزم جناب ثقه الاسلام بلقان آبادی هم سپاسگزارم.

قم مقدس

مؤسسه ولاء صدیقه کبری

نجم الدین طبسی

ص: ۱۲

## فصل اول: ریشه، نسب و حتمیت سفیانی

اشاره

ص: ۱۳

بعضی افراد که جریان های تاریخی را نقل می کنند، قائلند اصل جریان سفیانی در روایات و موعود بودن او دروغ و از جعلیات امویین، جهت ایجاد موقعیت و پایگاهی برای خودشان است. این حرف را امثال مقریزی در خطط گفته است. ما در بحث «وحدت یا تعدد سفیانی» به کلام او اشاره می کنیم؛ ولی این ادعا صحیح نیست و نمی توان گفت روایات سفیانی از جعلیات امویین است؛ بلکه روایات سفیانی از متواترات است و عجیب تر این که روایات سفیانی را دشمنان سفیانی، قبل از نقل روایات از طرف طرفداران او، نقل کرده اند. البته روایات سفیانی در مورد تعدد سفیانی و خصوصا در جایی که سفیانی را مدح کند؛ بعید نیست از جعلیات بنی امیه باشد؛ کما این که روایاتی که وجود سفیانی را نفی می کند، می تواند از جعلیات امویین باشد تا به این وسیله از بعضی حرکات و برخوردهای زشت سفیانی بیزاری بجویند و یا از مقولات بنی عباس باشد تا خود را از این قیام ها رهایی ببخشند و در برخورد با آنان و قلع و قمع آنان از او آزاد تر باشند. بنابراین، روایاتی که ما از اهل بیت در مورد سفیانی داریم، متعدد و صراحت در سفیانی است که مفاد آن ها نیز گویای حتمیت سفیانی است. پس، اسانید روایات در این مورد مشکلی ندارند؛ بلکه اگر اسناد مشکل هم داشته باشند؛ چون بحث سفیانی متواتر است، به بررسی سندی نسبت به اصل سفیانی نیاز نمی باشد. ما ابتدا در مورد نسب و هویت سفیانی مطالبی را بیان می کنیم. سپس به بررسی روایات علامت بودن سفیانی و برخی ویژگی های او می پردازیم:

از روایات استفاده می شود، سفیانی از نسل ابوسفیان و امیه می باشد. البته اینان نیز واقعاً عرب و از قریش نیستند، بلکه به عبد مناف و قریش ملحق شده اند. برای روشن شدن حقیقت امر، باید چند امر بررسی شود:

### ۱. سفیانی از نسل امیه

#### اشاره

بررسی روایت گویای این نکته است که سفیانی از نسل ابوسفیان و ادامه دهندۀ راه اوست. این مطلب را می توان با توجه به نکات زیر امری ثابت شده دانست:

#### الف) خروج از روم با هویت نصرانی

از مرحوم شیخ طوسی، از بشر بن غالب (بشر و بشیر دو برادر هستند که دعای عرفه را از امام حسین علیه السلام نقل می کنند) روایتی نقل شده است که البته روایت به معصوم علیه السلام منتهی نمی شود:

عنه، عن أبي النصر إسماعيل بن عبد الله بن ميمون بن عبد الحميد بن أبي الرجال العجلي قال: حدثنا محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى قال: حدثنا جعفر بن سعد الكاهلي، عن الأعمش، عن بشر بن غالب قال: يقبل السفیانی من بلاد الروم متنصراً في عنقه صليب وهو صاحب القوم؛ (۱) سفیانی از سرزمین روم، در حالی که نصرانی و در گردش علامت صلیب است [و مظاهر نصرانیت دارد] خروج می کند و او فرمانده گروهی است.

در بعضی از نسخه ها، به جای «متنصراً»، «منتصراً»، یعنی پیروزمندانه آمده؛ ولی به قرینه فی عنقه صلیب، «متنصراً» صحیح است.

براساس این روایت، ریشه سفیانی از روم (غرب) است. اکنون باید به کتاب های جغرافیایی مراجعه و معلوم کرد که روم آن روز در (هنگام صدور

ص: ۱۵

چنین روایتی) بر چه مکان هایی انطباق داشته، آیا منظور شامات، یا آندلس و یا ایتالیا است؟ هر کجا باشد، قطع نظر از بحث سندی در این روایت، سفیانی متاعی است که از آن طرف مرزها برای سرزمین های اسلامی صادر شده و او را از آن سوی مرزها می فرستند.

### (ب) تصریح روایات به اموی بودن سفیانی

روایتی از امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام در این زمینه وارد شده است:

حدثنا محمد بن علی ماجیلویه رضی الله عنه قال: حدثنا عمی محمد بن أبی القاسم، عن محمد بن علی الکوفی، عن محمد بن أبی عمیر، عن عمر بن أذینه قال: قال ابو عبد الله علیه السلام: «قال أبی علیه السلام: قال أمير المؤمنين علیه السلام: يخرج ابن آكله الأکباد من الوادی الیابس، وهو رجل ربه، وحش الوجه، ضخم الهامه، بوجهه أثر جدری، إذا رأیته حسبته أعور، اسمه عثمان، وأبوه عنبسه، وهو من ولد أبی سفیان، حتّی یأتی أرضا ذات قرار ومعین فیستوی علی منبرها؛ (۱) پسر هندجگرخوار از بیابانی خشک [شام] خروج می کند. او مردی است چهار شانه و زشت رو و صورتی دارد چون حیوانات درنده خو، و سری بزرگ و آبله رو. چون او را ببینی، می پنداری یک چشم است. نامش عثمان و نام پدرش عنبسه و از فرزندان ابوسفیان است تا به سرزمینی که دارای قرارگاه و خزّمی است، می رسد و در آن جا بر تخت سلطنت می نشیند.

### (ج) روش اموی گونه سفیانی

از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است:

ویظهر السفیانی ومن معه حتّی لا یكون له همه إلا آل محمد

ص: ۱۶

---

۱- . کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۵۱، ب ۵۷، ح ۹؛ معجم أحادیث الإمام المهدي علیه السلام، ج ۴، ص ۱۲۰.

وشیعتهم فیبعث بعثا إلى الكوفة، فیصاب بأناس من شیعه آل محمد بالكوفة قتلا وصلبا، وتقبل رایه من خراسان حتَّى تنزل ساحل دجله. یرج رجل من الموالی ضعیف ومن تبعه فیصاب بظهر الكوفه. ویبعث بعثا إلى المدینه فیقتل بها رجلا ویهرب المهدي والمنصور منها، ویؤخذ آل محمد صغیرهم وكبیرهم لا- یرك منهم أحد إلا- حسبویخرج الجيش فی طلب الرجلین ویخرج المهدي منها علی سنه موسی خائفا یرتقب حتَّى یقدم مکه. ویقبل الجيش حتَّى إذا نزلوا البیداء وهو جيش الهملات (الهلال) خسف بهم فلا- یفلت منهم إلا- مخبر...؛(۱) سفیانی و پیروانش خروج می کنند. او قصدی جز کشتن و آزار اولاد پیغمبر و شیعیان آن ها ندارد. وی یک لشکر به کوفه می فرستد، و جمعی از شیعیان آن جا را می کشد و گروهی را به دار می زند، و لشکری از خراسان می آید و در ساحل شط دجله فرود می آید. مرد ضعیفی از شیعیان با طرفدارانش برای مقابله با سفیانی به بیرون کوفه می رود و مغلوب می گردد. سپس سفیانی لشکر دیگری به مدینه می فرستد. مردی در آن جا کشته می شود و مهدی و منصور فرار می کنند. سفیانی نیز بزرگ و کوچک سادات و ذریه پیغمبر را گرفته و حبس می کند. آن گاه لشکری برای پیدا کردن مهدی و منصور از مدینه بیرون می رود. مهدی همچون موسی بن عمران [که هراسان از مصر خارج شد] هراسان و نگران از مدینه بیرون می رود، و بدین گونه وارد مکه می شود. لشکر اعزامی هم به دنبال وی می آید؛ ولی وقتی به بیابان مکه و مدینه می رسند، به زمین فرو می روند و جز یک نفر که خبر آن ها را می برد، باقی نمی ماند....

سرلوحه برنامه های سفیانی کشتار آل محمد و شیعه آل محمد است.

ص: ۱۷

---

۱- . تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۴، ح ۱۱۷؛ الغیبه، نعمانی، ص ۲۷۹، ب ۱۴، ح ۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۳.

هدف اصلی سفیانی کشتن شیعه است و به یهود و مسیحیت کاریندازد؛ چون خودش نصرانی است و از طرف آن ها حمایت می شود. سفیانی فقط با شیعه درگیر می شود؛ چون می داند اسلام ناب محمدی، همان شیعه و تشیع است و تنها قدرتی که جلو آن ها را گرفته، همین تشیع است. این ها وقتی احساس می کنند که دیگر کاری از پیش نمی برند، سفیانی را فرستاده و او نسل کشی را به راه می اندازد (شبهه جریان بحرین امروز).

آیا جنایات سفیانی جدید است؟ در کتاب الغارات تأمل کنید! مولف کتاب، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفی است. ایشان نوه برادری شهید مختار ثقفی و از اکابر علمای قرن سوم است که در کوفه متولد شد؛ سپس به اصفهان رفت و در ۳۸۲، یک سال بعد از مرحوم صدوق، وفات کرد. او به قدری با شخصیت و عالم بود که حوزه قم، آمدن او را به قم برای برپایی کرسی درس و حدیث درخواست کرد. رجال نجاشی بیان صاحب کتاب الغارات (ابراهیم بن محمد) را نقل می کند که من کتاب «المعرفه» را در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته ام، و می خواهم جایی بروم که نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی بسیار دارند تا در آن جا امیرالمؤمنین علیه السلام را تبلیغ و مردم را عوض کنم. به او گفتند: چنین مکانی اصفهان است. ایشان به اصفهان رفت و منشاء برکات بسیاری شد و آن جا را تغییر داد که یکی از جهات تغییر اصفهان به تشیع به سبب ایشان بود. (۱)

ص: ۱۸

۱- رجال النجاشی، ص ۱۶: ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود الثقفی أصله کوفی، وسعید بن مسعود أخو أبی عبید بن مسعود عم المختار وولاه أمير المؤمنين علیه السلام المدائن، وهو الذی لجأ إليه الحسن علیه السلام یوم سباط. انتقل ابوإسحاق هذا إلى أصفهان وأقام بها، وكان زیدیا أولاً ثم انتقل إلینا ویقال: إن جماعه من القمیین كأحمد بن محمد بن خالد وفدوا إليه وسألوه الانتقال إلى قم، فأبی، وكان سبب خروجه من الكوفه أنه عمل كتاب المعرفه، وفيه المناقب المشهوره والمثالب، فاستعظمه الكوفیون وأشاروا علیه بأن یترکه و لا یخرجه، فقال: ای البلاد أبعد من الشیعه فقالوا: أصفهان، فحلف لا- أروی هذا الكتاب إلا- بها فانتقل إليها ورواه بها ثقة منه بصحه ما رواه فيه. وله مصنفات كثيره... ومات إبراهيم بن محمد الثقفی سنه ثلاث وثمانین ومائتین.



در کتاب الغارات در دو جا، نامه سرّی که معاویه به فرمانده جلاد و سرجوخه های اعدام خود (سفیّان بن عوف غامدی) نوشته و دستوراتی به وی داده؛ آمده است:

حدثه عن سفیان بن عوف الغامدی قال: دعانی معاویه فقال: إني باعثك في جيش كثيف [ ذی أداہ و جلادہ ] فالزم لی جانب الفرات حتّی تمر بهیت فتقطعها، فإن وجدت بها جندا فأغر عليهم وإلا فامض حتّی تغیر علی الأنبار، فإن لم تجد بها جندا فامض حتّی تغیر علی المدائن ثم أقبل إلی، واتق أن تقرب الكوفة، واعلم أنك إن أغرت علی [ أهل ] الأنبار وأهل المدائن فكأنك أغرت علی الكوفة، إن هذه الغارات یا سفیان علی أهل العراق ترهب قلوبهم وتجری كل من كان له فینا هوی [ منهم ] ویری فراقهم، وتدعو إلینا كل من كان یخاف الدوائر، وخرّب كل ما مررت به [ من القرى ]، واقتل كل من لقیتم ممن لیس هو علی رأیک، واحرب الأموال، فإنه شبيه بالقتل وهو أوجع للقلوب. قال: فخرجت من عنده فعسکرت وقام معاویه فی الناس [ خطیبا ] فحمد الله وأثنی علیه ثم قال: أما بعد أيها الناس فانتدبوا مع سفیان بن عوف فإنه وجه عظیم فیہ أجر عظیم سریعہ فیہ أوبتکم إن شاء الله، ثم نزل؛(۱)

سفیّان بن عوف غامدی می گوید: معاویه به من گفت: من تو را با سپاه و تجهیزات کامل نظامی می فرستم...وقتی به عراق رسیدی روستاها را بر سر مردم خراب کن، و هر کس را که بر رأی تو نیست؛ بکش....

پس، منظور معاویه این است که شیعه را بکش و اموالشان را غارت کن! که

ص: ۱۹

از مقایسه عبارت الغارات: «واقتل كل من لقيت ممن ليس هو على رأيك، واحرب الأموال...»؛ با عبارت عیاشی: «ویظهر السفیانی ومن معه حتّی لا یكون له همه إلا آل محمد صلی الله علیه و آله...»؛ چنین برمی آید که سفیانی جریان ممتد و دنباله دار است. لذا امام صادق علیه السلام می فرماید:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِنَّا وَ آلَ أَبِي سُفْيَانَ أَهْلُ بَيْتَيْنِ تَعَادَيْنَا فِي اللَّهِ قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَقَالُوا كَذَبَ اللَّهُ قَاتَلَ أَبُو سُفْيَانَ رَسُولَ اللَّهِ

صلی الله علیه و آله و قَاتَلَ مُعَاوِيَةَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَاتَلَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالسُّفْيَانِي يَقَاتِلُ الْقَائِمَ عَجَلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ؛ (۱) ما و اولاد ابوسفیان دو خانواده هستیم که برای خدا با آن ها کشمکش و مشکل داریم. ما می گوئیم: خدا راست گفته؛ ولی آن ها می گویند: خدا دروغ گفته است! ابوسفیان با پیغمبر؛ و معاویه با علی بن ابی طالب؛ و یزید با حسین بن علی به نزاع و جنگ برخاستند و سفیانی نیز با قائم ما می جنگد.

صاحب کتاب الغارات در جای دیگر از کتاب خود، دستور معاویه به بسر بن ارمیه را نقل می کند:

قال: خرج عدی بن حاتم و جریر بن عبد الله البجلي و حنظله الكاتب من الكوفة إلى قرقيسياء قالوا: لا نقيم ببلده يعاب فيها عثمان. ولحق بمعاوية من أصحاب علي عليه السلام ابن العشب و وائل بن حجر الحضرمي، وخبره في قصة بسر بن أبي أرميه لعنه الله. عن بكر بن عيسى قال: لما بلغ معاوية تفرق أصحاب علي عليه السلام وتخاذلهم و تركهم إياه، وأنه بلغ من أمرهم انه يندبهم إلى السواد فيأبون أرسل بسر بن أرميه إلى المدينة في جيش من أهل الشام، فسار حتّی قدمهم فدعى الناس إلى البيعة فأجابوه و حرق بها دورا من دور الأنصار و غیرهم من شیعه علی ثم سار إلى مکه ثم توجه إلى اليمن لا يمر بقوم يرى أن لهم لعلی رأيا

ص: ۲۰

إلا قتلهم واستباح أموالهم، وبلغ ذلك عليا عليه السلام فقام وخطب وحمد الله وأثنى عليه وصلى على النبي صلى الله عليه وآله وذكر مسير بسر بن أرطاه لعنه الله إلى اليمن، وذكر تخاذل أصحابه وتركهم الحق والبليه التي دخلت عليهم وقال: لو تطيعوني في الحق كما يطيع عدوكم صاحبهم في الباطل ما ظهروا عليكم. وقد كان الناس كرهوا عليا ودخلهم الشك والفتنه وركنوا إلى الدنيا وقلّ مناصحوه، فكان أهل البصره على خلافه والبغض له، وجلّ أهل الكوفه وقراؤهم، وأهل الشام وقريش كلها؛ (١) هنگامی که به معاویه خبر رسید، یاران علی علیه السلام متفرق شده اند... به بسر بن ارطاه هجوم به مدینه را دستور داد و بسر بن ارطاه، خانه های انصار و غیر انصار از شیعه علی را آتش زد، و سپس به سوی مکه و بعد به طرف یمن متوجه شد. بسر بن ارطاه در مسیرش، هر کس را که طرفدار علی بود، می کشت و اموالش را غارت می کرد. این شجره ملعونه و طرفدارانشان همیشه علیه شیعه بودند. حساب این ها از اهل سنت جدا است. این ها به تعبیر حضرت، درنده خو و وحشی [وحش الوجه] هستند. وقتی این خبر به مولا علی علیه السلام رسید، بلند شد و خطبه خواند و خدا را حمد کرد و...

جریان سفیانی در آخرالزمان به جریان بنی امیه و معاویه شبیه است. سفیانی جز کشتن شیعه (نسل کشی) هیچ دغدغه و هدفی ندارد.

#### (د) هویت اعتقادی امویان

امیرالمؤمنین هنگام بسیج مردم برای جنگ صفین، در مورد این ها فرمود:

مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنِ اسْتَسَلَّمُوا وَ أَسْرُوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ؛ (٢) اسلام را نپذیرفتند؛ بلکه از بیم تسلیم شدند و

ص: ٢١

١- . الغارات، ج ٢، ص ٥٥٣.

٢- . نهج البلاغه، ص ٣٧٤.

کفر را پنهان کردند. اگر یارانی بیابند، کفر [خود را] آشکار می کنند و از اسلام سر برمی تابند.

همچنین می فرماید:

«به سوی کسانی حمله کنید که این ها از بازماندگان جنگ احزاب (خندق) و مشرکین هستند. به جنگ کسانی بروید که قائلند خدا ورسولش دروغ می گویند».

پس باید در اعتقادات و عملکرد این ها تامل کنیم. جریان سفیانی جریان تازه ای نیست؛ بلکه دنباله عمل و جنایات امویین است. وضعیت امویین به گونه ای بود که:

ملکنا فکان العفو منّا سجیه

فلما ملکتم سال بالدم ابطح (۱)

زمانی که ما به حکومت رسیدیم و قدرت را به دست گرفتیم، بخشش و گذشت، خوی و عادت ما بود؛ اما زمانی که شما به قدرت رسیدید، خون سراسر صحرای مکه را فرا گرفت و هیچ جا، حتی مکه مکرمه امن نبود.

از این روایات استفاده می شود که سفیانی با خصوصیات مذکور، از نسل امویین بوده و از روم می آید و هویت اعتقادی او نصرانی است. اکنون جای این سؤال است که آیا امویین عرب هستند، یا وارداتی و به اصطلاح از آن طرف مرزها آمده اند و غیر عرب می باشند؟

ص: ۲۲

---

۱- . و حلّتم قتل الاساری و طالما غدونا عن الأسری نَعْفُ و نصفح ف-ح-سبک-م هذا التفاوت ب-یننا و ک-ل-ان-اء  
ب-الذی ف-یه ینضح و شما ریختن خون همه اسیران را حلال شمردید؛ ولی بسیار گذشت که ما از اسیران درگذشتیم و همه را مورد عفو و بخشش قرار داده و آزاد کردیم. شما را همین تفاوت بین ما و شما بس است در شناخت حق و ناحق. از کوزه همان برون تراود که در اوست (الغدیر، ج ۱، ص ۲۵۵) در پاورقی آمده است: «هذه الآیات خمسها جماعه و شطرتها فممن خمسها السید راضی بن السید صالح القزوینی المتوفی سنه ۱۲۸۷، والعلامه الأكبر السید ناصر بن أحمد بن عبد الصمد الغریفی المتوفی سنه ۱۳۳۱، والشیخ عبدالحسین بن القاسم الحلّی النجفی المعاصر وله تشطیرها أيضا».

در این زمینه چند مطلب باید مورد بررسی قرار گیرد: ارتباط امیه با عبدشمس، ریشه امیه و اعتقادات امویین.

#### مطلب اول: ارتباط امیه با عبدشمس

آیا امیه و بنی امیه با عبدشمس ارتباط دارند؟ نقل شده است که هاشم (جدّ اعلای پیامبر) و عبد شمس برادر و دو قلو بوده اند. هنگام تولد، انگشت هاشم به پیشانی عبد شمس چسبیده بود که انگشت را از پیشانی با شمشیر جدا کردند و گفتند: تا آخر بین این ها جنگ خواهد بود. در واقع به این طریق تطیر و فال بد زدند.

اولین کسی که متعرض این جریان می شود، طبری (م ۳۱۰) مورخ معروف اهل سنت است که این جریان را بدون سند ذکر کرده و می گوید:

وقیل إن عبدشمس و هاشما توأمان وإن أحدهما ولد قبل صاحبه وأصبع له ملتصقه بجبهه صاحبه فنحيت عنها فسال من ذلك دم فتطير من ذلك؛ (۱) و گفته شده است که عبد شمس و هاشم دو برادر دو قلو بودند و انگشت یکی به پیشانی دیگری چسبیده بود. پس از آن که جدا کردند، خون جاری شد، و این را به فال بد گرفتند [که این دو برادر همیشه بینشان جنگ و خونریزی خواهد بود].

ملاحظه می شود که طبری، هنگام نقل این جریان، می گوید: «قیل» و سند ارائه نمی دهد. قصد دارند با یک «قیل» عبدشمس را جزء قریش دانسته و بعد با یک «قیل» دیگر، به بنی امیه شناسنامه عربی و قریشی بدهند و این عناصر نفوذی را عرب بخوانند که مسلمانند و کارهایشان صبغه اسلامی دارد و دیگران حق مخالفت با آن ها را ندارند.

مقریزی (م ۸۴۵) نیز می گوید:

ص: ۲۳

---

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۳.

وقد كانت المنافره لا تزال بين بنى هاشم وبنى عبد شمس بحيث أنه يقال إن هاشما وعبدشمس ولدا توأمين فخرج عبد شمس فى الولاده قبل هاشم وقد لصقت أصبع أحدهما بجبهه الآخر فلما نرعت دمی المكان، فقيل سيكون بينهما أو بين ولديهما دم، فكان كذلك. (۱)

مقریزی نیز در نقل این جریان، «یقال» می گوید. آیا با «یقال» ادعا اثبات می شود؟

این جریان در کتاب های شیعه نیز منعکس شده است. علی بن یوسف حلی آورده است:

ولد هاشم وعبد شمس توأمان فى بطن واحد، فقيل: إنه أخرج أحدهما وإصبعه ملتصقه بجبهه الآخر، فلما أزيلت من موضعها أدميت، فقيل: يكون بينهما دم. (۲)

علامه مجلسی نیز در بحارالانوار (۳) از ایشان نقل می کند، و سپس مرحوم شیخ عباس قمی در الانوار البهیة (۴) این داستان را می آورد. نکته قابل دقت این که علی بن یوسف حلی نیز این جریان را از کتاب های عامه نقل می کند.

بنابراین، قصه ارتباط و برادری عبد شمس با هاشم مستند و قابل پذیرش نیست.

#### مطلب دوم: ریشه و نسب امیه

بر فرض این که جریان مذکور واقعیت داشته و عبدشمس برادر هاشم باشد، آیا به بنی امیه ارتباط دارد؟ آیا بنی امیه، قریشی هستند و امیه فرزند عبدشمس است؟ ظاهر مطلب، بلکه واقع مطلب این است که بین عبدشمس و امیه هیچ ارتباطی نیست. امیه برده عبدشمس بوده است، نه فرزند او. لذا او

ص: ۲۴

۱- النزاع والتخاصم، ص ۴۷.

۲- العدد القویه، ص ۱۴۰. علی بن یوسف (متوفی ۷۰۵) معمولاً از منابع اهل سنت نقل می کند.

۳- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۶۱.

۴- الأنوار البهیة، ص ۲۸.

و نسل او رومی بوده، و عرب و قرشی نیستند. در تبیین و اثبات این مطلب ابتدا به فرمایش امام علی، امیرالمؤمنین علیه السلام استناد می شود:

مولا، امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای (۱) برای معاویه می نویسد:

وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَ لَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ؛ خاندانی را که حسبی است شایسته، همچون کسی نیست که خود را بدان خاندان بسته می باشد.

علامه مجلسی در بحارالانوار ذیل این عبارت، ابتدا بیان ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه را در این مورد نقل می کند:

وَأما قوله: ولا الصريح كاللصيق ای الصريح فی الاسلام الذی أسلم اعتقادا وإخلاصا ليس كاللصيق الذی أسلم خوفا من السيف أو رغبة فی الدنيا؛ صريح کسی است که از روی اعتقاد و اخلاص اسلام آورده؛ ولی لصيق کسی است که از روی ترس از شمشیر و یا به خاطر منافع دنیوی اسلام آورده است. ابن ابی الحدید در این موضوع به بنی امیه تمایلی پیدا می کند؛ هرچند نمی تواند خیلی به دفاع برآید. علامه مجلسی سپس می گوید:

الظاهر أن قوله: «كاللصيق» إشارة إلى ما هو المشهور فی نسب معاویه كما سیأتی وقد بسط الکلام فی ذلك فی موضع آخر من هذا الشرح وتجاهل هنا حفظا لناموس معاویه. وقد ذکر بعض علمائنا فی رساله فی الإمامه أن أمیه لم یکن من صلب عبد شمس وإنما هو عبد من الروم فاستلحقه عبد شمس ونسبه إلى نفسه وكانت العرب فی الجاهلیه إذا کان لأحدهم عبد وأراد أن ینسبه إلى نفسه أعتقه وزوجه کریمه من العرب فیلحق بنسبه قال: وبمثل ذلك نسب العوام ابوالزبیر إلى خویلد فبنو أمیه قاطبه لیسوا من قریش وإنما لحقوا ولصقوا بهم قال: ویصدق ذلك

ص: ۲۵

۱- . نهج البلاغه، نامه ۱۷: «... أَمَا قَوْلُكَ إِنَّا بَنُو عَزِيدٍ مَنَافٍ فَكَذَلِكَ نَحْنُ وَ لَكِنْ لَيْسَ أُمِيَهُ كَهَاشِمٍ وَ لَا حَزْبُ كَعْبِدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا ابِوشَيْبَانَ كَأَبِي طَالِبٍ وَ لَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَ لَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ وَ لَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ وَ لَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ...».

قول أمير المؤمنين عليه السلام جواباً عن كتابه وادعائه «إنا بنو عبد مناف»: ليس المهاجر كالطليق ولا الصريح كاللصيق ولم يستطع معاوية إنكار ذلك انتهى؛<sup>(۱)</sup> لصيق اشاره دارد به آنچه در نسب معاویه مشهور است. معاویه فرزند چه کسی است؟ فرزند ابوسفیان است، یا ابوسفیان یکی از پدران معاویه است. بعضی از علمای ما [طبق بیان رساله ای در امامت که همان کتاب الزام النواصب است] گفته اند امیه فرزند عبد شمس نبود، بلکه برده ای از روم بود که عبدشمس او را به خودش ملحق کرد و روش عرب جاهلی این بود که اگر کسی مالک برده ای بود و در نظر داشت آن برده را بهخود نسبت دهد، ابتدا او را آزاد می کرد و سپس دختری از عرب به او می داد و بعد او را به خودش ملحق می کرد. پس، امیه به این طریق فرزند عبدشمس شد و مثل همین مورد، عوام پدر زبیر بود. پس همه بنی امیه از قریش نیستند؛ بلکه بنی امیه را به این طریق به عرب چسبانده اند. تایید این مطلب قول امیرالمؤمنین علیه السلام است که در جواب نامه ادعاهای معاویه بیان فرموده است. حضرت امیر علیه السلام در جواب ادعای معاویه که می گوید: «إنا بنو عبد مناف؛ می فرماید: ليس المهاجر كالطليق ولا الصريح كاللصيق و معاویه نیز نتوانست این مطلب حضرت را انکار کند.

آنچه مرحوم علامه در تبیین نامه حضرت بیان کردند، برگرفته از کلام صاحب الزام النواصب است.<sup>(۲)</sup>

ص: ۲۶

- 
- ۱- بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۱۰۷.
  - ۲- إلزام النواصب، مفلح بن راشد، ص ۱۷۹ - ۱۸۱. إلزام النواصب بإمامه علی بن أبي طالب عليه السلام الظاهر أنه تأليف الشيخ مفلح بن الحسين (الحسن) بن راشد (رشيد) ابن صلاح البحراني ( من أعلام القرن التاسع الهجري...).



قبل از این دو بزرگوار باید از مرحوم ابوالقاسم کوفی یاد کرد. وی در کتاب «الاستغاثه» آورده است:

ولقد روينا من طريق علماء أهل البيت عليهم السلام في أسرار علومهم التي خرجت عنهم إلى علماء شيعتهم أن قوما يتسبون إلى قريش وليسوا هم من قريش في حقيقته النسب، وهذا مما لا يجوز أن يعرفه إلا في معرفه معدن النبوه وورثه علم الرساله، وذلك مثل بنى أميه ذكروا أنهم من قريش وليسوا من قريش وإن أصلهم من الروم، وفيهم تأويل هذه الآيه «بسم الله الرحمن الرحيم ألم غلبت الروم في أدنى الأرض وهم من بعد غلبهم سيغلبون» معناه أنهم غلبوا على الملك وسيغلبهم على ذلك بنو العباس وذلك أن العرب في الجاهليه إذا كان لأحد عبد فأراد أن ينسبه ويلحقه بنسبه فعل ذلك وجاز عندهم... وكان عبد شمس بن عبد مناف أخا هاشم بن عبد مناف قد تبنى عبدا له روميا يقال له أميه فنسبه عبد شمس إلى نفسه فنسب أميه بن عبد شمس فدرج نسبه كذلك إلى هذه الغايه. فأصل بنى أميه من الروم ونسبهم في قريش... (1)... عده ای را به قريش نسبت می دهند؛ ولی قريشى نيستند و شناخت ريشه اين افراد فقط از طريق وارثان علم رسالت می باشد، و مثل عده ای که خودشان را به قريش نسبت می دهند؛ ولی از قريش نيستند، بنى اميه هستند که اصل آن ها از روم است... .

در صورت پذيرش اين مطلب، کار بر اهل سنت بسيار سخت می شود؛ زیرا اهل سنت یکی از مصاديق روايت «الائمہ اثنا عشر» را معاويه می دانند. نه قول و تفسير نسبت به اين روايت وجود دارد که در هشت قول از اين اقوال معاويه و يزيد هم جزء خلفا هستند! جمله ای را از پیامبر نقل کرده اند که:

سمعت النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: الْأَيْمَةُ بَعْدِي إِثْنَا عَشْرَ

ص: ۲۷

---

۱- . الاستغاثه، ابوالقاسم الكوفى (قرن ۴)، ج ۱، ص ۷۴ - ۸۲ ایشان از نوادگان امام جواد عليه السلام است.

ثم أخفى صوته فسمعتة يقول: كلهم من قریش؛ (۱) راوی می گوید: من جمله ای از روایت را نشنیدم. پس، شنیدم که می فرماید: همه آن ها از قریش هستند. وقتی بنی امیه از قریش نباشند، چگونه این ها به عنوان خلفای قریش معرفی می شوند. این ها باید ثابت کنند که بنی امیه عرب هستند.

مرحوم کاشف الغطا در پاسخ سؤالی در این مورد می فرماید:

پدر امیه و هاشم یکی نبوده؛ زیرا امیه فرزند صلبی عبدشمس نبوده؛ بلکه بچه ای بوده که عبدشمس او را به فرزند خواندگی قبول کرده است. سپس برای تایید حرف خودش به کلام امیرالمومنین استناد می کند. (۲)

مرحوم مقدس اردبیلی نیز می گوید:

مشهور است که امیه، غلام رومی از آن عبد شمس بود و او رومی بود و چون زیرک و فهیم بود، عبد شمس او را آزاد کرد و به فرزندی پذیرفت. (۳)

مرحوم شیخ عباس قمی (۴) همین مطلب را از کامل بهایی (۵) نقل می کند که امیه غلام رومی و از آن عبد شمس بود و چون او را زیرک یافت، وی را آزاد کرد و سپس به فرزندی خود قبول کرد. به همین جهت گفته اند: امیه فرزند عبد شمس بوده و این رسم در بین عرب جاهلیت مرسوم بوده است.

بنابراین، بنی امیه به عبد شمس ارتباط ندارد و بر این فرض که قصه دو قلو بودن عبدشمس و هاشم ثابت شود، بین بنی امیه و عبد شمس ارتباطی نیست و این حرف از قرن چهارم هجری مطرح بوده است.

ص: ۲۸

---

۱- . کفایه الأثر، ص ۷۷؛ اثبات الهداه، ج ۱، ص ۵۸۲.

۲- . جنه المأوی، ص ۲۵۳.

۳- . حدیقه الشیعه، ج ۱، ص ۴۷۵.

۴- . الانوار البهیة، ص ۲۸.

۵- . کامل بهایی، ص ۲۷۲.

در این قسمت فقط به کلمات برخی از علمای اهل سنت اشاره می کنیم:

بیان ابن عبدالبر در مورد اعتقادات ابوسفیان و بنی امیه

ابن عبدالبر (متوفی ۴۶۳) مالکی است و در بین اهل سنت دارای جایگاه و صاحب مولفاتی است. ایشان می گوید:

۱. وفي خبر ابن الزبير أنه رآه يوم اليرموك قال: فكانت الروم إذا ظهرت قال ابوسفیان إيه بنی الأصفر فإذا كشفهم المسلمون قال ابوسفیان: وبنو الأصفر الملوک ملوک الروم؛ لم يبق منهم مذکور. فحدث به ابن الزبير أباه لما فتح الله على المسلمين فقال الزبير: قاتله الله يأبى إلا نفاقاً أولسنا خيراً له من بنی الأصفر؛ در خبر ابن زبير آمده است که ابوسفیان در جنگ یرموک شرکت کرد. اگر رومی ها پیروز می شدند، مسرور می شد و دست مریزاد به رومی ها می گفت و روزی که مسلمانان غالب می شدند، ابوسفیان می گفت: پادشاه اگر بخواهید، فقط پادشاهان روم و این جمله را آهسته می گفت. ابن زبير می گوید: من این جملات ابوسفیان را هنگامی که جنگ به نفع مسلمانان خاتمه یافت، به پدرم گفتم. زبير گفت: خداوند ابوسفیان را بکشد! او همیشه منافق است. آیا ما از دین رومی ها برایش بهتر نیستیم!؟

۲. وذكر ابن المبارک عن مالک ابن مغول عن أبي أبلج قال لما بویع لأبى بكر الصديق جاء ابوسفیان إلى علی فقال: أغلبکم علی هذا الأمر أقل بيت فی قریش أما والله لأملأنها خيلاً ورجالاً إن شئت. فقال علی: ما زلت عدوا للإسلام وأهله فما ضرّ ذلك الإسلام وأهله شيئاً إنا رأينا أبابكر لها أهلاً وهذا الخبر مما رواه عبد الرزاق عن ابن المبارک؛ ابن مبارک از مالک بن مغول و او از ابی ابجر نقل می کند که وقتی با ابوبکر بیعت شد، ابوسفیان نزد امیرالمؤمنین آمد و گفت: پست ترین خانواده از قریش بر شما در امر خلافت پیروز شد؛ اما به خدا قسم اگر بخواهی نیروهای

سواره و پیاده برای تو آماده می کنم! علی علیه السلام فرمود: تو همیشه دشمن اسلام و مسلمین بودی!

۳. روی عن الحسن أن أبا سفيان دخل على عثمان حين صارت الخلافة اليه فقال: قد صارت إليك بعد تيم وعدى فأدركها كالكره واجعل أوتادها بنى أميه فإنما هو الملك ولا أدري ما جنه ولا نار. فصاح به عثمان: قم عنى فعل الله بك و فعل؛ هنگامی که خلافت به عثمان رسید، ابوسفیان نزد عثمان رفت و گفت: بعد حکومت اولی و دومی نوبت شما رسید؛ حکومت را مانند توپ به یکدیگر پاس دهید و اساس حکومت را بر بنی امیه قرار بده؛ چون خلافت پادشاهی است و من به بهشت و دوزخ اعتقادی ندارم. در این هنگام عثمان بر او فریاد کشید و به او گفت: بلند شو که خداوند با تو چه کند!

۴. وله أخبار من نحو هذا رديه ذكرها أهل الأخبار لم أذكرها وفي بعضها ما يدل على أنه لم يكن إسلامه سالما ولكن حديث سعيد بن المسيب يدل على صحه إسلامه والله أعلم؛ سپس ابن عبدالبر می گوید: ابوسفیان اخبار قبیح و ناخوشایند، مثل این موارد دارد که اهل اخبار آن را نقل کرده اند و من آن ها را نقل نمی کنم و در بعضی از این اخبار، مواردی یافت می شود که هدالالت می کند اسلام ابوسفیان صحیح نبود. (۱)

بیان ابن ابی الحدید در مورد اعتقادات بنی امیه

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می گوید:

فإن قلت: فما معنى قوله: ولبئس الخلف خلفا يتبع سلفا هوى فى نار جهنم؟ وهل يعاب المسلم بأن سلفه كانوا كفارا؟ قلت: نعم، إذا تبع آثار سلفه واحتذى حذوهم، وأمير المؤمنين عليه السلام ما عاب معاويه بأن سلفه كفار فقط، بل بكونه متبعا لهم؛ (۲) اگر

ص: ۳۰

۱- . الاستيعاب، ج ۴، ص ۱۶۷۹.

۲- . شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۱۹.

گفته شود که معنای قول بدترین بازماندگان، کسانی هستند که تابع گذشتگان خود باشند که آن گذشتگان در آتش جهنم هستند؛ چیست؟ و آیا برای مسلمان عیب است که گذشتگان او کافر باشند؟ مثلاً پدر معاویه در جهنم باشد؛ جواب من [ابن ابی الحدید] این است که بله عیب است؛ در صورتی که بازمانده تابع روش و طریق گذشتگان خود باشد و از آنان پیروی کند. امیرالمؤمنین، معاویه را فقط به این دلیل که پدران کافر بودند، سرزنش نکرد؛ بلکه ملامت معاویه به دلیل پیروی معاویه از سلف و پدران خود بود.

## ۳. اعتقاد سفیانی

### اشاره

هدف سفیانی که ترویج عداوت و دشمنی برای اهل بیت و پیروان آن هاست؛ حکایت از عقیده او هم دارد. او انسانی است که رابطه اش را با خدا قطع کرده است. در بعضی اخبار (مسامحتابه اثر، روایت می گوئیم) آمده که سفیانی مسیحی، یا مورد حمایت مسیحیان است. نیز از بعضی اخبار بر می آید که خداشناس است و در بعضی روایات وارد شده که وی، مسلمان ناصبی و مبغض اهل بیت است که در زمان ظهور امام عجل الله تعالی فرجه الشریف ایمان آورده؛ ولی دوباره دست از ایمان بر می دارد و پس از آن دستگیر و کشته می شود. اما تفصیل روایات و اقوال در زمینه اعتقاد سفیانی:

نظریه اول: مسیحی بودن سفیانی

یکی از نصوصی که بر مسیحی بودن سفیانی و یا این که سفیانی از دست پروردگان آن هاست، دلالت می کند؛ نص ذیل است:

قَزَّارَةٌ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَعْدِ الْكَاهِلِيِّ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ بَشِيرِ بْنِ غَالِبٍ قَالَ: يُقْبَلُ السُّفْيَانِيُّ مِنْ بِلَادِ الرُّومِ مُتَّصِرًا فِي عُنُقِهِ صَلِيبٌ وَ هُوَ

ص: ۳۱

صَاحِبُ الْقَوْمِ؛(۱) در غیبت شیخ طوسی از اعمش، از بشر بن غالب روایت شده که سفیانی به دین نصرانیت از کشور روم [ایتالیای امروز] می آید و صلیبی به گردن دارد و او در آن روز صاحب قوم است.

البته این روایت نیست، بلکه شیخ طوسی به سند خودش از بشر بن غالب اسدی نقل می کند. بشر از اصحاب امیرالمومنین و حسنین و امام سجاد می باشد. ظاهراً ایشان و برادرش دعای عرفه را از امام حسین علیه السلام نقل می کنند. ما برای بشر توثیقین یافتیم؛(۲) بلکه اگر ثقه هم باشد، روایت به معصوم منتهی نمی شود. با این سخن، نمی خواهم انحراف اعتقادی سفیانی را نفی کنیم؛ او از شجره ملعونه و از سرسخت ترین دشمنان اهل بیت است؛ بلکه می خواهیم از نظر سندی و فنی روایت را بررسی کنیم.

نظریه دوم: پایبند به دین نبودن

از جمله اعتقاد سفیانی، پایبند نبودن به دین ذکر شده است:

أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الصَّبَّاحِ بْنِ الصَّحَّاحِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَضْرَمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: السُّفْيَانِيُّ أَحْمَرُ أَشَقَرُّ أَرْزُقُ لَمْ يَعْبُدِ اللَّهَ قَطُّ وَ لَمْ يَرِ مَكَّةَ وَ لَا الْمَدِينَةَ قَطُّ يَقُولُ: يَا رَبِّ ثَارِي وَ النَّارِي يَا رَبِّ ثَارِي وَ النَّارِي؛(۳) محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام چنین روایت کرده است: سفیانی سرخ رویی سفید پوست و زاغ چشم است که هرگز خدا را پرستش نکرده و هرگز نه مکه را

ص: ۳۲

۱- . الغيبة، طوسی، ص ۴۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷.

۲- . البته اگر بشر توثیق نشده است، به اعتبار دعا لطمه نمی زند؛ چون دعا از نظر متن به قدری قوت دارد که از غیر معصوم صادر نمی شود.

۳- . الغيبة، نعمانی، ص ۳۰۶، باب ۱۸، ح ۱۸.

دیده و نه مدینه را. می گوید: خدایا! انتقام خویش را [از مردم] می طلبم؛ هر چند با رفتن در آتش باشد. خدایا! انتقام خویش را می طلبم؛ هر چند با رفتن در آتش باشد!

از این روایت استفاده می شود که سفیانی متمرد و طغیانگر است؛ نه این که بی دین باشد و خدا را قبول نداشته باشد. نظریه سوم: سفیانی مسلمان منحرف و ناصبی است

سفیانی مسلمان ناصبی است. یکی از روایات در این زمینه، روایت الغیبه شیخ طوسی است:

الْفَضْلُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ عَثْمَانَ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبَانَ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَأَنِّي بِالسُّفْيَانِيِّ أَوْ لِصَاحِبِ السُّفْيَانِيِّ قَدْ طَرَحَ رَحْلَهُ فِي رَحِيَّتِكُمْ بِالْكُوفَةِ فَنَادَى مُنَادِيَهُ مَنْ جَاءَ بِرَأْسِ [رَجُلٍ مِنْ] شِيعَةِ (۱)

عَلَى فَلَهُ أَلْفٌ دِرْهَمٍ فَيُثَبُّ الْجَارُ عَلَى جَارِهِ وَ يَقُولُ هَذَا مِنْهُمْ فَيَضْرِبُ عُنُقَهُ وَ يَأْخُذُ أَلْفَ دِرْهَمٍ (۲)

أَمَّا إِنَّ إِمَارَتَكُمْ يَوْمَئِذٍ لَمَا يَكُونُ إِلَّا لِأَوْلَادِ الْبَغَايَا وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى صَاحِبِ الْبُرْجِ. قُلْتُ: وَ مَنْ صَاحِبُ الْبُرْجِ؟ فَقَالَ: رَجُلٌ مِنْكُمْ يَقُولُ بِقَوْلِكُمْ يَلْبَسُ الْبُرْجُوعَ فَيُحْشُوكُمْ - فَيَعْرِفُكُمْ وَ لَمَّا تَعْرِفُونَهُ فَيَغْمِزُ بِكُمْ رَجُلًا رَجُلًا أَمَّا إِنَّهُ لَا يَكُونُ إِلَّا ابْنُ بَغِي (۳) عمر بن ابان کلبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است: گویا سفیانی [راوی می گوید: یا فرمود: رفیق و همکاران سفیانی] را می بینم که در کوفه شهر شما فرود آمده و

ص: ۳۳

۱- طرفداران سفیانی با حدیث پیامبر در مورد همسایه چه می کند: «وَ مَا زَالَ جَبْرَيْلُ يُوصِينِي بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورِثُهُ».

۲- شبیه آن چه در عراق بعد از سقوط طاغوت بغداد اتفاق افتاد. وهابیون از نسل شجره ملعونه، برای کشتن و آوردن سر شیعیان مناطق شیعه نشین عراق جایزه و پول تعیین کرده و بسیاری از شیعیان را قتل عام کردند و اسف بارتر این که در ایام حج عکس های این صحنه ها را پخش و القا می کنند که مقتولین جزء اهل سنت هستند که به دست شیعیان کشته شده اند! من پوستر و بروشورهای آن ها را دارم.

۳- . الغیبه، طوسی، ص ۴۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۵.

از جانب او اعلام می کنند: هر کس سر یک نفر از شیعیان علی را بیاورد، هزار درهم به او می دهیم. کار به آن جا می رسد که همسایه، همسایه را می گیرد و می گوید: این از شیعیان علی است. سپس گردن او را می زند و هزار درهم می گیرد. آگاه باشید آن روز فقط زنازادگان بر شما حکومت می کنند. گویا هم اکنون صاحب نقاب را می بینم. من عرض کردم: صاحب نقاب کیست؟ فرمود: مردی از شماست و به عقیده شما تظاهر می کند و نقاب به صورت می زند و شما را صید می کند. او شما را می شناسد؛ ولی شما او را نمی شناسید. یک یک شما را با سعایت به دام بلا مبتلا می سازد. آگاه باشید که او زنازاده است.

کسانی که می گویند سفیانی مسلمان منحرف و مبغض اهل بیت و پیروان او می باشد؛ به این روایت استناد می کنند که ظاهراً همین نظر در مورد سفیانی صحیح است. ما دشمن حضرت علی علیه السلام را مسلمان نمی دانیم. بسیاری از اهل سنت ناصبی و دشمن اهل بیت نیستند؛ بلکه به اهل بیت محبت دارند؛ هر چند این مقدار مطلوب نیست؛ چون مطلوب، همانا تمسک به ولایت و راه و روش اهل بیت است.

وهابیون، کلام حضرت امام خمینی را در تحریرالوسیله و نظریه دیگر بزرگان ما را در مورد نواصب به همه اهل سنت تطبیق می دهند، تا بدین وسیله شیعه را در برابر مسلمانان قرار داده و از اعتبار ساقط کنند؛ در حالی که این گونه نیست و نواصب با اهل سنت فرق دارند. نواصب همان شجره ملعونه و پیروان آن هستند.

پس سه قول در مورد اعتقاد سفیانی است و هر کدام گویای آن است که انحراف عقیده در او مشهود و اهدافش که قتل شیعه است، حاکی از اوج طغیان پستی و رذالتش می باشد.



در اصل وجود سفیانی بحثی نیست. روایاتی از فریقین و از طرق اهل بیت در این زمینه به ما رسیده است که این روایات سه دسته هستند:

۱. روایاتی که فقط به علامیت اشاره دارند، نه چیز دیگری؛

۲. روایاتی که سفیانی را ذیل علاماتی که حتمیت ندارند، آورده اند؛

۳. روایاتی که به صراحت حتمیت سفیانی را تأکید دارند. البته در این دسته نیز روایاتی وجود دارند که قائلند این علامت حتمیت دارد؛ اما ممکن است بداء در آن حاصل شود.

### دسته اول

#### اشاره

روایاتی که فقط خروج سفیانی را به عنوان علامت ثابت می کنند، نه چیز دیگری. یکی از آن ها روایتی از امام صادق علیه السلام است. این روایت متضمن مطالب مهمی در خصوص بحث امامت و آشنا شدن مردم با خط ولایت می باشد:

عَلَىٰ بَنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَيْفَوَانَ بْنِ يَحْيَىٰ عَنْ عِيصِ بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَخِدْمَةِ لِمَا شَرِيكَ لَهُ وَانظُرُوا لِأَنْفُسِكُمْ فَوَاللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ لَهُ الْغَنَمُ فِيهَا الرَّاعِي فَإِذَا رَجُلًا هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي هُوَ فِيهَا يَخْرُجُهُ وَيَجِيءُ بِذَلِكَ الرَّجُلِ الَّذِي هُوَ أَعْلَمُ بِغَنَمِهِ مِنَ الَّذِي كَانَ فِيهَا وَاللَّهِ لَوْ كَانَتْ لِأَحَدِكُمْ نَفْسَانِ يِقَاتِلُ بَوَاحِدِهِ يَجْرُبُ بِهَا ثُمَّ كَانَتْ الْأُخْرَى يَأْقِيهِ فَعَمِلَ عَلَى مَا قَدِ اسْتَبَانَ لَهَا وَلَكِنْ لَهُ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ إِذَا ذَهَبَتْ فَقَدَ وَاللَّهِ ذَهَبَتِ التَّوْبَةُ فَأَنْتُمْ أَحْقَانُ تَخْتَارُوا لِأَنْفُسِكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ آتٍ مِنَّا فَانظُرُوا عَلَىٰ شَيْءٍ تَخْرُجُونَ وَلَا تَقُولُوا خَرَجَ زَيْدٌ فَإِنَّ زَيْدًا كَانَ عَالِمًا وَكَانَ صَدُوقًا وَ لَمْ يَدْعُكُمْ إِلَىٰ نَفْسِهِ إِنَّمَا دَعَاكُمْ إِلَى الرَّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَوْ ظَهَرَ لَوْفِي بِمَا دَعَاكُمْ إِلَيْهِ إِنَّمَا خَرَجَ إِلَى سُلْطَانٍ مُجْتَمِعٍ لِيَنْفِضَهُ فَالْخَارِجُ مِنَّا الْيَوْمَ إِلَىٰ شَيْءٍ يَدْعُوكُمْ إِلَى الرَّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَنَحْنُ نُشْهَدُكُمْ أَنَّا لَشَيْئَانَا نَرْضَىٰ بِهِ وَ هُوَ يَعْصِينَا الْيَوْمَ وَ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ وَ

هُوَ إِذَا كَانَتِ الرَّيَاةُ وَالْأَلْوِيَةُ أَجْدَرُ أَنْ لَا يَسْمَعَ مِنَّا إِلَّا مَعَ مَنْ اجْتَمَعَتْ بَنُو فَاطِمَةَ مَعَهُ فَوَ اللَّهُ مَا صَاحِبِكُمْ إِلَّا مَنْ اجْتَمَعُوا عَلَيْهِ إِذَا كَانَ رَجَبٌ فَأَقْبِلُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَتَأَخَّرُوا إِلَى شَعْبَانَ فَلَا ضَيْرَ وَ إِنْ أَحْبَبْتُمْ أَنْ تَصُومُوا فِي أَهَالِكُمْ فَلَعَلَّ ذَلِكَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى لَكُمْ وَ كَفَّكُمْ بِالسُّفْيَانِي عَلَّامَهُ؛(۱) بر شما باد به تقوای خداوند یکتا که شریکی برای وی نیست، و مواظب جان های خود باشید! به خدا سوگند کسی که برای گوسفندان خود چوپانی دارد، هنگامی که چوپان دیگری را می یابد که از چوپان اولی گوسفندانش را بهتر نگهداری می کند، گوسفندان را از اولی گرفته و به دومی می سپارد. چه نیکو بود اگر هر یک از شما دارای دو جان می بود، با یکی جنگیده و تجربه می اندوختید و با دیگری از تجربیات به دست آمده استفاده می کردید؛ لکن انسان یک جان بیش تر ندارد و هنگامی که از دست رفت، دیگر راه بازگشت وجود ندارد. پس، سزاوار است از جان های خودتان در جهت خیر استفاده کنید. هنگامی که کسی برای قیام به سراغ شما آمد، توجه و دقت کنید که برای چه هدفی قیام می کنید.

نگوید زید هم خروج کرد؛ زید فردی عالم و بسیار راستگو بود و شما را به حاکمیت و ریاست خودش دعوت نمی کرد. او شما را به آنچه رضای آل محمد است، فرا می خواند، و اگر پیروزی و ظفر می یافت به وعده هایش وفا می کرد. وی علیه یک قدرت متمرکز (حکومت بنی امیه) خروج کرد تا آن را شکسته و متلاشی کند. اما ببینید کسی که امروز از خانواده ما قیام کرد (محمد بن عبدالله) شما را به چه چیز می خواند؟ آیا به رضای آل محمد صلی الله علیه و آله است؛ که ما شهادت می دهیم به دعوت او راضی نیستیم. او امروز که تنها و بی یاور است، ما را نافرمانی می کند. پس هنگامی که علم و پرچم ها برافراشت و افرادی

ص: ۳۶

اطراف او را گرفتند، چگونه از ما اطاعت خواهد کرد؟! به خدا سوگند رهبر و صاحب شما نیست، مگر کسی که تمام فرزندان فاطمه، گرد او اجتماع کنند. اگر تمام فرزندان فاطمه بر کسی اجتماع کردند و ماه رجب بود، با نام خدا برای قیام و یاری او حرکت کنید و اگر خواستید تا ماه شعبان تأخیر بیندازید، و اگر ماه رمضان را نیز در شهر و خانواده خود روزه گرفتید و پس از ماه مبارک آماده قیام شدید؛ شاید برای تقویت نیروی شما بهتر باشد، و خروج سفیانی برای شناسایی چنین قیامی به عنوان علامت برای شما است.

### بررسی سند

گفته شده این روایت، حدیث حسن است. این روایت مشکل سندی ندارد. حسن بودن آن به دلیل علی بن ابراهیم است که امامی است؛ اما توثیق ندارد؛ ولی ما گفته ایم که ابراهیم علاوه بر این که توثیق دارد، فوق و ثاقت است.

### بررسی دلالت

مرحوم مجلسی در مورد حدیث عیص بن القاسم (۱) نکاتی دارد که به آن اشاره می کنیم:

قوله علیه السلام: «و انظروا لأنفسکم ای فی أمور أنفسکم و هدایتها و عدم هلاکها؛ کارهای خودتان را حسابرسی کنید و در سبب هدایت و راه مستقیم حرکت کنید و سبب هلاکت خودتان نشوید!»؛ «و ضلالت ها، و من یجب علیکم، متابعت او ارحموا أنفسکم و أعینوها؛ و ببینید از چه کسی باید پیروی کنید...» این در موقعیتی بود که حرکات ضد عباسیین زیاد بود و ادعا داشتند که امام هم باید وارد این عرصه شود و برخی نیز کسانی را به عنوان رهبر خود قرار

ص: ۳۷

---

۱- . علی بن ابراهیم عن ابيه عن صفوان بن يحيى عن عیص بن القاسم قال سمعتُ ابا عبد الله (روضه کافی، ج ۸، ص ۲۶۴).

داده بودند. امام می فرماید: مواظب باشید از هر کسی تبعیت نکنید: «وارحموا انفسکم»؛ ممکن است مراد این باشد که به خودتان رحم و کمک کنید.

قوله عليه السلام: «فيها الراعى» المراد أن الإمام و الوالى بمنزله الراعى و الرعيه بمنزله الغنم، فكما أن الإنسان لا يختار لغنمه إلا منكان أصلح لها فكذلك لا ينبغي أن يختار لنفسه من يعطيها و يهلكها فى دينها و دنياها؛ شخصى كه يك گله گوسفند دارد، هر كسى را انتخاب نمى كند؛ بلکه چوپانى را بر مى گزينند كه خبره و آگاه باشد و گوسفندان را درست ببرد و خوب بچراند و صلاحيت او مورد تأييد باشد. راعى به منزله پيشوا در مقام تشبيه و تنزيل است. لذا سزاوار است انسان كسى را به عنوان پيشوا برگزيند كه صلاحيتش بيش تر باشد.

قوله عليه السلام: «إن أتاكم آت منا؛ اگر كسى از طرف ما آمد و به شما خبر داد كه ما راضى هستيم يا نه، در وى دقت كنيد و هر كسى را نپذيريد. اى خرج أحد من الهاشميين أو العلويين؛ اگر كسى از علويين قيام كرد، اين به حساب ماست».

قوله عليه السلام: «إلى الرضا من آل محمد عليهم السلام اى إلى أن يعمل بما يرضى به جميع آل محمد، أو إلى المرتضى و المختار منهم؛ شعارشان اين باشد: كه كارى كنيم اهل بيت وائمه از ما راضى باشند».

قوله عليه السلام: «إلى سلطان مجتمع» اى فلذلك لم يظفر. (شخص زید را به رخ ما نكشيد، زید قيام كرد براى اين كه يك حكومت قوى را سرنگون كند؛ اما موفق نشد و به نتيجه نهايى نرسيد).

قوله عليه السلام: «إلا من اجتمعت؛ اى لا تطيعوا إلا من كان كذلك، أو لا ترضى إلا بمن كان كذلك».

قوله عليه السلام: «إذا كان رجب؛ ظاهره أن خروج القائم عليه السلام يكون فى رجب و يحتمل أن يكون المراد أنه مبدأ ظهور علامات خروجه، فأقبلوا إلى مكة فى ذلك الشهر، لتكونوا شاهدين هناك عند خروجه، و يؤيد ذلك توسعته عليه السلام، و تجويز التأخير إلى شعبان و إلى رمضان، و على الأول يدل عيعدم و جوب مبادره أهل الأمصار، و هو بعيد. و يحتمل على بعد أن يكون المراد حثهم

على الإتيان إليه صلى الله عليه في كل سنة لتعلم المسائل، و للفوز بالحج و العمره مكان الجهاد الذى كانوا يتهالكون فيه، فإن الحج جهاد الضعفاء، و لقاء الإمام أفضل من الجهاد. (١)

### احتمال اول

این که گفته اند ماه رجب که شد، بیایید؛ به چه معناست؟ یعنی ماه رجب (نه ماه های دیگر) ابتدای ظهور علامات است؛ خودتان را به مکه برسانید، تا شاهد خروج حضرت باشید. مؤید حرف ما تخفیف حضرت علیه السلام در مسئله است؛ بدان معنا که اگر رجب نشد، شعبان و رمضان بیایید و مبادرت الزامی نیست؛ ولی حضرت، احتمال دیگری را هم مطرح می کنند که در ادامه ملاحظه می فرمایید:

### احتمال دوم

هرسال، هنگام ماه رجب به ملاقات ما بیایید تا علاوه بر یاد گیری احکام و مسائل دینی، عمره رجبیه (به جای جهاد) را درک کنید.

به خاطر این که آوا و تبلیغات برای جهاد قوی و زیاد بود و حکومت های ظالم به علویین زور می گفتند؛ علویین که به ستوه آمده بودند، زیاد قیام می کردند. شما مقاتل الطالبین را ببینید که چندین نفر به شهادت رسیدند حکومت قوی بود و آن ها ضعیف بودند و هر کس قیام می کرد، قلع و قمع می شد. امام برای حفظ شیعه و علویان، از تلبیه و آری گفتن آن ها جلوگیری می کرد و می فرمود: جهاد شما این است که به طرف ما بیایید و آن جا حج هم به جا بیاورید.

این قضایا و این که فضیلت ادای عمره، همان فضیلت و به جای جهاد است؛ در آن مقطع زمانی بوده است که حکومت همت بسته بود، اثری از اهل بیت نباشد. امام باید شیعه و علویین را حفظ کند. در ادامه بررسی

ص: ۳۹

خواهیم کرد که اگر همه قیام های قبل از ظهور را تخطئه کنیم؛ پس قیام زید، مختار و قیام فقها و علما در تاریخ چه می شود. پس منظور امام کدام جهاد است؟ یعنی خودتان را به آب و آتش نزنید که به طرف این قیام ها بروید؛ بلکه حج و رسیدن خدمت امام زمان از جهاد افضل است.

این احتمال دوم به علایم ظهور ارتباطی ندارد. در واقع بیانی است که مردم را تشویق می کند به طرف امام معصوم بروند؛ ولی مرحوم مجلسی آن را نمی پذیرد و می فرماید: اگر چه مطلب درستی است؛ اما دلالت روایت بر این مطلب بعید است.

## دسته دوم

روایاتی که سفیانی را همراه با سایر علائم ذکر می کند که برخی از آن علائم غیر حتمی است. ظاهر این نوع روایات، دال بر غیر حتمیت است؛ همانند روایت امام باقر علیه السلام که مرحوم صدوق در کتاب کمال الدین به طریق خود آورده که بحث سندی آن در جایی دیگر مطرح می شود. (۱) البته مشکل در اسماعیل بن علی قزوینی است که وی مهمل می باشد:

حدثنا محمد بن محمد بن عصام رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن يعقوب الكليني قال حدثنا القاسم بن العلاء قال حدثني إسماعيل بن علي القزويني قال حدثني علي بن إسماعيل عن عاصم بن حميد الحنات عن محمد بن مسلم الثقفي قال سمعت أبا جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام يقول «القائم منا منصور بالعرب مؤيد بالنصر تطوى له الأرض و تظهر له الكنوز يبلغ سلطانه المشرق و المغرب و يظهر الله عز و جل به دينه على الدين كله و لو كره المشركون فلا يبقى في الأرض خراب إلا قد عمّر و ينزل روح الله عيسى ابن مريم عليه السلام فيصلى خلفه قال قلت يا ابن رسول الله متى يخرج قائمكم قال إذا تشبه الرجال بالنساء و

ص: ۴۰

---

۱- روایات الیمانی، الروایه الثانيه، ص ۲۹؛ نشانه های ظهور (نفس زکیه)، روایت ۱۱، ص ۵۵.

النساء بالرجال و اكتفى الرجال بالرجال و النساء بالنساء و ركب ذوات الفروج السروج و قبلت شهادات الزور و ردت شهادات العدول و استخف الناس بالدماء و ارتكاب الزناء و أكل الربا و اتقى الأشرار مخافه ألسنتهم و خروج السفيناني من الشام و اليماني من اليمن و خسف بالبيداء و قتل غلام من آل محمد صلى الله عليه و آله بين الركن و المقام اسمه محمد بن الحسن النفس الزكية و جاءت صيحه من السماء بأن الحق فيه و فى شيعته فعند ذلك خروج قائمنا فإذا خرج أسند ظهره إلى الكعبه و اجتمع إليه ثلاثمائة و ثلاثه عشر رجلا- و أول ما ينطق به هذه الآية بَقِيْتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ثم يقولاً بقيه الله فى أرضه و خليفته و حجته عليكم فلا يسلم عليه مسلم إلا قال السلام عليك يا بقيه الله فى أرضه فإذا اجتمع إليه العقد و هو عشره آلاف رجل خرج فلا يبقى فى الأرض معبود دون الله عز و جل من صنم و وثن و غيره إلا وقعت فيه نار فاحترق و ذلك بعد غيبه طويله ليعلم الله من يطيعه بالغيب و يؤمن به. (١)

شاهد ما در اين است كه اين ها از علامات حتميه نيستند و خروج سفيناني در کنار اين ها ذكر شده است. پس به وحدت سياق، همه اين ها حتميت ندارند؛ مگر اين كه كسانى به عكس عمل كنند و بگويند كه چند علامت: يمانى، قتل نفس زكيه، صيحه آسمانى، از علامات حتمى هستند؛ به اين قرينه باقى علامات نيز حتمى است.

#### دسته سوم

#### اشاره

رواياتى كه صراحت دارد سفينانى از علامات حتمى است:

١. أخبرنا ابن عقده، عن على بن الحسن، عن العباس بن عامر، عن عبدالله بن بكير، عن زراره، عن عبد الملك بن أعين قال: كنت عند أبي جعفر عليه السلام فجرى ذكر القائم عليه السلام فقلت له: أرجو أن

ص: ٤١

---

١- . كمال الدين و تمام النعمه، ج ١، ص ٣٣١؛ معجم احاديث الامام المهدي، ج ٧، ص ٢٤١.

يكون عاجلاً ولا يكون سفياً، فقال: لا والله إنه لمن المحتوم الذي لا بد منه؛<sup>(١)</sup> عبد الملك بن اعين می گوید: نزد امام عليه السلام بودیم، صحبت از حضرت قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف شد. ما گفتیم: دیگر خسته شدیم؛ امیدواریم آقا زودتر بیاید؛ ولی سفیانی نباشد! امام فرمود: اصلاً عجله نکنید؛ سفیانی از حتمیاتی است که چاره ای از او نیست!

### بررسی سند

ابن عقده (احمد بن محمد بن سعید)، فردی موثق است؛ اگرچه زیدی است (مرحوم نعمانی او را در مقدمه کتابش توثیق می کند). اما درباره عباس بن عامر گفته اند: «الشیخ الصدوق الثقه کثیر الحدیث». <sup>(٢)</sup> أما علی بن الحسن مشترک است که اگر بتوانیم او را از اشتراک در بیاوریم، روایت، مشکل دیگری ندارد. عبدالمملک بن اعین برادر زراره می باشد که زراره، از او نقل می کند.

٢. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنِ الْفَزَارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَسَارٍ عَنِ الْخَلِيلِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الْبَطَائِنِيِّ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَقَالَ يَوْمًا لِي لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خَرَجُوا عَلَى بَنِي الْعَبَّاسِ لَسَيِّئَتِ الْأَرْضُ دِمَاءَهُمْ حَتَّى يَخْرُجَ السُّفْيَانِيُّ قُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي أَمْرُهُ مِنَ الْمُحْتَمِمْ قَالَ مِنَ الْمُحْتَمِمْ ثُمَّ أَطْرَقَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ مُلْكُ بَنِي الْعَبَّاسِ مَكْرٌ وَخَدْعٌ يَذْهَبُ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهُ شَيْءٌ وَ يَتَجَدَّدُ حَتَّى يَقَالَ مَا مَرَّ بِهِ شَيْءٌ؛<sup>(٣)</sup> بطائنی چنین نقل می کند: با حضرت امام موسی کاظم علیه السلام از مکه تا مدینه همسفر بودم. روزی آن حضرت به من فرمود: اگر اهل آسمان و زمین علیه بنی عباس قیام کنند، به طوری که زمین از خون آن ها سیراب شود، مادام که سفیانی

ص: ٤٢

١- . الغيبة، نعمانی، ص ٣٠١؛ بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٤٩.

٢- . قاموس الرجال، ج ٦، ص ١٤.

٣- . الغيبة، نعمانی، ص ٣٠٢؛ بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٥٠.



خروج نکرده، بی اثر است. عرض کردم: آیا آمدن سفیانی حتمی است؟ فرمود: آری، حتمی است. آن گاه سر مبارک را پایین انداخت و بعد سر برداشت و فرمود: دولت بنی عباس بر پایه حيله و نیرنگ قرار گرفته؛ این دولت طوری از میان خواهد رفت که اثری از آن باقی نماند. آن گاه حکومت آن ها تجدید می شود؛ به طوری که گویی به آن آسیبی نرسیده است!.

بعضی به این روایت، به عنوان بازگشت عباسیین استناد می کنند؛ ولی بعد از دقت می توان گفت که این روایت به فراز و نشیب یا قوت و ضعف حکومت ها اشاره دارد. البته روایت از نظر سند دارای مشکل است؛ زیرا حسن بن علی بن یسار(۱) و خلیل بن راشد مهمل هستند.(۲)

### بررسی چند روایت دیگر

#### اشاره

شیوه بحث ما این است که برای بررسی هر موضوع، ابتدا به روایات آن موضوع، خصوصاً روایات کتب اربعه و بالاخص کتاب کافی شریف پرداخته؛ سپس آن روایات را از نظر متن، سند، دلالت و روایات معارض دیگر و همچنین روایات کتاب های دیگر در این زمینه مورد بررسی قرار می دهیم. بر این مبنا، بحث را پی می گیریم:

### روایت اول کافی در مورد سفیانی

#### اشاره

عَلِي بن اِبْرَاهِيمَ عَنِ الْحَسَنِ بنِ مُوسَى الخَشَّابِ عَنِ عَبْدِاللهِ بنِ مُوسَى عَنِ عَبْدِاللهِ بنِ بُكَيْرٍ عَنِ زُرَّارَةَ قَالَ: سَمِعْتُ اَبَا عَبْدِاللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: اِنَّ لِلْعَلَّامِ عَيْبَةً قَبْلَ اَنْ يَقُومَ؛ قَالَ: قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: يَخَافُ - وَ اَوْمَأَ بِيَدِهِ اِلَى بَطْنِهِ - ثُمَّ قَالَ: يَا زُرَّارَةُ! وَ هُوَ الْمُتَنَتِّرُ، وَ هُوَ الَّذِي يَشْكُ فِي وِلَادَتِهِ، مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: مَاتَ اَبُوهُ

ص: ۴۳

۱- . تنقيح المقال، ج ۲۰، ص ۲۷۵.

۲- . همان، ج ۲۶، ص ۲۵.

بَلَا خَلْفٍ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: حَمْلٌ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: إِنَّهُ وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسِتِّينَ، وَ هُوَ الْمُتَنَظِّرُ؛ غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشَّيْعَةَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَزْتَابُ الْمُبْطِلُونَ يَا زُرَّارَةَ؛ قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ الزَّمَانَ أَي شَيْءٍ أَعْمَلُ؟ قَالَ: يَا زُرَّارَةَ! إِذَا أَدْرَكْتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي؛ ثُمَّ قَالَ: يَا زُرَّارَةَ! لَا بُدَّ مِنْ قَتْلِ غُلَامٍ بِالْمَدِينَةِ؛ قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ أَلَيْسَ يَقْتُلُهُ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ؟ قَالَ: لَا وَ لَكِنْ يَقْتُلُهُ جَيْشُ آلِ بَنِي فُلَمَانَ يَجِيءُ حَتَّى يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ فَيَأْخُذُ الْعُلَمَاءَ فَيَقْتُلُهُمْ فَيَأْخُذُ بَعْضًا وَ عُمِدَوَانًا وَ ظُلْمًا لَا يَمْهَلُونَ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعِ الْفَرَجَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ (۱) زرارہ می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: برای آن جوان [اشاره به امام زمان] پیش از آن که قیام کند، غیبتی است. عرض کردم: چرا؟ فرمود: می ترسد؛ و با دست به شکم خود اشاره کرد. سپس فرمود: ای زرارہ! اوست که منتظر است، و اوست که در ولادتش تردید شود. برخی می گویند: پدرش بدون داشتن فرزند از دنیا رفت و برخی می گویند: در شکم مادر بود [که پدرش وفات یافت] و برخی می گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد و اوست که در انتظارش هستند؛ ولی خدای عزّ و جلّ دوست دارد شیعه را بیازماید. ای زرارہ! در زمان [غیبت] است که اهل باطل شک می کنند. زرارہ می گوید: من عرض کردم: قربانت، اگر من به آن زمان رسیدم، چه کاری کنم؟ فرمود: ای زرارہ! اگر آن زمان را درک کردی، با این دعا خدا را بخواه: خدایا! خودت را به من بشناسان! زیرا اگر تو خودت را به من نشناسانی، من رسالت را نشناسم. خدایا! پیغمبرت را به من بشناسان! زیرا اگر تو پیغمبرت را به من نشناسانی، من حجت تو را نشناسم. خدایا! حجت خود را به

ص: ۴۴

من بشناسان! زیرا اگر حجت را به من شناسانی، از دینم گمراه می شوم.

سپس فرمود: ای زراره! به ناچار جوانی در مدینه کشته می شود. عرض کردم: قربانت، مگر لشکر سفیانی او را نمی کشند؟ فرمود: نه، بلکه او را لشکر آل بنی فلان بکشند. آن لشکر وارد مدینه می شود و آن جوان را می گیرد و می کشد. پس چون او را از روی سرکشی و جور و ستم بکشد، مهلتشان به سر آید. در آن هنگام به گشایش امید داشته باش؛ ان شاء الله!

امام علیه السلام می فرماید:

فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعَ الْفَرَجَ؛ هنگام قتل این غلام منتظر فرج باش.

آیا منظور، فرج و گشایش در امور است و یا مقصود، منتظر ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است؟ آیا فرج با ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ملازم است؟ آیا این غلام مقتول همان نفس زکیه است؛ با این که او در مکه کشته می شود؟

### بررسی سندی

مرحوم مجلسی این روایت را در مرآه العقول (۱) ذکر کرده و می فرماید: روایت مشکل دارد (مجهول است). مجهول بودن روایت ظاهراً به دلیل عبدالله بن موسی است. ما دو نفر به نام عبدالله بن موسی داریم: یکی عبدالله بن موسی بن جعفر علیه السلام می باشد که وثاقتش ثابت نشده است (مگر بر مبنای بعضی از اساتید که اگر راوی از امامزادگان باشد، به توثیق نیاز ندارد) و دیگری عبدالله بن موسی بن عبدالله است که طبق بیان مرحوم خوئی، شیعه بودن وی ثابت نبوده و در سند روایتی هم دیده نشده است.

آقای خوئی می فرماید:

أقول: لم يظهر كون الرجل من الإمامية الأئني ع-شريه، و لم نر

ص: ۴۵

وقوعه فی سند روایه، و ما ورد فی الروایات من ذکر عبدالله بن موسی یحتمل أن یکون غیره. و کیف کان، فالرجل غیر ثابت الوثاقه و لم یذکر له کتاب، فلا وجه لما فعله الشیخ من ذکره فی کتاب الفهرست، و طریق الشیخ إليه مجهول. (۱)

ولی قطعا، مراد همان اولی (عبدالله بن موسی بن جعفر علیه السلام) است. در هر حال، روایت از نظر سند دارای مشکل است.

### بررسی متن روایت

این نکته که امام علیه السلام فرمود: ای زراره! به ناچار نوجوانی در مدینه کشته می شود و زراره می گوید: قربانت، مگر لشکر سفیانی او را نمی کشند؟ و امام فرمودند: نه، بلکه او را لشکر آل بنی فلاخن بکشند؛ منظور از آل بنی فلاخن چیست؟ مرحوم مجلسی در این مورد دو احتمال می دهد:

أی أصحاب بنی فلان... و المراد بنی فلان (احتمال اول) إما بنو العباس و یکون المراد غیر النفس الزکیه بل رجلا آخر من آل رسول الله یقتله بنو العباس مقارنا لانقراض دولتهم، فیکون هذا [کشته شدن مردی از آل رسول خدا صلی الله علیه و آله] من العلامات البعیده.

چون بنی عباس در سال ۶۵۶ ه. ق سقوط کردند و اکنون سال (۱۴۳۲ ه. ق) است، مرحوم مجلسی برای علامت بعیده بودن و این که شخص مذکور غیر از نفس زکیه است؛ شاهد می آورد که و فی إرشاد المفید عن أبي جعفر علیه السلام قال: لیس بین قیام القائم علیه السلام و بین قتل النفس الزکیه أكثر من خمسة عشر لیله.

احتمال دوم:

و یحتمل أن یکون المراد بنو مروان، و یکون إشارة إلى انقراض دولة بنی أمیه و بالفرج [مراد از فرج در روایت] الفرج منهم و

ص: ۴۶

منظور از فرج، رهایی از شربنی امیه می باشد؛ لذا مراد از فرج، ظهور امام زمان نیست.

### روایت دوم کافی در مورد سفیانی

#### اشاره

عَلِي بنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عبد الله عليه السلام قَالَ: لَا تَرُونَ مَا تُحِبُّونَ حَتَّى يَخْتَلِفَ بَنُو فُلَانٍ فِيمَا بَيْنَهُمْ فَإِذَا اخْتَلَفُوا طَمِعَ النَّاسُ وَتَفَرَّقَتِ الْكَلِمَةُ وَخَرَجَ السُّفْيَانِيُّ؛(۲) اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام چنین روایت می کند: آنچه را دوست دارید، نخواهید دید، مگر وقتی که بنو فلان در میان خود اختلاف کنند، و چون اختلاف کنند مردم به طمع می افتند و دودستگی و تفرقه ایجاد شود و آن وقت سفیانی خروج می کند.

روایت از نظر سند مشکلی ندارد. مرحوم مجلسی نیز از این روایت به حسن یا موثق تعبیر می کند.(۳) ما نسبت به متفردات اسحاق بن عمار؛ یعنی روایاتی که تنها خود اسحاق راوی آن ها می باشد، از قبیل روایت بلوغ دختر در ۱۳ سالگی در فقه، تاملاتی داشته ایم. البته بزرگانی مثل تستری در قاموس به این نکته اشاره کرده اند؛ ولی این روایت از متفردات اسحاق بن عمار نمی باشد و جزء مسائل غیر فقهی است که روایات متعددی در این زمینه وارد شده است. مشکل در دلالت و فهم روایت است. مرحوم مازندرانی فقرات روایت را توضیح می دهند، ایشان می فرماید:

وله: (لا- ترون ما تحبون) هو ظهور القائم عليه السلام ورواج دين الحق (حتى يختلف بنو فلان فيما بينهم) ای یجیء بعضهم عقیب بعض حَتَّى يَنْتَهِي دَوْلَتُهُمْ، أو المراد بالاختلاف ضد الاتفاق فيكون كناية عن زوال ملكهم ولعل المراد بهم بنو عباس كما في أحاديث

ص: ۴۷

۱- . مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۴۲.

۲- . کافی، ج ۸، ص ۲۰۹.

۳- . مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۱۲۸.

أخر حَتَّى يَخْتَلِفَ بَنُو عَبَّاسٍ مِنْهَا مَا سَيَجِيءُ بِعِيدِ هَذَا (فَإِذَا اخْتَلَفُوا طَمَعَ النَّاسُ) فِي السُّلْطَنَةِ وَالِدَوْلَةِ الْمَلِكِيَّةِ وَقَامَتِ طَائِفَةٌ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ وَاخْتَلَطَتِ الرَّايَاتُ (وَتَفَرَّقَتِ الْكَلِمَةُ كَنَائِيهِ عَنْ تَفَرُّقِهِمْ وَاخْتِلَافِ أَهْوَائِهِمْ وَالْكَلِمَةُ تَطْلُقُ عَلَى الْقَوْلِ وَالْأَمْرِ وَالْحُكْمِ وَالْعَهْدِ وَالْبَيْعَةِ وَالْحَالِ وَالشَّأْنِ) (وَخَرَجَ السُّفْيَانِيُّ) وَهُوَ الدُّجَالُ وَفِيهِ دَلَالَةٌ عَلَى أَنْ خَرُوجَهُ بَعْدَ مَا ذَكَرَ وَأَمَّا أَنَّهُ قَرِيبٌ مِنْهُ أَوْ بَعِيدٌ فَلَا دَلَالَهَ فِيهِ عَلَيْهِ؛ (١) مَنْظُورٌ مِنْ «مَا تُحِثُّونَ» ظَهُورِ إِمَامِ مَهْدِيِّ عَجَلِ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجِهِ الشَّرِيفِ

و رواج دین حق [اسلام] می باشد. پس، معنای روایت این است: شما ظهور امام زمان و گسترش دین اسلام را نخواهید دید، مگر بنو فلان در بین خود اختلاف کنند که طبق این روایت، اختلاف و تفرقه بنو فلان از علانم حتمی ظهور امام علیه السلام می شود.

اما معنای بنو فلان و اختلاف چیست؟ آیا اختلاف به معنای پی در پی آمدن حاکمان تا زوال حکومتشان و یا منظور درگیری و تفرقه بین آن ها است. مرحوم مازندرانی هر دو را احتمال داده اند.

اما مراد از بنو فلان شاید بنی عباس باشند؛ چون در روایات دیگری آمده که «حتی یختلف بنو عباس» پس، به قرینه روایات دیگر، مراد از بنو فلان در این روایت بنی عباس می باشد.

اما معنای طمع الناس، طمع مردم در سلطنت و حکومت است و حکومت ها تجزیه و خودمختار می شوند و احزاب و گروه ها به راه می افتند. «تَفَرَّقَتِ الْكَلِمَةُ» در روایت، کنایه از تفرق و تشتت آرا و نظریات می باشد. کلمه گاهی بر قول، امر، حکم، بیعت، عهد، حال و شأن اطلاق می شود.

شاهد بحث ما در کلمه «وَ خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ» می باشد. پس، تشکیل حکومت حق و ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف که مورد علاقه شماست تا زمانی که اختلاف در بنو فلان رخ ندهد و سفیانی خروج نکند، اتفاق نمی افتد. از این روایت

ص: ۴۸

استفاده می شود که خروج سفیانی از علائم حتمی است.

مرحوم مازندرانی سفیانی در روایت را دجال می داند. ما بحث خواهیم کرد که آیا سفیانی و دجال یکی است (دو عنوان برای یک معنوی) یا این که سفیانی و دجال دو عنوان برای دو معنوی هستند؟ ضمن این که سفیانی از علائم حتمی ظهور می باشد؛ ولی در مورد دجال این گونه نمی باشد. ما در روایات بر حتمی بودن دجال از علائم صراحتی نیافتیم؛ هرچند بعضی مثل مجلسی اول به خروج دجال قبل از قیام امام علیه السلام قائل شده اند.

مرحوم مازندرانی بعد از نقل این مطالب می فرمایند: ظهور امام عجل الله تعالی فرجه الشریف

بعد از انقراض و سقوط حکومت بنی عباس و خروج سفیانی می باشد؛ ولی بعد از خروج سفیانی چه فاصله ای بین حکومت امام علیه السلام و خروج او صورت می گیرد؟ از زمان انقراض عباسیان تا کنون فاصله زیادی بوده است. پس لازمه انقراض حکومت عباسیان، ظهور فوری امام علیه السلام نبوده است. از این روایت نمی توان استفاده کرد که ظهور امام بعد از خروج سفیانی، بلافاصله و یا با تاخیر صورت می گیرد.

#### بیان مرحوم مجلسی ذیل روایت

قوله علیه السلام : حَتَّى يَخْتَلِفَ بَنُو فُلَانٍ؛ ای بنو العباس و هذا أحد أسباب خروج القائم عليه السلام و إن تأخر عنه بكثير. قال الفاضل الأسترآبادی: المراد أن بعد بنی العباس لم يتفق الملوک علی خليفه و هذا معنی تفرق الکلمه، ثم تمضى بعد ذلك مده مدیده إلى خروج السفیانی ثم إلى ظهور المهدي؛(۱) مقصود از بنو فلان، بنی عباس است و این یکی از علامات ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ هرچند تأخیر و فاصله حکومت امام زمان از انقراض حکومت عباسیان بسیار است. فاضل استرآبادی گفته است: بعد از حکومت بنی عباس، حکومت واحدی پا نمی گیرد. بعد از

ص: ۴۹

۱- . مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۱۲۸.

آن به مدت طولانی، سفیانی خروج کرده و بعد از خروج سفیانی، امام زمان ظهور می کند.

مصوب بیانات این بزرگواران تقریباً این است که انقراض حکومت بنی عباس و خروج سفیانی از علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

### روایت سوم کافی در مورد سفیانی

#### اشاره

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ بَكْرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سَدِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سَدِيرُ! الزَّمْ بَيْتِيكَ وَكُنْ جَلْسًا مِنْ أَخْلَاسِهِ وَاسْتِكُنْ مِثْلَ مَا سَتَكُنُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ فَإِذَا بَلَغَكَ أَنَّ السُّفْيَانِي قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ إِلَيْنَا وَلَوْ عَلَى رِجْلِكَ؛ (۱) سدير از امام صادق عليه السلام چنین روایت کرده است: ای سدير! ملازم خانه ات باش و چون پلاسی از پلاس های خانه [که روی زمین انداخته اند] باش [و از خانه بیرون مرو] و تا شب و روز آرامش دارند، تو هم آرام و ساکت باش، و چون به تو خبر رسید که سفیانی خروج کرده [بی درنگ] به سوی ما کوچ کن؛ اگر چه پای پیاده باشی!

از این روایت استفاده می شود که سفیانی از علائم حتمی است و بین خروج سفیانی و ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

فاصله چندانی نیست. روایت از نظر سند مشکلی ندارد.

مرحوم مجلسی در مرآة العقول در مورد سند روایت می فرماید: «حسن أو موثق». (۲)

معنای «جلس» چیست؟ طریحی صاحب مجمع البحرین می گوید:

«الجلس بالكسر: كساء يوضع على ظهر البعير تحت البرذعة؛ (۳) پارچه ای که

ص: ۵۰

۱- . کافی، ج ۸، ص ۲۶۵.

۲- . مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۲۵۹.

۳- . مجمع البحرین، ج ۴، ص ۶۳؛ هذا هو الأصل، ایشان در توضیح روایت می فرماید: «و المعنى الزموا بيوتكم لزوم الأجلاس، و لا تخرجوا منها فتقعوا فى الفتنة».



زیر زین بر پشت شتر می گذارند».

امام صادق علیه السلام به سدید می فرماید: در فتنه ها و جریان های جناحی تا هنگام خروج سفیانی، وارد نشو. امام علیه السلام تحت تاثیر قرار نگرفتن و میخکوب شدن را به «حلس» تشبیه می فرمایند؛ چون حلس همیشه زیر زین ثابت می باشد و تکان نمی خورد.

بعضی با تمسک به این گونه روایات، قیام هایی را که در رأس آن ها بزرگان و علما و مراجع بوده اند، زیر سوال برده اند. ما این بحث را در کتاب «تا ظهور» به همراه روایات آن نقل کرده ایم و نیز در بحث مستقلی تبیین خواهیم کرد که آیا همه این روایات صحیح است و مفاد این سنخ روایات چیست. اگر همه قیام های قبل از ظهور امام عجل الله تعالی فرجه الشریف ناحق و باطل باشد؛ پس قیام مختار، زید و قیام های فقها و علمای بزرگ در طول تاریخ محکوم است؛ در حالی که این گونه نیست.

اما خصوص این روایت: مخاطب امام صادق علیه السلام در این روایت سدید می باشد. امام به سدید می فرماید: ملازم خانه ات باش و در جریان ها وارد نشو. پس امکان دارد قضیه شخصیه و مخاطب (سدیر) (۱) در این فرمایش موضوعیت دارد.

### شخصیت شناسی سدید صیرفی

سدیر، چهره ای ولایتمدار، پرجنب و جوش و انقلابی؛ ولی عجول بود که منتظر حکومت جهانی و حاکمیت امام معصوم علیه السلام بود. هر اتفاقی رخ می داد، برای امام علیه السلام نامه می نوشت که الان وقت تشکیل حکومت است. زمانی که بساط امومین برچیده شد، فوراً نامه ای جهت تشکیل حکومت به امام نوشت. امام به نامه ایشان ترتیب اثر نداد. امام علیه السلام وی را کنترل می کرد؛ و الا او چهره مثبتی بود که به زندان رفت و امام علیه السلام برای آزادی او دعا

ص: ۵۱

---

۱- در مورد شخصیت سدید به تنقیح المقال مامقانی مراجعه کنید.

فرمودند. پس با تمسک به این روایت نمی توان قیام هایی را که در رأس آن ها علما و مراجع بودند، محکوم کرد؛ چون این روایت ناظر به مورد خاص و به اصطلاح قضیه شخصی است. مرحوم مامقانی می فرماید:

كَأَنَّ سَدِيرًا هَذَا مِمَّنْ كَانَ شَائِقًا لِأَحْوَالِ الْإِمَامِ الْخَارِجِ بِالسَّيْفِ مَتَفَحِّصًا عَنْهُ مَنظَرًا لَهُ وَ لَذَلِكَ أُثْبِتُ حَالَهُ فِي كِتَابِهِ فَتَأْذَى الْإِمَامِ مِنْ ذَلِكَ؛ سَدِيرٌ شَنِيدَةٌ بُوِدَ أَنَّ إِمَامَ زَمَانِي قِيَامَ بِسَيْفٍ مِي كُنْدُ وَ بَسَاطِ حُكُومَتِ هَآئِ بَاطِلٍ رَا جَمْعَ مِي كُنْدُ. لَذَا سَدِيرٌ مُشْتَقٌّ بُوِدَ إِيْنِ إِمَامٍ ظَهُورِ كُنْدُ. بِنَابِرَآئِنِ، نَامِ آنِ إِمَامٍ رَا دَرِ نَامِهِ آيِ بَرَايِ إِمَامِ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ نُوِشْتِ، وَ بَرَايِ آنِ حَضْرَتِ فَرَسْتَادِ، وَ لِيِ إِمَامِ نَارَاحَتِ شُدِ، چَرَا؟ چُونِ: اِنِ ضَرْبُهُ الْكُتُبِ الْاَرْضِ لَيْسَ لِنَقْصِ صَاحِبِهَا، بَلِ مِنْ جِهَةِ اُنْ سَرِّ الْإِمَامِ الْغَائِبِ يَوْمَئِذٍ كَانِ مَهْمَا.

آن روز باید اسم امام را مخفی می کردند؛ ولی سدير آن را در نامه آورده بود و باعث كشف اسرار می شد.

«فتلخص من ذلك أن سدير امامي ممدوح، محبوب لله تعالى، محب لاهل البيت قلبا و قالبا...»؛ (۱) در این که سدير فردی امامی ممدوح و دوستدار اهل بيت می باشد، جای بحثی نیست؛ ولی امام عليه السلام باید او را کنترل کند تا از پيش خود کاری نکند که موجب هلاک جامعه و تشيع و نواميس شيعه شود.

### روایت چهارم کافی در مورد سفیانی

#### اشاره

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي هَاشِمٍ عَنِ الْفَضْلِ الْكَاتِبِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَتَانَهُ كِتَابُ أَبِي مُسْلِمٍ؛ فَقَالَ: لَيْسَ لِكِتَابِكَ جَوَابٌ، أَخْرَجْنَا عَنْكَ؛ فَجَعَلْنَا يَسَارًا بَعْضُهُ نَا بَعْضًا، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَي شَيْءٍ تُسَارُونَ يَا فَضْلُ؟ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ ذِكْرُهُ لَا يَعْجَلُ لِعَجَلِهِ الْعِبَادِ وَ لَا زَالَهَ جَبَلٍ عَنْ مَوْضِعِهِ أَيْسَرُ مِنْ زَوَالِ مُلْكِكَ لَمْ يَنْقُضِ أَجَلُهُ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ فُلَانًا مِنْ فُلَانٍ حَتَّى بَلَغَ السَّابِعَ مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ قُلْتُ فَمَا الْعَلَامَةُ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ جَعَلْتُ

ص: ۵۲

فَدَاكَ؟ قَالَ: لَمَا تَبْرَحِ الْأَرْضَ يَا فَضْلُ حَتَّى يَخْرُجَ السُّفْيَانِيُّ فَإِذَا خَرَجَ السُّفْيَانِيُّ فَأَجِيبُوا إِلَيْنَا يَقُولُهَا ثَلَاثًا وَهُوَ مِنَ الْمُحْتَمُونَ... (۱)

فضل کاتب می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که نامه ای از ابومسلم خراسانی برای ایشان رسید. حضرت فرمود: نامه تو جواب ندارد، برو. ما شروع کردیم با هم به نجوا کردن. فرمود: ای فضل! چه سخنی را با هم نجوا می کنید؟! همانا خدا برای شتابندگان شتاب نمی کند و از جای برآوردن کوهی آسان تر است از ساقط کردن حکومتی که هنوز عمرش به پایان نرسیده است. سپس فرمود: همانا فلان، پسر فلان تا به هفتمین فرزند فلان رسید. من عرض کردم: قربانت کردم؛ پس چه نشانی میان ما و شماست؟ امام علیه السلام فرمود: ای فضل! از جای خود حرکت نکن تا سفیانی خروج کند و هنگامی که سفیانی خروج کرد، به سوی ما رو آرید، و این سخن را سه بار گفت، و سفیانی از نشانه های حتمی [ظهور حضرت قائم علیه السلام] است.

### بیان مرحوم مجلسی ذیل این روایت

مرحوم مجلسی که کتاب کافی را مورد نقد و بررسی قرار می دهد و به آسانی هر روایتی را نمی پذیرد؛ این روایت را موثق می داند.

قوله: «کتاب أبي مسلم» ای المروزی؛ همان ابومسلم خراسانی، که اصل او اصفهانی است.

قوله: «يسار بعضنا بعضا» الظاهر أن مسارتهم كان اعتراضا عليه عليه السلام بأنه لم لا يقبل ذلك؛ ظاهر این عبارت اعتراض به امام است.

قوله: «حتى بلغ السابع من ولد فلان» ای عد سبعة من ولد العباس و بين أن ملك هؤلاء مقدم على خروج قائمنا فكيف نخرج و لم ينقض ملك هؤلاء و هذا بدؤ ملكهم؛ امام به هفت نفر از حکام بنی عباس اشاره کردند که هنوز

ص: ۵۳

حکومت آن ها پایان نپذیرفته است و حکومت بنی عباس بر حکومت حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف مقدم می باشد و هنوز ابتدای ملک عباسیین است».

قوله: «و هو ای خروج السفیانی من المحتوم»، الذی لا بداء فیه. (۱).

### بیان مرحوم مازندرانی در شرح روایت

#### اشاره

مرحوم مازندرانی در شرح اصول کافی بیان مفصلی ذیل روایت دارند:

فأناه كتاب أبي مسلم فقال: ليس لكتابك جواب اخرج عنا. الخطاب في الموضوعين للرسول وهو يطلب منه عليه السلام الخروج لطلب الخلافة بعد استيصال بني أمية بل يعرض عليه الخلافة؛ (۲) خطاب امام عليه السلام در دو جا به پیک و نامه رسان است که وقتی پیک، بعد از برچیده شدن بساط امویین از امام علیه السلام قیام برای خلافت را درخواست می کند؛ به او می فرماید: نامه ات جوابی ندارد؛ از نزد ما خارج شو!.

وإنما لم يقبله عليه السلام لعلمه بأن هذا الأمر لا يتمشى وأن خلافة بني عباس بعد بني أمية أمر مقدر حتما وأن خروجه موجب لهلاكه وهلاك شيعة؛ و امام عليه السلام درخواست پیک را قبول نکرد؛ چون هنوز زمینه حکومت آل محمد فرا نرسیده نبود و خلافت بنی عباس بعد از حکومت بنی امیه امری مقدر و حتمی بود. لذا قیام امام علیه السلام موجب بروز مشکلاتی و حتی کشته شدن امام و شیعیانش می شد.

وقد نقل أنهم نصبوا السفاح قبل عود الرسول إليهم؛ نیز نقل شده که عباسیان، سفاح را قبل از برگشتن پیک، به خلافت برگزیده بودند. در واقع حکومتشان پابرجا و خلیفه هم معین گشته بود. مرحوم مازندرانی در ادامه نکاتی را می فرمایند:

ص: ۵۴

۱- مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۲۸۱.

۲- شرح أصول الكافي، ج ۱۲، ص ۳۸۸ - ۳۹۰.

## نکته اول

واعلم أن أبا مسلم كان من أهل إصفهان ولما كان ابتداء خروجه على بنى أميه من مرو نسب إليه وقيل له المروزي؛ ابومسلم از اهل اصفهان است؛ ولی چون قیامش علیه بنی امیه ابتدا از مرو بوده، به او نسبت مرو داده شده و او را مروزی می گویند.

## نکته دوم

وكان معينا لإبراهيم بن محمد بن علي بن عبدالله بن عباس في أمر الخلافة فلما قتل إبراهيم في الشام و فرّ أخواه سفاح و ابوجعفر المنصور إلى الكوفة و توجه ابومسلم و عساكره إليها كتب إلى أبي عبدالله عليه السلام و استدعا للخلافه فلم يقبله عليه السلام؛ ابومسلم همکار ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس در امر خلافت بود. هنگامی که ابراهیم در شام کشته شد، دو برادر ابراهیم [سفاح و ابوجعفر منصور] به سوی کوفه گریختند. ابومسلم نیروهایش را به سوی کوفه فرستاد و سپس نامه ای به امام صادق علیه السلام برای قیام و خلافت نوشت که امام علیه السلام آن را نپذیرفت.

## نکته سوم

(فجعلنا يسار بعضنا بعضا) المساره والسرار [باکسی راز گفتن] يقال: سارّه في أذنه مساره و سرارا و تساروا: إذا تناجوا و كان سبب المساره حرصهم على ظهور دين الحق و إرادتهم تعجيله؛ دليل در گوشي و نجوا گفتن این بود که این ها مشتاق تشکیل حکومت حق در این اراده و خواست عجل بودند.

(فقال: ای شیء تسارون یا فضل؟) الاستفهام للإنكار و التوبيخ دون الحقیقه.

جمله، استفهام انکاری و برای توبیخ است؛ یعنی امام آگاه است که این ها چه می گویند؛ ولی از باب توبیخ، از این ها سوال می کند.

(إن الله عز وجل لا يعجل لعجله العباد) فلا يقدم ما آخره حتما

لإيراده العباد تقديمه (ولإزالة جبل عن موضعه) ونقله إلى موضع آخر (أيسر من زوال ملك) هو ملك بنى عباس (لم ينقض أجله) المقدر حتما وفيه مبالغه عرفا على عدم إمكان زواله لا إمكانه مع صعوبه والزوال هنا بمعنى الإزالة تقول أزلته وزولته وزلته بالكسر إذا أزلته فلا يرد أن الصحيح هو الإزالة خصوصا مع رعايه التقابل.

بيان امام: «ولإزالة جبل عن موضعه...»، مبالغه عرفي است؛ به اين معنا كه زوال حكومت بنى عباس (تازمان مقدرش) ممكن نمى باشد؛ نه اين كه زوالش ممكن، ولي مشكل و سخت باشد.

#### نکته چهارم

ثم قال تأكيدا لما ذكر وتوضيحا له: (أن فلان بن فلان) وفلان بن فلان (حتى بلغ السابع من ولد فلان) يعنى العباس والمقصود أنه عد الأول والثانى إلى السابع من خلفاء بنى عباس بأسمائهم وأسماء آبائهم وإنما لم يذكر البواقى (مابقى خلفا را ذکر نکرد) لأن المقصود بيان أن هذا الزمان ليس زمان ظهور الحق ورجوع الخلافه إليأهلها وذكر هذا القدر كاف فى بيانه...؛ كلام امام عليه السلام: ان فلان بن فلان [تا هفت نفر] در مورد خلفای بنى عباس است كه يك به يك به حكومت مى رسند و اين كه تعداد بيش ترى از خلفای بنى عباس را ذكر نکرد؛ بدان دليل بود كه مقصود امام عليه السلام اين بوده كه اكنون زمان خلافت اهل بيت فرا نرسیده است؛ وآلا امام در مقام بيان حصر خلفای عباسی نبودند و ذكر همين مقدار كافى بود.

#### نکته پنجم

واعلم أن خبر «أن» محذوف تقديره يصيرون أو يملكون الخلافه أو نحوهما هذا ويبعد أن يراد بقوله عليه السلام «إن فلان بن فلان» الصحاح عليه السلام وبيان نسبه إلى نفسه المقدسه وأنه الذى يظهر دين الحق ويعود إليه الخلافه وإن كان هذا أنسب بقوله (فما

العلامه فیما بیننا و بینک) یدل علی خروج صاحب الأمر و تملکة للخلافه (قال: لا تبرح الأرض یا فضل) ای لا تزول بقیام الساعه (حتی یرج السفیانی)؛ [احتمالی است که] منظور از فلان، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد و امام صادق علیه السلام نسب امام را تا خودشان ادامه دادند. البته این احتمال بعید است؛ هر چند این احتمال با قول فما العلامه فیما بیننا و بینک مناسب می باشد که بر ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت دارد. بنابراین، امام فرمودند: ای فضل! از جای خود حرکت مکن؛ یعنی بساط زمین برچیده نمی شود تا این که سفیانی خروج کند.

### نکته ششم

مرحوم مازندرانی در ادامه، روایاتی را نقل می کند که یکی از این روایات، روایت شیخ صدوق است و سفیانی را از محتومات دانسته است:

روی الصدوق فی کتاب کمال الدین یاسناده عن أبی عبدالله قال: «إن أمر السفیانی من الأمر المحتوم وخروجه فی رجب و فی حدیث آخر یرج ابن آكله الأکباد وهو رجل ضخم الهامه بوجهه أثر الجدری إذا رأیته حسبته أعور اسمه عثمان وأبوه عنبسه وهو من ولد أبی سفیان و فی آخر أنك لو رأیت السفیانی رأیت أخبث الناس أشقر أحمر أزرق، و فی آخر أنه یملک کور الشام الخمس دمشق و حمص و فلسطین و الأردن و ن-سرین فتوقعوا عند ذلك الفرج.

### روایت پنجم

### اشاره

و بهذا الإِسْتِیْنَادِ عَنِ الْوَشَاءِ عَنْ عَلِي بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَيْفَ أَنْتَ إِذَا وَقَعَتِ الْبَطْشَةُ بَيْنَ الْمَسِيحِ جَدِينَ فَيَأْرِزُ الْعِلْمُ [احتمال فتح عین هم داده اند] كَمَا تَأْرِزُ الْحَيَّةُ فِي جُحْرِهَا وَ اخْتَلَفَتِ الشَّيْعَةُ وَ سَمِيَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا كَذَّابِينَ وَ تَقَلَّ بَعْضُهُمْ فِي وُجُوهِ بَعْضٍ. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا

عِنْدَ ذَاتِكَ مِنْ خَيْرٍ؟ فَقَالَ لِي: الْخَيْرُ كُلُّهُ عِنْدَ ذَلِكَ ثَلَاثًا؛<sup>(۱)</sup> ابان نقل می کند که امام صادق علیه السلام از من پرسید: چه وضعی خواهید داشت زمانی که بگیر و ببند، با قساوت شدید انجام شود که این واقعه بین دو مسجد اتفاق می افتد، به طوری که باعث می شود علم ها [ینابر قرائت مازندرانی]، علم برچیده شود؛ همان گونه که مار در لانه اش جمع می شود و شیعیان با یکدیگر در گیر می شوند و بر روی یکدیگر آب دهان می اندازند. به امام گفتم: درگیری، جنگ، رانش زمین، اخذ به شدت، بلای آسمانی؛ و امنیت به خطر می افتد و دل های مردم با هم نیست. پس، خیری در آن زمان نیست. سپس امام سه مرتبه فرمود: تمام خیر آن موقع است.

مرحوم مجلسی بعد از ذکر روایت می فرمایند:

صحيح: إذا الظاهر أن علي بن الحسن هو الطاطري، و في بعض النسخ علي بن الحسين فيكون مجهولاً- (أبان بن تغلب. مقبول الطرفين است؛ یعنی هم شیعه او را قبول دارد، هم سنی).<sup>(۲)</sup> و البطشه<sup>(۳)</sup>: الأخذ بالعنف و السطوه، الأخذ الشديد [با قساوت و شدت چیزی را گرفتن] و المسجدان: مسجد مکه و مسجد المدینه، أو مسجد الكوفه و مسجد السهله، و الأول أظهر و هو إشارة إلى واقعه عظيمه من حرب أو خسف أو بلاء تقع قريباً

ص: ۵۸

- 
- ۱- . کافی، ج ۱، ص ۳۴۱؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۵۱.
  - ۲- . أبان بن تغلب کسی است که ریشه تفکراتش از امام باقر و امام صادق علیه السلام است؛ زیرا بیش از ۳۰۰۰۰ حدیث حفظ بوده است. وقتی ابان فوت شد، امام فرمود: «إن موته أوجع قلبي؛ موت او دل مرا به درد آورد! ایشان عراقی بود. هرگاه مدینه می آمد، امام به او می فرمود: «ای ابان! برای مردم سخنرانی کن؛ دوست دارم بینم چنین پیروانی دارم: «أحب أن أرى في شيعتكم مثلكم.» و هرگاه ایشان سخنرانی می کرد، تمام سخنرانی ها تعطیل می شد.
  - ۳- . در بعضی روایات به جای «بطشه»، «سبطه» آمده است. و فی غیبه النعمانی: «یأتی علی الناس زمان یصیبهم فیها سبطه یأرز العلم فیها کما تأرز الحیه فی جحرها فینا هم كذلك إذ طلع علیهم نجم، قلت: فما السبطه؟ قال: الفتره، إلى آخر الخبر، (غیبت نعمانی، ص ۱۵۹).



من ظهور المهدي عليه السلام، فالخير هو ظهور القائم عليه السلام أو قريبا من وجوده عليه السلام أو من غيبته الكبرى، فالخير لكثرة الأجر وقوه الإيمان كما مر. قال المحدث الأسترآبادي رحمه الله: كأنه إشارة إلى وقعه عسكر السفيناني بين المسجدين، و إلى الفتنة التي تظهر من عسكره في عراق العرب (احتراز از عراق عجم)، و ظهور رجل مبرقع من الشيعة في العراق، و دلالتة (مزدور مبرقع) عسكر السفيناني على الشيعة، و المراد من الخير كله ظهور القائم. عليه السلام انتها. (١)

این اتفاق رخداد عظیمی از جنگ و خسف و درگیری است که «تقع من ظهور»؛ اگر خسف باشد، خسف جيش سفینانی است که از علایم ظهور است و منظور از «الخير» همان ظهور قائم آل محمد است.

### بیان مرحوم مازندرانی در مورد این روایت

مرحوم مازندرانی در مورد حوادث به طور قاطع، مکه و مدینه را محل حوادث عنوان می کند و می فرماید که "علم" را بالتحریک بخوانید که کنایه از حکومت ها است؛ و "حجر" را به ضم جیم بخوانید (به معنای لانه موش بزرگ). معنای تفل را نیز بیان کردند و آن را اشاره به قیام های حسنی و سفینانی دانسته و همه آن را بین المسجدين می دانند: «بل فی اقطار الارض و منالشیعة ابن بغی صاحب... دلالت السفینانی علی الشيعة و منازلهم». (٢) و حرامزاده ای که خود را شیعه می داند (در حالی که نقاب به صورت زده) یک یک شیعه را به لشکر سفینانی معرفی می کند.

### روایت ششم

### اشاره

و فی قرب الإسناد فی الصحيح عن البنظی قال: قال الرضا عليه السلام: «إن قدام هذا الامر علامات، حدث یكون بین

ص: ۵۹

۱- . مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۵۱.

۲- . شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۲۴۴.

الحرمين، قلت: ما الحدث؟ قال: عصبه تكون، ويقتل فلان من آل فلان خمسه عشر رجلا. (۱)

منظور از «إن قدام هذا الأمر» (۲) (احتمالاً مثل بعضی روایات دیگر ظهور و حکومت است). روایت مبهم است؛ زیرا می گوید گروهی هستند که ۱۵ نفر از آل فلان را به قتل می رسانند.

### بیان مرحوم مجلسی

وقیل: المراد ما وقع فی خلافه المتوکل فی سویقه و هی قریه من أعراض المدینه فی جنب الروحاء. قال صاحب القاموس: سویقه موضع بنو اخی المدینه یسکنه آل علی بن أبی طالب علیه السلام، و قال السمهودی فی کتاب خلاصه الوفاء: سویقه عین عذبه کثیره الماء لآل علی، و کان محمد بن صالح الحسینی خرج علی المتوکل (۳) فأنفذ إلیه جیشاً ضحماً فظفروا به و بجماعه من أهله فقتلوا بعضهم و أخرجوا سویقه و عقروا بها نخلاً. کثیراً و ما أفلحت السویقه بعد، و جل سویقه لآل علی و کانت من صدقات علی علیه السلام، انتهى. و هذه الواقعة أفضت إلی غیبه

ص: ۶۰

۱- قرب الاسناد، ج ۴، ص ۵۲.

۲- در روایات تعبیرات «هذا الامر» و «صاحب الامر» و «أنت صاحب الامر» به حکومت امام زمان علیه السلام اشاره دارد.

۳- در کتاب ابن اثیر شافعی: «کان المتوکل شدید البغض لعلی بن أبی طالب و لأهل بیته و کان یقصد من یبلغه عنه أنه یتولی علیاً و أهله بأخذ المال و الدم»؛ دشمن اهل بیت بود و اگر به او خبر می رسید که شخصی دوست دار اهل بیت است، اول اموالش را مصادره می کرد و سپس او را به قتل می رساند. الکامل فی التاریخ: ج ۴، ص ۳۱۸، حوادث سال ۲۳۶. داستان محمد فرج را در مقاتل الطالبین ببینید. «حتى كان القميص يكون بين جماعه من العلویات یصلین فیہ...». مقاتل الطالبین: ص ۳۹۶، ذکر أيام المتوکل. نقل می کند که عده ای از اهل بیت با یک چادر نماز می خواندند؛ چون لباس نداشتند و اگر کسی کمک می کرد او را آزار می رساندند. سیاست آن ها این بود که آن ها فقیر باشند و محمد صالح در این زمان قیام کرد.

صاحب الزمان علیه السلام، و سمعت من رأى سويقه مرارا مع الشريف زيد و عسكره يقول: إن المشهور عند شيعه تلك الأماكن أن سويقه منزل صاحب الزمان عليه السلام، انتهى. (۱)

طبق بیان مرحوم مجلسی، واقعه بین الحرمین در زمان متوکل در سويقه اتفاق می افتد. بنابراین، این روایت به جيش الخسف ربطی ندارد و اگر در ابتدا به علامات اشاره شده است، ذکر الخاص بعد العام است؛ چون لازم نیست علامات با ظهور مقارن باشد که سقوط بنی العباس یکی از علامات ظهور حضرت علیه السلام است؛ با این که میان این دو رویداد فاصله زمانی زیادی وجود خواهد داشت. روایت قرب الاسناد در کتاب خرائج نیز آمده است که با متن روایت در قرب الاسناد چندان تفاوت ندارد و همان «حدث بین الحرمین» (۲) آمده، که این، همان جریانی است که در زمان متوکل، یعنی ۳۴ یا ۳۵ سال بعد از آخرین ایام عمر شریف امام (سال ۲۰۳) اتفاق افتاد. اگر چنین باشد، همان بیان مرحوم مجلسی می باشد و دیگر به خسف و سفیانی ربطی ندارد.

در متن قرب الاسناد واژه «عصبيه» آمده و در پاورقی همان کتاب (عصبه) هم آمده است و عَصَبه یا عُصَبه یا عَصَبیه به معنی گروه است. (۳)

لذا با روایت قرب الاسناد خیلی تفاوت ندارد. حتی اگر روایت کتاب قرب الاسناد با روایت کتاب خرائج اختلاف پیدا کند، کتاب قرب الاسناد به علت اهمیت، اعتبار و تقدم زمانی مقدم است؛ زیرا همان طور که از اسمش پیداست (قرب الاسناد) یعنی احادیث مندرج در آن با سندهای کوتاه به

ص: ۶۱

۱- . مرآه العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۵۲.

۲- . و قال البنظری قال الإمام الرضا علیه السلام : إن من علامات الفرج حدثا یكون بین الحرمین، قلت: و ای شیء الحدث؟ فقال: عصبیه (در پاورقی عصبه و... هم دارد) تكون بین المسجدين و یقتل فلان من ولد فلان خمسہ عشر کبشا من العرب. (الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۷۰).

۳- . العصبه: جماعه بین العشره إلى اربعین، (لسان العرب، ج ۱، ص ۶۰۵).

معصوم منتهی می شود؛ ولی کتاب خرائج والجرائح (با احترام فوق العاده ای که نسبت به مؤلف آن، جناب قطب الدین راوندی داریم که خود از أجداد و بزرگان طایفه است) "مراسیل" می باشد. پس اگر بین این دو کتاب تعارض و اختلاف باشد، روایت قرب الاسناد مقدم است.

اگر گفته شود: در این روایت اولاً «خمسه عشر کبشاً من العرب»، من العرب اضافه دارد؛ یعنی ۱۵ نفر از حکام و افراد معترض در مناطق مختلف سرزمین عربستان هنگامی که اعتراض می کنند، کشته می شوند و ثانیاً در اول روایت «من علامات الفرج» دارد؛ پس چگونه می شود بگوییم به خسف و سفیانی ربطی ندارد؟ در جواب می گوییم: آیا حتماً باید علامات با ظهور حضرت مقارن باشد؟ خیر؛ زیرا ما روایات زیادی داریم که سقوط حکومت ننگین بنی عباس را از علامات فرج و ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دانسته اند، ولی مقارن هم نیست. پس این روایت به سفیانی مربوط نمی شود. بنابراین، روایات سفیانی سه دسته است: یک، اصل خروج را بیان می کند؛ دوم، حتمیت را بیان می کند و سوم، سفیانی را در ذیل علائم غیر حتمی عنوان کرده است.

### روایت هفتم

### اشاره

حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدَّهْقَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادِ بْنِ بِياعِ السَّابِرِيِّ عَنْ أَبَانَ بْنِ صَبَّاحِ بْنِ سَيَابَةَ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ قَالَ: ذَهَبْتُ بِكِتَابِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ نُعَيْمٍ وَ سَدِيرٍ وَ كُتُبٍ غَيْرِ وَاحِدٍ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ ظَهَرَتِ الْمَسْوَدَةُ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ وَلِئِمَّ الْعَبَّاسُ بِأَنَا قَدْ قَدَرْنَا أَنْ يُتَوَلَّ هَذَا الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَمَا تَرَى قَالَ فَضْرَبَ بِالْكَتُبِ الْأَرْضَ ثُمَّ قَالَ أَفُّ أَفُّ مَا أَنَا لَهُوْلَاءِ بِإِمَامٍ أَمَا يَعْلَمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا يَقْتُلُ السُّفْيَانِيَّ. (۱)

ص: ۶۲

مرحوم مجلسی در مورد سند روایت مذکور می گوید:

مجهول، و الظاهر أن عبید الله هو عبید الله أحمد بن نهیک الذی و ثقہ النجاشی و هو المکنی بأبی العباس، و ذکر الشیخ أنه روی عنه کتبه حمید، لکنه غیر مشهور بالدهقان و المشتہر به هو عبید الله بن عبدالله.

أبی العباس که همان عبیدالله بن احمد دهقان می باشد، ثقہ است. محمد بن زیاد بیاع السابری؛ یکی از تجار فقیه می باشد(۱).

و ابان که اگر همان ابان بن تغلب باشد، مقبول الطرفین است و در مورد وی بحثی نیست. او از یاران امام بود که امام بعد از مرگ ایشان فرمود: موت ایشان قلب مرا به درد آورد و اما معلی بن خنیس: از نظر من مشکل ندارد و موثق است؛ ولی ایشان مقداری تندرو بود و گویا جلوتر از رهبری حرکت می کرد و آخر او را شهید کردند. گفتنی است امام علیه السلام قاتلش را نفرین کرد و بر اثر دعای حضرت از دنیا رفت.(۲)

ایشان در تبیین حدیث می گوید:

قوله علیه السلام: حين ظهرت المسودة؛ ای أصحاب أبی مسلم المروزی، لأنهم كانوا یلبسون السواد. قولہ علیہ السلام: ما أنا لهؤلاء یا امام ای إنهم لاستعجالهم، و عدم التسلیم لإمامهم خارجون عن شیعته و المقتدین به. قوله علیه السلام: إنما یقتل السفیانی ای إما یعلمون أن القائم یقتل السفیانی الخارج قبله كما یظهر من کثیر

ص: ۶۳

---

۱- «سابری» یعنی پارچه فروش که لباس های شاپوری از ایران وارد می کردند و می فروختند. ما در مورد شغل روات مطالعه کردیم؛ عموم آن ها بازاری های متدین بودند محمد بن مسلم، حناط (گندم فروش)؛ زیات (روغن فروش)؛ سمان (روغن جامد فروش) خناس، عطار و یا صیرفی (صرافی) و شحام بوده اند. درس فقه مرحوم حائری یزدی زعیم حوزه برای بازاری های قم در مسجد عشقلی قبل از درس خارج برای طلبه ها برگزار می شد: «الفقه ثم المتجر».

۲- ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۳۷-۲۴۲.

من الأخبار أنه عليه السلام يقتله، أو أما يعلمون أن من علامات ظهور دوله أهل البيت قتل السفيناني قبل ذلك، و السفيناني لم يخرج، و لم يقتل بعد فكيف يصح لنا الخروج و الجهاد. (۱)

ما اشاره ای به ابان کردیم، ظاهراً مشکل از ناحیه ابان باشد؛ هر چند ما بیش از ۴۰ نفر به نام ابان داریم که بعضی مردود و بعضی مجهول و بعضی ثقه هستند که اگر نتوانیم این ابان را از اشتراک در بیاوریم از ناحیه همین ابان مشکل می شود؛ ولی ظاهراً این ابان، ابان بن عثمان است که مشکلی ندارد، و اگر اشکالی است، در زمینه اعتقادات او است که بعضی مانند علامه حلی و شهید ثانی می گویند ایشان فطحی است که این البته درست نمی باشد (من المطمئن به أن هذا سهو من العلامة) چون قبل از علامه کسی این مطلب را نگفته است. بعضی گفته اند ایشان از طایفه «ناووسیه» (۲)

است که نسبت دادن او به ناووسیه اشتباه است؛ زیرا اولاً، در رجال کشی به جای «کان من الناوسیه»؛ «کان من القاوسیه» آمده؛ یعنی از منطقه قاووسیه است؛ ثانیاً، ناووسیان از امام کاظم علیه السلام روایت نقل نمی کنند؛ زیرا امام بعد از امام صادق علیه السلام را قبول ندارند؛ ولی شیخ طوسی و نجاشی شهادت می دهند که ایشان از امام کاظم روایت نقل کرده است. همچنین از ایشان ۷۰۰ روایت در کتب اربعه نقل شده است؛ ثالثاً، کشی ایشان را جزء اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر می کند و می گوید: «اجتمعت الاصحاب علی تصحیح ما یصح عن هؤلاء و تصدیقهم لما یقولون» که یکی از آن ها ابان ابن عثمان می باشد و اشکال بر کم سن بودن ایشان، درست نیست؛ زیرا چندین نفر مثل ایشان و حماد بن عیسی جزء نوجوان های درس امام صادق علیه السلام بودند. لذا اگر مراد ابان بن عثمان باشد، هیچ بحثی نیست.

ص: ۶۴

۱- . مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۶، ص ۴۸۲.

۲- . ناووسیه: کسانی هستند که در امامت امام صادق علیه السلام ماندند و گفتند که ایشان مهدی است. البته این ها از بین رفتند و تمام شدند.

حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا علي بن الحسن عن محمد بن خالد الأصم عن عبد الله بن بكير عن ثعلبه بن ميمون عن زراره عن حمران بن أعين عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام في قوله تعالى «ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ»؛ فقال: إنهما أجلان أجل محتوم و أجل موقوف، فقال له حمران: ما المحتوم؟ قال: الذي لله فيه المشيئة؛ قال حمران: إني لأرجو أن يكون أجل السفيناني من الموقوف؛ فقال ابو جعفر عليه السلام: لا والله إنه لمن المحتوم؛ (١) امام عليه السلام در ذيل آيه ثم قضى أجلاً واجل مسمى عنده؛ فرمودند: ما دو اجل داريم: اجل حتمی و اجل موقوف. سپس حمران از امام پرسید: اجل محتوم چیست؟ امام پاسخ دادند: اجلی که اراده نافذ خدا به آن تعلق گرفته است. دوباره حمران گفت: حال که اجل محتوم از اراده نافذ است؛ امیدوارم سفینانی از اجل محتوم نباشد؛ یعنی ما منتظر سفینانی نباشیم و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بدون سفینانی بیاید! امام علیه السلام فرمود: خیر این گونه نیست؛ بلکه سفینانی از اجل محتوم است و باید قبل از ظهور امام زمان بیاید.

### روایات نهم

أخبرنا علي بن أحمد البندنجي عن عبيد الله بن موسى العلوي عن محمد بن موسى عن أحمد بن أبي أحمد عن محمد بن علي القرشي عن الحسن بن الجهم قال قلت للرضا عليه السلام: أصلحك الله إنهم يتحدثون أن السفيناني يقوم و قد ذهب سلطان بني العباس. فقال: كذبوا إنه ليقوم و إن سلطانهم لقائم؛ (٢)

حسن بن جهم می گوید: به امام رضا علیه السلام گفتیم: در نشست ها و مجالس علمای اهل سنت این گونه می گویند که سفینانی زمانی ظهور می کند

ص: ۶۵

۱- . الغيبة، نعمانی، ص ۳۰۱.

۲- . همان، ص ۳۰۳.

که بساط بنی عباس برچیده شده باشد. امام فرمود: دروغ می گویند؛ همانا سفیانی وقتی ظهور می کند که حکومت بنی العباس پابرجاست.

از روایت حتمیت را می توان استفاده کرد.

### روایت دهم

أخبرنا أحمد بن هوزة الباهلی قال حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاوندي عن عبدالله بن حماد الأنصاري عن الحسين بن أبي العلاء عن عبدالله بن أبي يعفور قال: قال لي أبو جعفر الباقر عليه السلام: إن لولد العباس و المرواني لوقعه بقرقيساء يشيب فيها الغلام الحزور و يرفع الله عنهم النصر و يوحى إلى طير السماء و سباع الأرض اشبعي من لحوم الجبارين ثم يخرج السفیانی؛(۱)... بین بنی عباس و بنی مروان درگیری سختی در قرقیسا(۲) رخ می دهد که از شدت آن جوانان پیر می شوند.

### روایت یازدهم

### اشاره

أخبرنا علی بن أحمد قال حدثنا عبید الله بن موسی عن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن أبي عمیر عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: الیمانی و السفیانی کفرسی رهان.(۳)

کفرسی رهان(۴) یعنی هم ردیف هستند و با هم می آیند و لذا سفیانی از مسلمات است؛ همان طور که یمانی از مسلمات است.

ص: ۶۶

---

۱- . همان، ص ۳۰۴.

۲- . این که "قرقیسیا" کجاست؛ در کتاب «تأظهور» به طور مفصل بحث شده (قرقیسیا در عراق کنار فرات است و بعضی با آرماگدون تطبیق کرده اند که اشتباه است؛ زیرا از لحاظ جغرافیایی فرق می کنند).

۳- . امالی، طوسی، ج ۲، ص ۲۵۲.

۴- . لسان العرب: (المُراهنة و الرهان: المسابقة علی الخیل و غیر ذلك.) در بحث سبق و رمایه نیز آمده است که آن ها هم ردیف و با هم در یک جهت با یک سرعت حرکت می کنند و بین آن ها برد و باختی نیست.



البته روایتی از امام جواد علیه السلام نقل شده که طبق آن روایت، ممکن است سفیانی از حتمیات نباشد و بدایی در آن حاصل شود:

قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو هَاشِمٍ دَاوُدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَرَى ذِكْرُ السُّفْيَانِيِّ وَمَا جَاءَ فِي الرِّوَايَةِ مِنْ أَنَّ أَمْرَهُ مِنَ الْمَحْتُمِ فَقُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَيْلٌ يَبْدُو لِلَّهِ فِي الْمَحْتُمِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْنَا لَهُ: فَخَافُ أَنْ يَبْدُوَ لِلَّهِ فِي الْقَائِمِ. فَقَالَ: إِنَّ الْقَائِمَ مِنَ الْمِيعَادِ وَاللَّهُ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ؛ (۱)

ابوهاشم داوود بن قاسم جعفری می گوید: ما در محضر امام جواد علیه السلام بودیم که سخن از سفیانی به میان آمد و نیز آنچه در روایات آمده که کار او از حتمیات است. من به آن حضرت عرض کردم: آیا خدا را در امور حتمی بدایی پدید می آید؟ فرمود: آری. به آن حضرت عرض کردیم: با این ترتیب ما می ترسیم در مورد قائم نیز خدا را بدایی حاصل شود! فرمود: همانا قائم از میعاد است، و خداوند خلاف وعده خود رفتار نمی کند.

منظور از بدا برگشتن نظر خداوند نمی باشد؛ چون لازمه آن - العیاذبالله - جهل خداوند است؛ بلکه بدا، یعنی ابداء؛ بدان معنا که قضیه به گونه ای اظهار شده؛ ولی اراده او چیز دیگر است. بحث بدا در اعتقادات است و بعضی بدا را به معنای تغییر سرنوشت می گویند که نتیجه آن تغییر کردن راه و یا انجام دادن پاره ای از کارها است؛ مثلاً اراده خدا به این تعلق گرفته که فلانی هنگام عبور از خیابان تصادف کند؛ ولی بر اثر صدقه دادن، یا از طرف او صدقه دادن، بلا از او دفع می شود و این یکی از مصادیق بدا است. اصل سوال از امام علیه السلام گویای آن است که سفیانی نزد همه از حتمیات و مرتکرات بوده است.

ص: ۶۷

علامه مجلسی ذیل روایت، بیانی دارد که این بیان در چارچوب حتمیت سفیانی دور می زند. ایشان با حفظ این معنا که سفیانی از علائم حتمی است، روایت را توجیه می کند:

بیان لعل للمحتوم معان یمكن البداء فی بعضها و قوله من الميعاد إشارة إلى أنه لا یمكن البداء فیہ لقوله تعالی إِنَّ اللَّهَ لَا یُخَلِّفُ الْمِيعَادَ. و الحاصل أن هذا شیء وعد الله رسوله و أهل بیته لصرهم علی المکاره التي وصلت إلیهم من المخالفین و الله لا یخلف وعده، ثم إنه یحتمل أن یكون المراد بالبداء فی المحتوم البداء فی خصوصیاتہ لا فی أصل وقوعه کخروج السفیانی قبل ذهاب بنی العباس و نحو ذلك؛<sup>(۱)</sup> محتوم چند معنادارد که ممکن است بر بعضی از معانی محتوم، بدا حاصل شود و قول امام علیه السلام که قائم از میعاد است؛ به این معناست که امکان بدا در آن نمی باشد؛ چون خداوند خلف وعده نمی کند [پس توجیه اول این شد که مسئله حتمیت چند معنا دارد که بر بعضی معانی ممکن است بدا حاصل شود] و حاصل این که آمدن قائم وعده خدا به پیامبر و اهل بیت پیامبر به خاطر صبرشان بر سختی ها و مشکلاتی است که از ناحیه دشمنانشان به آن ها رسیده است. نیز احتمال دارد مراد از بدا در محتوم، بدا در خصوصیات محتوم باشد، نه بدا در اصل وقوع محتوم؛ مثل خروج سفیانی قبل از این که بنی العباس از بین بروند، که این بدای خصوصیات است. امام کاظم فرمودند: تا ملک بنی العباس زایل نشده، سفیانی نمی آید. در این خصوصیت امکان دارد بدا حاصل شود و با وجود ملک عباسیان، سفیانی خروج کند [مثلا قرار بوده است سفیانی از شام خروج کند؛ ولی بر اثر بدا خروج او از جای دیگر اتفاق افتد و قرار بوده است در

ص: ۶۸

ماه رجب خروج کند؛ ولی بر اثر بدا به ماه شعبان تغییر یافته، پس بدا در خصوصیاتِ محتوم است].

ما از فرمایش مرحوم مجلسی استفاده می کنیم که ایشان سفیانی را از علائم حتمی می داند و روایت امام جواد علیه السلام را که سفیانی قابل بدا می داند، توجیه می کند.

ص: ۶۹





در برخی روایات، زمان خروج سفیانی، ماه رجب گفته شده و در روایات عامه و خاصه در مورد رجب و اتفاقات بعد از آن، این مضمون: «العجب کل العجب بین الجمادی و رجب و یا بعد رجب»، وارد شده است. در مورد این اتفاقات مضامین متفاوتی وجود دارد؛<sup>(۱)</sup>

مثل صیحه و از جمله خروج سفیانی است و این که مدت او از اول تا ۱۵ ماه است. اکنون به بررسی روایات می پردازیم:

### روایت اول

#### اشاره

الْفَضْلُ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ السُّفْيَانِي يَمْلِكُ بَعْدَ ظُهُورِهِ عَلَى الْكُورِ الْخُمْسِ حَمِيلَ امْرَأَةٍ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَسْتَعْفِرُ اللَّهَ حَمَلِ جَمَلٍ وَهُوَ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتُمِ الَّذِي لَا بِيَدٍ مِنْهُ؛<sup>(۲)</sup>

سفیانی بعد از سلطه اش بر پنج منطقه به مقدار بارداری یک زن حکومت می کند. سپس امام فرمودند: اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ [نه]؛ مدت بارداری یک شتر که ۱۲ ماه است، و سفیانی از امور حتمی است که چاره ای از آن نیست.

از حیث سند، روایت مشکل سندی ندارد، در صورتی که فضل بن شاذان

ص: ۷۲

- 
- ۱- احادیث به این مضمون و تحوّل هایی که در ماه رجب انجام می شود. معجم احادیث الامام المهدی، ج ۲، ص ۲۸۵؛ ج ۴، ص ۷۸؛ ج ۴، ص ۱۴۸؛ ج ۷، ص ۲۵۴.
  - ۲- معجم احادیث الامام المهدی، ج ۵، ص ۱۹۰ از الغیبه شیخ طوسی، ص ۴۴۹؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۵؛ اثبألهاده، ج ۳، ص ۷۲۹.

بتواند از ابن عمیر بدون واسطه نقل کرده باشد؛ فتأمل.

## بررسی دلالی

کُور: جمع گُورَه، مثل غَرْف و غَرْفَه، به معنی شهر، ناحیه است.

حمل إمرأه: به معنای مدت بارداری یک زن است که مدت آن ۹ ماه است.

جمل: به معنی باذل؛ شتری است که هشت سال آن تمام شده و وارد سال نهم شده است. در مورد حمل جمل اشکال است؛ چون ناقه حامل می شود، نه جمل؛ مگر از باب تغلیب و احتمالاً این قسمت از روایت محل اشکال باشد. شیخ حر عاملی این جا اشکال کرده و فرموده است: «هذا ایهام و تشکیک و غلط» (۱). اشکالات مرحوم حر عاملی به جاست؛ چون می خواهند بفرمایند: اول این که تردید امام بین ۹ و ۱۲ ماه با علم و عصمت امام منافات دارد، و اگر گاهی بنا بر تقیه مطلبی به این شکل می گویند؛ یعنی تکلیف این است، نه این که استغفار کنند و برگردند. اشکال بعدی این که جمل به معنی باذل، شتری است که ۸ سالش تمام شده و چون وارد ۹ سال شده است، باردار نمی شود. اشکال سوم این که جمل اسم مذکر است و مذکر که باردار نمی شود؛ بلکه ناقه باردار می شود و باید می فرمود حمل ناقه.

به نظر ما اشکال اول و دوم مرحوم عاملی وارد است؛ ولی اشکال سوم وارد نیست؛ زیرا شتری که وارد سال نهم می شود (باذل) بین مذکر و مؤنث

ص: ۷۳

---

۱- . ملاحظه می شود که چقدر علما دقیق بودند و دقت نظر داشتند. از کلمه (ایهام، تشکیک) چقدر مطلب استفاده می شود. شیخ حر عاملی که کتاب وسائل الشیعه او امروز محور درس فقه است و کتاب های زیادی مثل اثبات الهداه را نوشته است (با این که ایشان مشغله های بسیاری داشته و مرجع تقلید شرف و خراسان بوده است) سه قصه در آخر کتاب جلد سوم (اثباه الهداه) آورده که گویای توفیق بالای وی و تأیید ایشان از سوی امام عصر علیه السلام می باشد.

مشترک است و می گویند باذل یک ساله، دو ساله و...

## روایت دوم

### اشاره

درباره زمان خروج و حکومت سفیانی، روایت دیگری وجود دارد که مشکل سندی ندارد و حتمیت خروج سفیانی را نیز بیان می کند:

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقده قال: حدثني محمد بن المفضل بن إبراهيم بن قيس بن رمانه من كتابه في رجب سنة خمس و ستين و مائتين قال: حدثنا الحسن بن علي بن فضال قال: حدثنا ثعلبه بن ميمون أبو إسحاق عن عيسى بن أعين عن أبي عبدالله عليه السلام أنه قال: السفیانی من المحتوم و خروجه فی رجب و من أول خروجه إلى آخره خمس عشر شهرا ستة أشهر يقاتل فيها فإذا ملك الكور الخمس ملك تسعة أشهر و لم يزد عليها يوما. (۱)

### بررسی سند

روایات این حدیث را از اول تا آخر بررسی کردیم؛ حتی یک نفر که در این روایت مخدوش باشد؛ وجود ندارد. ابن عقده و ابن رمانه هر دو ثقة هستند و در معجم رجال (۲)

آمده و درباره ثعلبه بن میمون نیز در کتاب مامقانی (۳) بحث مفصل شده و او نیز ثقة است و شأن و مقام عیسی بن اعین هم مشخص است.

ابن عقده با ابن حماد فرق دارد؛ با این که او زیدی است؛ نجاشی درباره اش فرموده است:

هذا رجل جليل في اصحاب الحديث و.... و ذكره اصحابنا لاختلاطهم ومدخلته اياهم عليه السلام.... ثقته وامانته؛ و نعمانی نیز

ص: ۷۴

۱- . الغيبة، نعمانی، ص ۳۰۰.

۲- . معجم رجال حدیث، ج ۱۷، ص ۲۶۸.

۳- . تنقیح المقال: ج ۱۳، ص ۳۸۸، شرح حال ثعلبه بن میمون، ش ۳۴۸۹.



در مقدمه از او تعریف کرده است. (۱)

## شخصیت ابن فضال

در مورد ابن فضال به قاموس الرجال مراجعه کنید. (۲)

مرحوم نجاشی از ابن شاذان در مورد او نقل کرده که در مسجد النبی بودم و در جلسه درس صحبت از شخصی شد که بالجبل رجل يقال له ابن فضال أعبد من رأينا أو سمعنا به، قال: فإنه ليخرج إلى الصحراء فيسجد السجده فيجىء الطير فيقع عليه فما يظن إلا أنه ثوب أو خرقة و أن الوحش لترعى حوله فما تنفر منه لما قد آنست به (۳) ایشان جلیل القدر و ثقہ هستند.

ثعلبه بن میمون نیز از اصحاب امام کاظم علیه السلام است. نجاشی در مورد او می گوید: «کان وجها من اصحابنا فقیها لغویا راویا و کان حسن العمل کثیر العباده و الزهد، (۴)

و علامه حلی می گوید: کان معدودا فی علماء فی هذه العصابه...؛ به گونه ای نماز وتر می خواند که هارون به اعجاب افتاد. (۵)

ص: ۷۵

۱- . الغیبه، نعمانی، ص ۲۵. ابن عقده که احادیث بسیاری از ایشان است، جایگاه علمی و شخصیت بزرگی دارد؛ اگر چه از جارودیه بوده است. نجاشی می گوید حشر و نشر با علمای شیعه داشته و همه کتاب های شیعه را دیده بود و کتاب های زیادی هم در شیعه نوشته است؛ به طوری که می گوید ۱۲۰۰۰۰ حدیث با سند حفظ هستم و ۳۰۰۰۰۰ حدیث در دسترس دارم (شخصیت ایشان را در سیر اعلام النبلا نگاه کنید به ریزه کاری های سند هم آگاه بوده است).

۲- . قاموس الرجال، ج ۳، ص ۳۱۷.

۳- . رجال، نجاشی، ص ۳۴. در جلسه درس صحبتی از شخصی شد که در آن منطقه نظیر او را ندیده ایم. ایشان به صحرا می رود و مشغول عبادت می شود و به سجده طولانی می رود؛ به طوری که پرندگان و حیوانات درنده کنار او می آیند و حتی راهزن ها به او کاری ندارند!

۴- . رجال، نجاشی، ص ۱۱۷.

۵- . خلاصه الأقوال، ص ۳۰.

چون سند روایت هیچ مشکلی ندارد، می تواند محور باشد. حال اگر خروجش اول رجب باشد و مدت آن از اُفول تا غروب ۱۵ ماه و نیز مدت خونریزی و سفاکی آن ۶ ماه باشد و بعد از آن، ۹ ماه حکومت کند (که یک روز هم بر آن اضافه نمی شود)؛ آن گاه با ظهور امام زمان در روز جمعه، در عاشورا چگونه قابل جمع است. البته باید مضمون این روایت را با روایات ظهور امام در محرم و در روز عاشورا، جمع و آن را توجیه کرد؟

## روایت سوم

### اشاره

در این روایت نیز به مدت حکومت سفیانی اشاره شده است. آیا منظور، حکومت یا اقتدار اوست و یا به معنای امتحان مردم در حکومت اوست. از امام باقر علیه السلام چنین نقل شده است:

حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد بن عقده قال: حدثنا علي بن الحسن التيملي في صفر سنة أربع و سبعين و مائتين قال: حدثنا الحسن بن محبوب عن أبي أيوب الخزاز عن محمد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر الباقر عليه السلام يقول: ... و كفى بالسفيا نى نقمه لكم من عدوكم و هو من العلامات لكم مع أن الفاسق لو قد خرج لمكثتم شهرا أو شهرين بعد خروجه لم يكن عليكم بأس حَتَّى يقتل خلقا كثيرا دونكم فقال له بعض أصحابه فكيف نصنع بالعيال إذا كان ذلك. قال: يتغيب الرجال منكم عنه فإن حنقه و شرهه إنما هي على شيعتنا و أما النساء فليس عليهن بأس إن شاء الله تعالى. قيل: فإلى أين مخرج الرجال و يهربون منه؟ فقال: من أراد منهم أن يخرج إلى المدينة أو إلى مكة أو إلى بعض البلدان؛ ثم قال: ما تصنعون بالمدينة و إنما يقصد جيش الفاسق إليها و لكن عليكم بمكة فإنها مجمعكم و إنما

## بررسی سند

این روایت از جهت سند مشکلی ندارد؛ اگر چه به استحکام روایت قبلی نیست. احمد بن محمد که همان ابن عقده است، مشکلی ندارد. علی بن الحسن التیملی که همان علی بن حسن بن فضال می باشد و در روایت قبلی بررسی شد، بسیار جلیل القدر و ثقه می باشد. حسن بن محبوب و ابی ایوب خزاز هم ثقه هستند و در محمد بن مسلم هم بحثی نیست.

## بررسی دلالت

«کفی بالسفیانی نغمه لکم...»؛ سفیانی عذاب است؛ ولی "نغمه لکم" دارد، نه "نغمه علیکم"؛ بدان معنا که مدتی این جنگ یا درگیری بین خودشان است و سفیانی عذاب الهی، علیه دشمنان شماست و از دشمنان شما انتقام می گیرد. این یکی از علامات ظهور است. اگر این فاسق خروج کرد، به مدت یکی دو ماه برای شما مشکلی نیست؛ بلکه مشکل، بین خودشان است. جمع زیادی از دشمنان به دست خودشان کشته می شوند و این نغمته نفع شما و بعضی از یاران است. از امام پرسیدند: بعد از مدتی که متوجه ما می شود، چه کار کنیم؟ آیا محل امنی وجود دارد یا نه؟ امام فرمود: مردان و جوانان، خودشان را مخفی کنند؛ چون سفیانی حرص (۲) بر خونریزی و کینه (۳) نسبت به

ص: ۷۷

---

۱- الغیبه، نعمانی، ص ۳۰۱: «اتقوا الله و استعینوا علی ما أنتم علیه بالورع و الاجتهاد فی طاعه الله فإن أشد ما یکون أحدکم اغتباطا بما هو فیهِ من الدین لو قد صار فی حد الآخره و انقطعت الدنیا عنه فإذا صار فی ذلك الحد عرف أنه قد استقبل النعیم و الکرامه من الله و البشری بالجنه و أمن مما کان یخاف و أیقن أن الذی کان علیه هو الحق و أن من خالف دینه علی باطل و أنه هالک فأبشروا ثم أبشروا بالذی تریدون أ لستم ترون أعداءکم یقتلون فی معاصی الله و یقتل بعضهم بعضا علی الدنیا دونکم و أنتم فی بیوتکم آمنون فی عزله عنهم».

۲- لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۰۶ شریه: اسوأ الحرص، غلبه الحرص.

۳- همان، ج ۱۰، ص ۶۹. حنق: غیظ.

اهل بیت و شما دارد. بعد گفتند: مردان به کجا فرار کنند؟ امام فرمود: مردان به سوی مدینه و مکه و به مناطقی که تحت سلطه سفیانی نیست، بروند؛ به مدینه نیز بروید؛ چون آن جا هم امن نیست؛ بلکه به مکه بروید؛ زیرا آن جا محل تجمع یاران امام زمان است. امام در ادامه فرمودند: «انما فتنه حمل امرأه تسعه اشهر ولا يجوزها» آیا منظور از حکومت و یا اقتدار او امتحان مردم در حکومت اوست که شاهد مثال ما اینجاست که فتنه و حکومت او ۹ ماه طول می کشد.

پس، روایت اول که هیچ مشکل سندی نداشت، مدت حکومت را نه ماه می دانست و این روایت نیز مثل روایت قبلی از جهت دلالت و سند مشکل ندارد و در واقع با یکدیگر تعارضی ندارند.

## روایت چهارم

یک روایت موجود است که ظاهراً با نه ماه حکومت تعارض دارد؛ چون مدت حکومت او را هشت ماه دانسته است:

حدثنا أبي و محمد بن الحسن رضی الله عنهما قال حدثنا محمد بن أبي القاسم ماجيلويه عن محمد بن علي الكوفي قال حدثنا الحسين بن سفیان عن قتیبه بن محمد عن عبدالله بن أبي منصور البجلي قال: سألت أبا عبدالله عليه السلام عن اسم السفیانی؟ فقال: و ما تصنع باسمه إذا ملكك كور(۱)

الشام الخمس دمشق و حمص و فلسطين و الأردن و قنسرین فتوقعوا عند ذلك الفرج؛ قلت: يملكك تسعه أشهر؟ قال: لا و لكن يملكك ثمانية أشهر لا يزيد يوماً.(۲)

این روایت با روایت نعمانی تعارض ظاهری دارد و تعارض آن در ۸ یا ۹

ص: ۷۸

۱- کور (جمع کوره به معنای شهر و ناحیه).

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۵۲.

ماه است؛ ولی تعارض فرع بر حجیت است و روایت نعمانی از حیث سند موثقه بود و مشکل سندی نداشت؛ اما در این روایت، عبدالله بن ابی منصور بجلي است که «مهمل فی الرجال» عنوان شده و لا اقل مرحوم خوبی و مامقانی و مرحوم اردبیلی در جامع الرواه و صاحب در سایر کتاب های رجالی در آثار خود، از این شخص اسمی نیاورده اند. مرحوم آقای نمازی که کتاب مستدرکات خود را ناظر به این سه کتاب نوشته است، تصریح می کند که از این شخص اسمی نیاورده اند و مهمل است. (۱)

حسین بن سفیان راوی دیگر است که بین ثقه و مهمل مشترک است و در نتیجه تأثیر می گذارد و بر فرض رفع اشتراک، مشکل عبدالله بجلي باقی است. راوی سوم محمد بن علی کوفی است که فقط تلعبیری از او نقل می کند و شیخ اجازه اوست و از او سماع داشته و تاثیر شیخوخت بودن بر وثاقت اختلافی است. مرحوم مامقانی لا اقل حسن بودن را می پذیرد. بر این اساس، در این روایت، سه راوی مشکل دار داریم و این روایت نمی تواند با روایت نعمانی تعارض کند و بر فرض حجیت هر دو، تعارض در حجیت بعضی مضمون است، نه تمام مضمون و تعارض در ۸ یا ۹ ماه است و این جا اختلاف مبنا است که آیا قابل تفکیک هست یا نه؟ تفکیک در حجیت مبنایی است و اگر پذیرفته بشود، اشکالی نیست، ولی به نظر ما این تفکیک تمام نیست و تعارض در حجیت باقی می ماند.

## روایت پنجم

### اشاره

این روایت فقط زمان خروج را مشخص می کند:

أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال حدثنا القاسم بن محمد بن الحسن بن حازم من كتابه قال: حدثنا عيسى بن هشام عن محمد بن بشر الأحول عن عبدالله بن جبلة عن

ص: ۷۹

عيسى بن أعين عن معلى بن خنيس قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: من الأمر محتوم و منه ما ليس بمحتوم و من المحتوم خروج السفيناني في رجب. (۱)

در سند این روایت، بحث در معلى بن خنيس است. مرحوم خوئی بعد از توجیه روایات ذم کننده نتیجه گیری می کند و او را از اصحاب خاص می داند.

گفتنی است در انتها او را شهید کردند و امام علیه السلام شخصا مدعی خون او شدند: «كان من اهل الجنه حين قتله داود بن علي...» در نتیجه آقای خوئی معلى بن خنيس را توثیق و تضعیف نجاشی را رد می کند؛ چون نسبت غلو بوده است. (۲)

اگر در خروج سفینانی در ماه رجب چند روایت پیدا کردیم، آن هم حتمی می شود؛ و اما این خصوصیت حتمیت نخواهد داشت.

### خلاصه بحث

تا این جا چهار روایت در مورد مدت حکومت سفینانی گذشت. روایت اول مشکل سند نداشت؛ ولی تشکیک بین ۹ تا ۱۲ ماه بود که مشکل در متن داشت. روایت دوم تمام بود و با روایت سوم از کمال الدین و تمام النعمه تعارض داشت (که روایت سوم مدت حکومت را ۸ ماه تعیین می کرد) و سند تمام نبود. روایت چهارم فقط زمان خروج را تعیین می کرد. ما بین زمان ظهور و زمان خروج سفینانی قائل به تفاوت نیستیم. مرحوم مجلسی، فقط بین زمان ظهور و خروج حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تفاوت می گذارد.

### روایت ششم

#### اشاره

یکی از روایات دیگر که مدت حکومت سفینانی را ۸ ماه ذکر می کند،

ص: ۸۰

---

۱- . الغیبه، نعمانی، ص ۳۰۰.

۲- . معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۳۷ - ۲۴۷، شرح حال معلى بن خنيس، ش ۱۲۴۹۶.

روایت حارث همدانی از امیرالمؤمنین، علی علیه السلام می باشد:

أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيِّ عَنِ الْحَارِثِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الْمَهْدِيُّ أَقْبَلُ جَعْدَ بَخْدِهِ خَالَ يَكُونُ مَبْدُؤَهُ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ وَإِذَا كَانَ ذَلِكَ خَرَجَ السَّفِيَانِيُّ [أَيْنَ عِبَارَتٍ بِأَعْلَامَاتٍ بُوْدُنَ نَمِي سَازَد وَ كُوِيَايِ هَمَزْمَانِي اسْت] فَيَمْلِكُ قَدْرَ حَمَلِ امْرَأَةٍ تَسَعُهُ أَشْهُرٌ يَخْرُجُ بِالشَّامِ فَيَنْقَادُ لَهُ أَهْلُ الشَّامِ إِلَّا طَوَائِفَ مِنَ الْمُقِيمِينَ عَلَى الْحَقِّ يَعَصِمُهُمُ اللَّهُ مِنَ الْخُرُوجِ مَعَهُ وَ يَأْتِي الْمَدِينَةَ بِجَيْشٍ جَرَارٍ حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى بَيْدَاءِ الْمَدِينَةِ خَسَفَ اللَّهُ بِهِ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ: «وَلَوْ تَرَى إِذِ فَرَعُوًّا فَلَا فَوْتَ وَ أَخَذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ» (١).

#### بررسی سند

حسن بن مبارک در رجال مهمل است. حارث همدانی اگر حارث بن ازمع باشد، مجهول است؛ ولی اگر حارث اعور باشد، بین ثقه و غیر ثقه مردود است. ولی مامقانی تشیع او را واضح می داند و روایات را در حد مدح و حسنه بودن می داند؛ ولیکن مفید عدالت نمی داند و دو روایت در تایید این مسئله نقل کرده است. (٢)

علامه حلی در مورد او تشکیک می کند؛ ولی مرحوم میرزا او را از اولیاء عنوان کرده است: «انه من الاولیاء و اصحاب امیرالمؤمنین و...» به هر حال حسن او ثابت است. ولد مامقانی نیز در این مورد، مفصل دارد و در آخر از او تجلیل می کند و نسبت به او ثقه جلیل، تعبیر می کند؛ اما در روایت قبلی اشکال وجود دارد.

ص: ٨١

١- . الغیبه، نعمانی، ص ٣٠٤.

٢- . تنقیح المقال، ج ١٧، ص ٤٦.

این روایت ابتدا ویژگی‌ها و مبدأ خروج حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را بیان می‌کند: «إذا كان ذلك خرج السفیانی»؛ یعنی ظهور امام زمان علیه السلام با خروج سفیانی هم زمان است؛ پس با علامات نمی‌سازد. می‌توان به قرب ظهور بودن جمع کرد، نه مقارن بودن. مدت آن (حملِ امراه = ۹ ماه) مدت حکومت اوست؛ نه کل حرکت او. مبدأ محل خروج او نیز شام می‌باشد و شامی‌ها از او تبعیت می‌کنند (وقایع عجیب شام را در روایات نگاه کنید؛ همه مناطق غیر از شام برای امام حسین گریه کردند) ولی چند گروه و عشیره از شامی‌ها که اهل حق هستند، بر خلاف جوّ عمومی، از سفیانی تبعیت نمی‌کنند و خداوند آن‌ها را نگه می‌دارد؛ الان نیز در شام روستاها و مناطق پیرو اهل بیت وجود دارند. سفیانی بعد از حاکمیت، قصد دستبرد به مکه و مدینه را دارد که در منطقه بیدا زمین دهن باز می‌کند و کارشان یکسره می‌شود. پس، در این روایت مبدأ خروج و سرانجام حرکات سفیانی آمده است.

### روایت هفتم

حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثنا القاسم بن محمد بن الحسن بن حازم قال: حدثنا عبيس بن هشام عن عبد الله بن جبلة عن محمد بن سليمان عن العلاء عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام أنه قال: السفیانی والقائم فی سنة واحدة. (۱)

این روایت اگر سنداً تمام باشد، ظاهراً با روایات دیگر تعارض دارد؛ چون روایات دیگر «حمل امراه» است. اما در مورد سند روایت، بحث در قاسم بن محمد بن حازم است که مرحوم نمازی فرموده است: در کتاب‌های رجال نام او ذکر نشده است. پس روایت نمی‌تواند به عنوان معارض باشد؛ چون ضعیف است؛ ولی بر فرض صحت سند، آیا قابل توجیه است؟ این که

ص: ۸۲



ظهور امام در محرم است و سفیانی در رجب، چگونه قابل جمع است؟

## روایت هشتم

### اشاره

قرقاره عن محمد بن خلف عن الحسن بن صالح بن الأسود عن عبد الجبار بن العباس الهمدانی عن عمار الدهنی قال: قال ابوجعفر علیه السلام: کم تعدون بقاء السفیانی فیکم؟ قال: قلت: حمل امرأه تسعه أشهر. قال: ما أعلمکم یا أهل الکوفه؟ (۱).

این روایت نیز هرچند بحث سندی دارد؛ مؤید است. در این روایت عمار دهنی وجود دارد که آقای خوبی بعد از بحث مفصل (۲)

در تشیع او تأکید و تأمل دارد؛ با این که نجاشی از وی تعبیر «ثقه فی العامه» دارد. (۳) مرحوم والد ما نیز از عمار دهنی مطلبی نقل می کند (۴) که اگر درست باشد، نه تنها وی شیعه،

ص: ۸۳

۱- . الغیبه، طوسی، ص ۴۶۲.

۲- . معجم الرجال، ج ۱۲، ص ۲۵۳.

۳- . رجال نجاشی، ص ۴۱۱.

۴- . در الاخبار فیما یتعلق بحال الاحتضار، ص ۱۶۴: روزی عمار دهنی در دادگاه کوفه شهادت داد. قاضی شهادتش را رد کرد و گفت: ما نمی پذیریم؛ چون تو رافضی هستی. عمار ناراحت شد و گریه کرد. ابن ابی لیلی به او گفت: اگر از این جمله بدت می آید از رفض دست بردار تا مثل ما بشوی. عمار گفت: برای تو و برای خودم گریه کردم. تو مرا به مقامی رفیع نسبت دادی که من قابل آن نیستم. قرآن اولین رافضی را سحره فرعون می داند و دارای رتبه بالا معرفی می کند که فرعونیان به آن ها رافضه گفتند؛ زیرا رافضی، یعنی کسی که از محرّمات خدا فاصله بگیرد و واجبات را انجام می دهد. آن ها رتبه بالایی دارند. گریه برای خودم است؛ زیرا ترس این را دارم که خداوندی که عالم به ضمائر است، مرا معاقبه کند که آیا باطل را رها، و رفض کردی؛ هم چنان که به آن خوانده شدی. اما برای تو گریه می کنم که چگونه عذاب خداوند را تحمل می کنی که بهترین اسم ها را به عنوان فحش قرار دادی! این را گفت و از دادگاه بیرون آمد. وقتی این خبر به امام صادق علیه السلام رسید؛ فرمود: به دلیل این حرف حقی که عمار در دادگاه زد؛ اگر گناهانش به اندازه آسمان ها و زمین باشد، تمام گناهانش بخشیده می شود و خداوند عزوجل در برابر هر ذره ای از این عمل جایگاهی هزار برابر این دنیا را به او می دهد.

بلکه یکی از پاک باختگان امیرالمؤمنین علیه السلام است که امام صادق علیه السلام برای او دعا کرده است.

## طرز هلاکت و مردن سفیانی

سرنوشت سفیانی چیست؟ طرز هلاکت سفیانی در کتاب های عامه با منابع ما فرق دارد و به چند صورت گفته شده است: گرفتار بیماری می شود و یا به زمین فرو می رود و یا دستگیر شده و سپس اعدام می شود؛ که ظاهراً در روایات ما همین سومی است. مرحوم صدر(۱)

در زمینه دامنه عملیات نظامی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بحث گسترده ای دارند و به همین مناسبت بحث درگیری سفیانی با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را بیان می کنند. لذا ما باید بحث کنیم که آیا درگیری امام با طایفه کلب، همان قرقیسیا است؟ آیا جنگ با یهود و جریان دجال است که از آن به جنگ آرماگدون تعبیر می کنند؟ طبق روایت در شام درگیری شدیدی بین طایفه کلب و لشکر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف رخ می دهد که در نتیجه این طایفه تار و مار و متفرق می شوند و غنایم زیادی از آن ها گرفته می شود و تأسف بر آن کسی است که شاهد این درگیری نباشد، این مباحث در کتاب های عامه و ما آمده است هرچند در کتاب های ما سند چنین روایاتی، مشکل دارد.

به عنوان مثال، مرحوم مجلسی روایت مرفوعه ای را در این زمینه ذکر می کند:

وَ يَأْسِينَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِذَا بَلَغَ السُّفْيَانِيُّ أَنَّ الْقَائِمَ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَيْهِ مِنْ نَاحِيَةِ الْكُوفَةِ يَنْجَرِدُ بِخَيْلِهِ حَتَّى يَلْقَى الْقَائِمَ فَيَخْرُجُ فَيَقُولُ: أَخْرَجُوا إِلَيَّ ابْنَ عَمِّي فَيَخْرُجُ عَلَيْهِ السُّفْيَانِيُّ فَيَكَلِّمُهُ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَجِيءُ السُّفْيَانِيُّ فَيَبَايَعُهُ ثُمَّ يَنْصَرِفُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَيَقُولُونَ لَهُ مَا صَنَعْتَ فَيَقُولُ أَسَلَّمْتُ وَ بَايَعْتُ فَيَقُولُونَ لَهُ قَبَّحَ اللَّهُ رَأْيَكَ بَيْنَ مَا أَنْتَ خَلِيفَةُ مُتَّبِعٍ

ص: ۸۴

---

۱- تاریخ عصر ظهور، ج ۳، ص ۳۸۹.

فَصَبَرَتْ تَابِعًا فَيَسْتَقْبِلُهُ فَيَقَاتِلُهُ ثُمَّ يَمْسُونَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ ثُمَّ يَضْبِحُونَ لِلْقَائِمِ عَجَلَ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفِ بِالْحَرْبِ فَيَقْتُلُونَ يَوْمَهُمْ ذَلِكَ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَمْنَحُ الْقَائِمَ وَأَصْحَابَهُ أَكْتَاْفَهُمْ فَيَقْتُلُونَهُمْ حَتَّى يَفْنُوهُمْ حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ يَخْتَفِي فِي الشَّجَرَةِ وَالْحَجْرَةِ فَتَقُولُ الشَّجَرَةُ وَالْحَجْرَةُ: يَا مُؤْمِنٌ هَذَا رَجُلٌ كَمَا فُزَّ فَاقْتُلْهُ فَيَقْتُلُهُ. قَالَ: فَتَشْبَعُ السِّيَاحُ وَالطُّيُورُ مِنْ لُحُومِهِمْ فَيَقِيمُ بِهَا الْقَائِمَ عَجَلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفِ مَا شَاءَ. قَالَ: ثُمَّ يَعْقِدُ بِهَا الْقَائِمَ

عَجَلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفِ ثَلَاثَ رَايَاتٍ لَوَاءً إِلَى الْقُسْمِ طَنْطِينِيهِ يَفْتَحُ اللَّهُ لَهُ وَ لَوَاءً إِلَى الصَّيْنِ فَيَفْتَحُ لَهُ وَ لَوَاءً إِلَى جِبَالِ الدَّيْلَمِ فَيَفْتَحُ لَهُ. (١)

از عبارت «فَيَخْرُجُ فَيَقُولُ أَخْرِجُوا إِلَى ابْنِ عَمِّي»؛ مبنی بر این که سفیانی می گوید: می خواهم با پسر عمم [امام زمان] ملاقات کنم؛ استفاده می شود که بین بنی سفیان و بنی هاشم رابطه نسبی است. ما در جلسات قبل این مطلب را به طور مفصل بحث کردیم و گفتیم بین بنی سفیان و بنی هاشم رابطه ای وجود ندارد. مرحوم صدر نیز در این مورد بیانی دارد:

منشاء کلام سفیانی که خواستار ملاقات با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد، این است که اهل سنت مدعی هستند که خاندان بنی سفیان و بنی هاشم فامیل هستند و این ادعایی بیش نیست که تاریخ آن را تایید نمی کند و ظاهر روایت این است که سفیانی از پیش خودش چنین ادعایی کرده است. (٢)

پس بین سفیانی و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نسبتی نمی باشد و سرنوشت او این گونه است که اسیر می شود و سپس او را اعدام می کنند، روایت بحار الانوار نیز گویای همین مطلب است:

... وَ يَأْخُذُ السُّفْيَانِيَّ أَسِيرًا فَيَنْطَلِقُ بِهِ وَ يَذْبَحُهُ بِيَدِهِ... (٣)

ص: ٨٥

١- . بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣٨٨.

٢- . تاریخ عصر ظهور، ص ٣٨٩.

٣- . بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٣٤٤.



فصل سوّم: بررسی چند نکته مهم

اشاره

ص: ۸۷

اکنون به چند نکته در مورد سفیانی می پردازیم:

### نکته اول: حدود شام

حدود شام کجاست؟ در معجم البلدان (۱) این بحث مفصلاً آمده و خلاصه آن این که شام از فرات (آسیا) تا مصر که قاره (آفریقا) است، طول دارد؛ اما عرض آن منبج، حلب، حمص، دمشق، بیت المقدس، انطاکیه (ترکیه)، طرابلس (لبنان)، عکا، سور و عسقلان (فلسطین اشغالی) است.

یعنی «یظهر من الشام»؛ را بر شام فعلی و سوریه نباید تطبیق کرد، بلکه به وسعت شام بایستی دقت شود که خود آن پنج مجموعه و منطقه است: جند دمشق، جند قنسرین، جند فلسطین، جند حمص، جند الاردن که جزء تقسیمات شام است. پس نباید سفیانی را به حدود سوریه و یا اردن محدود کرد.

### نکته دوم: شیبانی

در برخی روایات آمده است که مردم قبل از سفیانی، شیبانی را باید بینند و بایستی مزه تلخ آن حرکت را بچشند. البته نام آن فقط در یک روایت، در کتاب الغیبه نعمانی از امام محمد باقر علیه السلام آمده است:

حدثنا ابوسلیمان أحمد بن هوذة الباهلی قال: حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاوندی بنهاوند سنه ثلاث و سبعین و

ص: ۸۸

---

۱- . معجم البلدان: ج ۳، ص ۳۱۱ - ۳۱۲، الشأم.

مائتین قال: حدثنا ابو محمد عبدالله بن حماد الأنصاری سنه تسع و عشرين و مائتین عن عمرو بن شمر عن جابر الجعفی قال: سألت أبا جعفر الباقر علیه السلام عن السفیانی فقال: «و أنى لكم بالسفیانی حتّى يخرج قبله الشیصبانی یخرج من أرض کوفان ینبع كما ینبع الماء فیقتل وفدکم فتوقعوا بعد ذلك السفیانی و خروج القائم (۱). (۲)»

در لسان العرب (۳) آمده است: به خرمایی که هسته اش تُرد و نارس و غیر مرغوب باشد "شیص" یا "شاص" می گویند. اهل مدینه به بز و بزغاله به علت شیطنتش می گویند: «شیص الناس: اذا عذبهم بالاذی»؛ یعنی در واقع مبنای واژه «شیصبان» همانا آزار و اذیت به مردم است و بدان معناست که شیصبانی شکنجه گر است.

بحث شیصبانی به صورت جداگانه مطرح می شود.

### نکته سوم: وحدت یا تعدد سفیانی

#### اشاره

آیا سفیانی یک نفر است که از علامات ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد؟ آیا فاصله ظهور او تا ظهور امامعجل الله تعالی فرجه الشریف به اندازه حمل و بارداری یک زن است؟ (در بعضی از روایات نه ماه و در بعضی روایات دیگر هشت ماه ذکر شده است). اگر به این روایات نظر داشته باشیم، سفیانی هنوز نیامده است.

از ظاهر بعضی نصوص و آثار، تعدد سفیانی استفاده می شود؛ ولی بنده، کسی از علما را که به تعدد تصریح کرده باشد، نیافتیم؛ بلکه سفیانی موعود که به عنوان یکی از علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، یکی بوده و از فرزندان شجره ملعونه بنی امیه است. همه منابع تعدد سفیانی موجود در

ص: ۸۹

---

۱- . مطلب مهم در تتبع روایاتی که انجام داده ام، این است که لقب مهدی حدود ۳۰۰ مورد، ولی لقب قائم بیش از ۸۰۰ مورد در روایات آمده است.

۲- . الغیبه ، نعمانی، ص ۳۰؛ معجم احادیث الامام المهدی، ج ۴، ص ۴۰۵.

۳- . لسان العرب، ج ۷، ص ۵۱.

نصوص و آثار در زمره کتاب های عامه است که طبق مبنای ما و خودشان مشکل سندی دارند. ظاهراً در کتاب های خاصه، بر تعدد سفیانی نصی نیامده است؛ مگر آنچه را مرحوم مجلسی در بحار نقل کرده که به آن اشاره می کنیم.

در طول تاریخ کسانی ادعای سفیانی بودن را داشته اند که این مورد بحث نیست و ما در جلسه قبل به آن ها اشاره کردیم، بحث این است که سفیانی موعود متعدد است، یا نه؟ از روایات شواذ که معمولاً ابن حماد نقل می کند و شاید نقل روایات شاذ، یکی از دلایل زیر سوال رفتن کتاب فتن ابن حماد باشد که گفته اند در این کتاب موضوعات در این قالب زیاد است؛ برمی آید که ما چند سفیانی داریم. البته بعضی از این روایات در کتاب های ما هم به نقل از مصادر عامه آمده است.

ما در جلد دوم معجم احادیث الامام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، صفحه ۲۴۹ به این مطلب اشاره کرده و روایاتی را نقل کرده ایم. البته تعبیر روایت مسامحه است؛ چون ارطاه و دیگران که مطلبی نقل کرده اند، به پیامبر اسناد نداده اند؛ لذا از این نصوص به اثر تعبیر می شود، نه روایت.

### روایات دال بر متعدد بودن سفیانی

۱. قال الوليد فأخبرني شيخ [نامعلوم است] عن الزهري قال: وفي ولاية السفیانی الثانی وخروجه علامه تری فی السماء؛ (۱) زهري می گوید: در زمان خروج و سلطنت سفیانی دوم علامتی در آسمان دیده می شود.

اگر علامت در آسمان به صیحه آسمانی اشاره باشد، نه تغییر در افق و آسمان؛ به عنوان یکی از علائم ظهور امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف است.

از این روایت استفاده می شود که سفیانی متعدد است؛ ولی سند روایت

ص: ۹۰



مشکل داشته و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منتهی نمی شود و از نظر خود اهل سنت هم، منبع (الفتن) و نیز سند روایت دارای اشکال است.

زهري تابعی است که از نظر ما مشکل دارد؛ ولی در نظر اهل سنت از ارکان حدیث است؛ هرچند بعضی از اهل سنت نیز به او اشکال وارد کرده اند؛ مثلاً در مورد او گفته شده است: «کان مندیل الامراء؛ دست امرا را از لوث کارشان پاک می کرد».

۲. «ابن حماد: حدثنا رشدین، عن لیث (وی مشکل دارد و ما قبلاً بحث کرده ایم) عن حدثه، عن تبع قال: إذا كانت هده بالشام قبل البیداء، فلا بیداء ولا سفیانی. قال اللیث: كانت الهده بطبریه فاستیقظت لها بالفسطاط وتخلع لها أجنحة، فإذا هی لیله طبریه؛(۱) تبع می گوید: موقعی که در شهر شام زلزله و خرابی، قبل از بیداء، ایجاد شود؛ بیداء و سفیانی باقی نمی ماند. لیث می گوید: این خرابی و سر و صدا در طبریه خواهد بود که اهل شهر فسطاط مصر بیدار می شوند و بالکن های ساختمان ها کنده می شود. این حال شب طبریه است.

مفاد این نص آن است که سفیانی آمده و برنامه او پایان یافته است.

۳. حدثنا الحکم بن نافع، عن جراح، عن أرطأه قالولم یسندہ إلى النبی صلی الله علیه و آله: فی زمان السفیانی الثانی تکون الهده حتّی یظن کل قوم أنه قد خرب ما یلیهم؛(۲) أرطاه می گوید: در زمان سفیانی دوم لرزه و صدای شدیدی بلند می شود که هر گروهی گمان می کنند چیزی در نزدیکی آن ها خراب شده است!

۴. ابن حماد: أخبرنا جراح عن أرطاه قال: فی زمان السفیانی الثانی المشوه الخلق هده(۳) بالشام حتّی یظن کل قوم أنه خراب ما

ص: ۹۱

۱- . معجم أحادیث الإمام المهدی علیه السلام ، ج ۲، ص ۲۴۹؛ الفتن، ص ۶۷.

۲- . همان.

۳- . مجمع البحرین، ج ۳، ص ۱۶۸. «هده» صدای مهیبی است که از فرو ریختن دیوار می آید... و الهده: صوت وقع الحائط و نحوه و فی الخبر أعوذ بک من الهد و الهده (و در روایت آمده که به خدا پناه می برم از هد و هده و فسر الهد بالهدم، و الهده بالخسف (هدّ به ویران شدن و هده به خسف، یعنی فرو رفتن در زمینه تفسیر شده است. الهد صوت ما یقع من السماء؛ صدایی که از برخورد چیزی به زمین بلند می شود و هد البناء یهده: کسره و وضعه (ساختمان را ویران کرد).

یلیهم؛(۱)أرطاه می گوید: در زمان سفیانی دوم که از نظر قیافه وضعیت نابسامانی دارد، صدای شدیدی در شام بلند می شود که هر گروهی گمان می کنند چیزی [ساختمانی] که نزدیک آن ها است، خراب شده است!

پس، طبق این روایت نیز سفیانی متعدد است؛ ولی این روایت از نظر سند و منبع نقل (الفتن) دارای مشکل است و در منابع ما نیز نیامده است.

۵. حدثنا رشدين بن أبي لهيعه، عن يزيد بن أبي حبيب قال ولم يسنده أيضا: خروج السفیانی بعد تسع و ثلاثين؛(۲) يزيد بن أبي حبيب روایت کرده، اما به رسول خدا نسبت نداده که فرمود: خروج سفیانی بعد از سی و نه است.

معنای این جمله چیست؟ آیا خروج سفیانی در قرن اول، دوم و یا سوم است؟

۶. حدثنا الحكم بن نافع عن جراح عن أرطاه قال: إذا اجتمع الترك والروم وخسف بقریه بدمشق وسقط طائفه من غربی مسجدها رفع بالشام ثلاث رايات الأبقع والأصهب والسفیانی ويحصر بدمشق رجل فيقتل ومن معه ويخرج رجلا من بنی أبي سفیان فيكون الظفر للثانی فإذا أقبلت ماده الأبقع من مصر ظهر السفیانی بجيشه عليهم فيقتل الترك والروم بقرقيسيا حتى تشبع سباع الأرض من لحومهم في الرايات التي تفترق في أرض مصر

ص: ۹۲

---

۱- .الفتن، ص ۱۳۴.

۲- . همان.

شاهد، در عبارت «ویخرج رجلا من بنی اَبی سفیان فیکون الظفر للثانی» است؛ مبنی بر این که دو نفر از نسل بنی سفیان خروج می کنند و پیروزی با دومی است. بعضی این روایت را شاهد بر تعدد سفیانی آورده اند. ظاهر عبارت همین است؛ ولی روایت به این نکته تصریح ندارد که سفیانی موعود متعدد است؛ چون بحث ما در یکی بودن و یا تعدد سفیانی موعود است. غایت عبارت مذکور، خروج دو نفر از نسل شجره ملعونه می باشد؛ همان گونه که در طول تاریخ از این شجره افرادی خروج کرده اند. پس، قطع نظر از مشکل روایت از نظر منبع و سند؛ بر تعدد سفیانی موعود دلالتی ندارد.

۷. حدثنا الولید عن شیخ من خزاعه عن اَبی وهب الکلاءعی قال: یفترق الناس والعرب فی بربر علی أربع رایات فتکون الغلبه لقضاعه وعلیهم رجل من ولد اَبی سفیان قال الولید: ثم تستقبل السفیانی فیقاتل بنی هاشم وکل من نازعه من الرايات الثلاث وغیرها فیظهر علیهم جمیعاً ثم یرجع إلى الکوفه ویخرج بنو هاشم إلى العراق ثم یرجع من الکوفه فیموت فی اَدنی الشام ویستخلف رجلا آخر من ولد اَبی سفیان تکون الغلبه له ویظهر علی الناس وهو السفیانی. (۲)

شاهد، عبارت «ویستخلف رجلا آخر من ولد اَبی سفیان تکون الغلبه له ویظهر علی الناس وهو السفیانی» است که ظاهر آن تعدد سفیانی است (قطع نظر از منبع و سند روایت)؛ ولی صریح عبارت «و هو السفیانی»، به همان سفیانی موعود اشاره دارد؛ یعنی هر چند ظاهر عبارت تعدد است؛ آن چه مورد بحث است، همین سفیانی موعود است و روایت به آن اشاره دارد. علاوه بر این که به پیامبر استناد داده نشده است. لذا روایت از نظر منبع و سند دارای اشکال است.

ص: ۹۳

۱- . همان، ص ۱۷۰.

۲- . همان، ص ۱۷۳.

۸. حدثنا الوليد بن مسلم قال: إذا غلبت قضاة وظهت على المغرب فأتى صاحبهم بنى العباس فيدخل ابن أختهم الكوفه مع من معه فيخربها ثم تصيبه بها قرحة [بیماری به سفیانی می رسد] ويخرج منها يريد الشام فيهلك بين العراق والشام ثم يولون عليهم رجلا من أهل بيته [سپس مردی از شجره ملعونه را جانشین او قرار می دهند] فهو الذي يفعل بالناس الأفاعيل ويظهر أمره وهو السفیانی ثم يجتمع العرب عليه بأرض الشام فيكون بينهم قتال حتَّى يتحول القتال إلى المدینه فتكون الملحمة ببيع الغرقد. (۱)

روایت شبیه روایت قبلی با تغییر عبارات است. لذا همان اشکالات در این جا وارد است.

۹. وقال: قال ابن لهيعة: وأخبرني عبد العزيز بن صالح، عن عكرمة، عن ابن عباس رضي الله عنه قال: إذا كان خروج السفیانی فی سبع وثلاثين كان ملكه ثمانيه وعشرين شهرا، وإن خرج فی تسع وثلاثين كان ملكه تسعه أشهر. (۲)

### قیام چند سفیانی در طول تاریخ

ابن لهیعه از ابن عباس چنین روایت کرده است:

اگر خروج سفیانی در سال ۳۷ هجری باشد، سلطنت او ۲۸ ماه خواهد بود و اگر خروج سفیانی در سال ۳۹ هجری باشد، سلطنت او ۹ ماه می باشد.

این روایاتی است که معمولا- ابن حماد نقل می کند. اگر به تاریخ قیام های امویین و غیر امویین علیه عباسیان نیم نگاهی بیندازیم و درگیری های بعد از سقوط حکومت ننگین امویین که بین حکومت عباسیان و جریان اموی اتفاق افتاده است، مطالعه کنیم؛ ملاحظه می کنیم که این جریان وجودی سیاسی در

ص: ۹۴

---

۱- . همان، ص ۱۷۶.

۲- . همان.

آندلس داشت. حکومت آن ها قابلیت تعریف و تمجید ندارد که از آن ها تمجید کنند و ساخت مساجدشان را از روی خلوص نیت بدانند. این ها دینی نداشتند که خلوصی داشته باشند. این جماعت در خطبه هایشان در روز جمعه، مولا، امیرالمومنین را حتی به عنوان خلیفه چهارم ذکر نمی کردند و نام معاویه را به عنوان خلیفه چهارم می آوردند! لذا این ها یک عده نواصبی بودند که وقتی به آندلس رفتند، جریانی در آن جا به راه انداختند که باعث درگیری هایی بین عباسیان و امویین می شد. از این درگیری ها استفاده می شود سفیانی که پیامبر به آمدن او خبر داده بود، شخصی معروف بوده و اصولاً چنین اعتقادی در بین مردم مشهور و جا افتاده بوده است. لذا عده ای علیه عباسیان قیام کردند که یا خودشان را به این نام نامیدند و یا واقعا به سفیانی معروف بودند. مقریزی در "خطط شام"<sup>(۱)</sup> قیام چند سفیانی را نام می برد، از جمله جریان قیام علی بن عبدالله بن خالد بن یزید بن معاویه بن ابوسفیان است، و در روایت هم آمده که قیام سفیانی از فرزند خالد است. این قیام در سال ۱۹۵ در شام صورت گرفته است که با دوران حکومت امین عباسی مصادف بوده و این سفیانی به ابن العمیطر معروف بود. قیام دیگری به نام سفیانی اتفاق افتاد که پرچمدار آن سعید بن خالد اموی بود. این قیام بعد از قیام عمیطر است.

قیام سوم که مقریزی<sup>(۲)</sup>

نقل می کند، قیام مبرقع در شام سال ۲۲۷ است. مقریزی راجع به سفیانی دیگری به نام عثمان بن ثقاله که در اردن قیام کرده است، بحث می کند.<sup>(۳)</sup>

سه سفیانی اول در شام و سفیانی چهارم (عثمان بن ثقاله) در اردن که همان شام است، با فاصله زمانی، قیام کرده است. عثمانی هم در سال ۸۱۶ قیام کرده و ادعا کرد که سفیانی موعود من هستم. قیام وی علیه

ص: ۹۵

---

۱- . خطط شام، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲- . همان، ص ۱۶۴.

۳- . همان، ص ۱۸۵.

عباسیان نبود؛ زیرا بساط حکومت عباسیان در سال ۶۵۶ برچیده شد. پس، از این سنخ قیام ها و ادعاهای سفیانی بودن استفاده می شود که اصل سفیانی بین همه مسلمین خبری مقبول و امری مسلم بوده است.

۱۰. ابن طاووس چنین نقل می کند:

فیما نذکره من خطبه آخری لمولانا علی علیه السلام، ذکرها السلیلی عقیب هذه الخطبه. نقتصر منها علی ما بقى من الملاحم، خطب بها علی منبر الکوفه. فقال علیه السلام بعد التحمید العظیم والثناء علی الرسول الکریم: (سلونی، سلونی فی العشر الأواخر من شهر رمضان قبل أن تفقدونی) ثم ذکر الحوادث بعده، وقتل الحسین صلوات الله علیه، وقتل زید بن علی رضوان الله علیه، وإحراقه (۱) وتذریته فی الریاح، ثم بکی علیه السلام و ذکر زوال ملک بنی أمیه و ملک بنی العباس ثم ذکر ما یحدث بعدهم من الفتن، وقال: أولها السفیانی وآخرها السفیانی فقیل له: وما السفیانی والسفیانی؟ فقال: السفیانی صاحب هجر، والسفیانی صاحب الشام. و ذکر السلیلی أن السفیانی الأول ابوطاهر سلیمان بن الحسن القرمطی. ثم ذکر ملوک بنی العباس، و ذکر أن الذی یخبر به عن النبی صلوات الله علیه وآله، و ذکر شیعته ومحییته ومدحهم، وقال: (هم عند الناس کفار وعند الله أبرار، وعند الناس کاذبون وعند الله صادقون، وعند الناس أرجاس، وعند الله نفاف، وعند الناس ملاعین وعند الله بارون، وعند الناس ظالمون وعند الله عادلون، فازوا بالایمان وخسر المنافقون) وهذا صورته ما جرى حال شیعته علیه؛ (۲) سلیلی می گوید: امیر

ص: ۹۶

۱- . دربیانات نورانی امام سجاد علیه السلام آمده است: «و الله لو انّ النبی تقدّم الیهم فی قتالنا كما تقدّم الیهم فی الوصایه بنا لما زادوا علی ما فعلوا بنا، فانّا لله و إنّنا إلیه راجعون؛ سوگند به خدا اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به جای سفارش های بی که در احترام به حقّ ما نمود، به جنگ با ما سفارش می کرد، از آنچه با ما انجام دادند، نمی توانستند بیش تر انجام دهند»، (بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۴۹).

۲- . الملاحم والفتن، ص ۲۷۱.

المؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه خطبه ای خواند و بعد از حمد خدا و ثنا بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر چه می خواهید از من پرسید؛ زیرا من در این دهه آخر ماه رمضان از بین شما می روم.

سپس حوادث بعد از خود را ذکر کرد و شهادت حسین علیهما السلام (۱) و

ص: ۹۷

۱- . در چند جا مولا- امیرالمؤمنین به شهادت امام حسین علیه السلام اشاره کرده است، جریان عمروبن حمق را در ارشاد القلوب که امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد او و شهادت امام حسین علیه السلام سخن می گوید، مطالعه کنید. این جریان در کتاب شناخت صحابه، تالیف این جانب هم آمده است. ما ترجمه قسمتی از روایت را از ارشاد القلوب إلى الصواب شیخ حسن دیلمی (م ۸۴۱) ذکر می کنیم: «...روزی عمروبن حمق، در خدمت امام نشستند بود. امام از او پرسید: ای عمرو! آیا خانه ای داری؟ عرضه داشت: بلی، دارم. فرمود: آن را بفروش و به «ازد» واگذار؛ زیرا من وقتی از میانتان بروم، مجبور خواهی شد کوفه را ترک کنی! و به سمت موصل بروی، در راه مردی نصرانی را می بینی و نزد او می نشینی و آب طلب می کنی. همین نصرانی به تو آب می دهد و از کار و شغلت می پرسد؛ تو او را از وضع خود آگاه می نمایی، وقتی چنین شد، با او مصاحبت کن، و او را به اسلام فراخوان؛ زیرا مسلمان می شود، وقتی به اسلام گروید، دستت را به زانوهایش بکش، تا صحت و بهبودی یابد. پس از آن حرکت می کند، به دنبال تو می آید؛ در ادامه راه با شخصی سالم و محبوب که در کنار جاده نشسته است، برخورد می کنی. در این هنگام تشنه هستی و او به تو آب می نوشاند و از ماجرای زندگی ات از تو سؤال می کند، از جمله می پرسد: از چه کسی می ترسی و چه خطری تو را تهدید می کند. در این موقع بگو: معاویه در تعقیب من است، تا مرا به قتل برساند و بدنم را مثله کند؛ زیرا به خدا و فرستاده او و دوستی علی عشق می ورزم. سپس او را به دین اسلام دعوت کن که به سرعت مسلمان می شود و سخنان را با جان و دل می پذیرد و به خواست خدای بزرگ، در دین بصیر و بینا می گردد و به دنبال حرکت می کند و هر دو نفر همراه تو خواهند بود و این دو هستند که جسد تو را در زمین دفن می کنند. پس از آن به راه ادامه می دهید و به «دیری» که در کنار دجله واقع است، می رسید و در آن دیر شخصی صدیق زندگی می کند، و از علم مسیح بهره ای دارد. او را محرم رازت کن؛ چرا که خداوند او را به وسیله تو هدایت می کند. وقتی که مأموران «ابن ام حکم» که از طرف معاویه در جزیره حکومت می کنند، و مرکزش «موصل» است، از وضع تو آگاه شدند؛ به سوی صدیقی که در دیر و بر بلندی های موصل، زندگی می کنند، حرکت کن، و او را صدا بزن؛ ولی در ابتدا او تو را نمی پذیرد؛ اما تو نامی از خدا را که به تو آموختم، یاد کن و به سمع وی برسان. این جا است که آن مرد برایت تواضع می کند و تو در پناه او قرار می گیری، چون راهب تو را ببیند، به شاگردی که همراه اوست، می گوید: این مرد از یاران مسیح نیست؛ اما شخصی بزرگوار است و پیامبری که به نام محمد صلی الله علیه و آله در گذشته وصی ای دارد که در کوفه به شهادت رسید و این شخص از نزدیکان اوست. با شنیدن نام خدا این عابد، با خضوع و فروتنی نزد تو می آید و می گوید: ای مرد بزرگ! تو مرا به آنچه سزاوار بودم، آشنا کردی، اکنون در فرمان تو هستم؟! در پاسخ می گویی: مرا در دیر خود، پنهان کن؟ و او شاگرد خودش را در خدمت تو قرار می دهد تا فرجی حاصل شود. هنگامی که به تو خبر داد و گفت: من گروهی سواره را می بینم که به سوی ما می آیند؛ شاگردت را، نزد او بگذار و پایین بیا و بر اسب سوار شو و به سوی «غاری» که در کنار نهر دجله قرار دارد،

حرکت کن و در آن مخفی شو؛ وقتی در آن جا مخفی شدی، افراد فاسقی در آن جا هستند، که یکی از آن ها به صورت اژدهایی سیاه، بر تو ظاهر می گردد و تو سخت هراسان می شوی و ضعیف می گردی و اسبب متواری می شود و مأمورین متوجه مخفیگاه تو می شوند و برای یافتن شروع به تفحص می کنند، هنگامی که به تو نزدیک شدند، غار را رها کن، و میان دجله و راه موضع بگیر؛ چرا که خداوند بزرگ، آن جا را گور و حرم تو می گرداند. سپس به سویشان شمشیر بکش و حمله کن و تا می توانی از آن ها بکش، تا مرگت فرارسد، و چون بر تو فایق گردند، سرت را از تن جدا می کنند، و آن را بر روی نیزه قرار می دهند و برای معاویه ارسال می کنند. نخستین سر بریده ای که در اسلام، از شهری به شهر دیگر، می گردانند سر تو است. در این جا امام علیه السلام به گریه افتاد و فرمود: جانم فدای گل باغ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و میوه دل و نور چشمش، فرزندانم حسین علیه السلام باد! گویا می بینم سر او و فرزندانش را پس از تو ای عمرو، از کربلا- در نزدیکی فرات- به سوی یزید بن معاویه می برند. ای عمرو! پس از آن دوستان محبوب تو، می آیند و پیکرت را در قتلگاہت که در یک صد و پنجاه قدمی موصل واقع است، دفن می کنند. این مسئله همان گونه که در کتاب های تاریخ نقل شده، برای عمرو اتفاق افتاد و کلام امام علیه السلام درباره وی تحقق پذیرفت و در همان جا جنازه اش به خاک سپرده شد.



زید بن علی رحمه الله و سوزاندن جنازه او و به باد دادن خاکستر جنازه اش را بیان فرمود و گریه کرد.

آن گاه زوال بنی امیه و بنی عباس را به مردم تذکر داد و حوادث بعد از آن ها را به مردم خاطرنشان کرد و فرمود: اول آن فتنه ها، سفیانی و آخر آن

ص: ۹۸

سفیانی خواهد بود. از آن حضرت پرسیدند: سفیانی اول و دوم کدامند؟ فرمود: سفیانی اول، صاحب هجر است و سفیانی دوم صاحب شام. سلیلی می گوید: سفیانی اول ابوطاهر سلیمان بن حسن قرمطی بود. آن گاه آن حضرت، پادشاهان بنی عباس را از قول پیامبر صلی الله علیه و آله برشمرد، و مدحی از شیعیان و محبین خود به آن مردم گوشزد کرد و فرمود: شیعیان من نزد مردم کافر و نزد خدا از خوبانند؛ پیش مردم دروغگو، ولی نزد خدا راست گویانند؛ در نزد مردم پلید، اما پیش خدا پاکیزگانند؛ پیش مردم ملعون و پیش خدا نیکانند؛ نزد مردم ظالم، اما نزد خدا عادلند. شیعیان من به وسیله ایمان رستگارند؛ اما منافقون زیان کارند. این است جریان و شرح حال شیعه آن حضرت.

معجم البلدان در مورد هجر می گوید:

هَجْر: مدینه وهی قاعده البحرین [هجر، شهر مرکزی بحرین]... بالألف واللام، وقیل: ناحیه البحرین کلها هجر، وهو الصواب. (۱)  
لذا هجر همه مناطق بحرین است و این بیان، صحیح است.

پس، سفیانی اول از بحرین و سفیانی دوم از شام است. بنابراین، این روایت بر تعدد سفیانی دلالت می کند.

ابن طاووس پس از نقل این روایت می فرماید:

و ذکر السلیلی أن السفیانی الأول ابوطاهر سلیمان بن الحسن القرمطی؛ یعنی سفیانی اول آمده و او ابوطاهر سلیمان بن الحسن القرمطی، از قرامطه است، آن ها قصد تخریب کعبه را داشتند [در این مورد به مجمع البحرین طریحی مراجعه کنید] «ثم ذکر ملوک بنی العباس...» (۲).

ص: ۹۹

---

۱- . معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۹۳.

۲- . الملاحم و الفتن، ص ۲۷۱.

ابن طاووس روایت را از سلیلی نقل می کند. ایشان وقتی به ارزیابی کتاب فتن سلیلی (که یکی از سه محور ملاحم ابن طاووس است) می رسد؛ می فرماید: من این کتاب را تضمین نمی کنم و صحت آن را به عهده نمی گیرم. ابن طاووس در ملاحم در مورد کتاب مذکور می فرماید:

و بعد فإني عازم على أن أعلق في هذه الأوراق ما وجدته على سبيل الاتفاق في كتاب الفتن تأليف السليلي ابن أحمد بن عيسى بن شيخ الحسائي من رواه الجمهور من نسخه أصلها في المدرسه المعروفه بالتركي بالجانب الغربي من البلاد الواسطيه، تأريخ كتابتها سنه سبع وثلاثمائه، ودرک ما تضمنته على الرواه، وأنا برىء من خطرہ، لأنني أحكى ما أجده بلفظه ومعناه إن شاء الله تعالى؛(۱)

من تصمیم دارم که در کتابم [ملاحم و فتن] آنچه را تصادفی و اتفاقی در کتاب فتن سلیلی یافته ام، ذکر کنم. سلیلی از روایت عامه است که من کتابش را از نسخه خطی نقل می کنم که اصل آن نسخه در مدرسه ای معروف به ترکی در جانب غربی از سرزمین واسطیه است. مستنسخ این نسخه را در سال ۳۰۷ استنساخ کرده است (ابن طاووس در سال ۶۶۴ بوده است) هرچه در این کتاب است ضامن آن، روایت کتاب هستند و من تضمین و تعهدی ندارم؛ بلکه آنچه را پیدا کرده ام، به همان لفظ و معنا نقل می کنم.

۱۱. مرحوم مجلسی روایتی را در بحارالانوار به نقل از غیبت نعمانی آورده که استظهار بر تعدد سفیانی می کند: أَحْمَدُ بْنُ هُوْدَةَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَادِ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ شَمْرِ عَنْ جَابِرِ الْجَعْفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ السُّفْيَانِيِّ؟ فَقَالَ: وَ أَنِّي لَكُمُ بِالسُّفْيَانِيِّ حَتَّى يَخْرُجَ قَبْلَهُ الشَّيْبَانِيُّ يَخْرُجُ بِأَرْضِ كُوفَانَ يَنْبِئُ كَمَا يَنْبِئُ الْمَاءُ فَيَقْتُلُ

ص: ۱۰۰

وَفَدَّكُمْ فَتَوَقَّعُوا بَعْدَ ذَلِكَ السُّفْيَانِي وَخُرُوجِ الْقَائِمِ؛ (۱) جابر جعفی چنین نقل می کند: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: سفیانی کی خواهد آمد؟ فرمود: سفیانی کجا [وشما کجا]؟! تا این که قبل از سفیانی، شیصبانی خروج می کند. وقتی آب در زمین کوفه جوشید و لشکر شما [شیعیان] را به قتل رسانید، منتظر سفیانی و آمدن قائم باشید.

مرحوم مجلسی ذیل این روایت می فرماید:

بیان: يظهر منه تعدد السفیانی إلا أن يكون الواو في قوله و خروج القائم زائدا من النساخ.

از روایت استظهار می شود که سفیانی متعدد است و این در صورتی است که واو از متن روایت باشد: «بَعْدَ ذَلِكَ السُّفْيَانِي وَ خُرُوجِ الْقَائِمِ» و اگر واو از نساخ باشد، روایت تعدد سفیانی را نمی رساند.

### تحقیقی درباره عمرو بن شمر

به نظر می رسد از این متن تعدد سفیانی استفاده شود. ظاهراً، خلاف بیان مرحوم مجلسی است (فتامل)؛ علاوه بر این که روایت مشکل سندی دارد؛ زیرا عمرو بن شمیریکی از افراد موجود در سند است که توثیق ندارد. مرحوم خوئی در مورد ایشان می فرماید:

أقول: الرجل لم تثبت وثاقته، فإن توثيق علي بن إبراهيم القمي إياه معارض بتضعيف النجاشي، فالرجل مجهول الحال، هذا وقد وثقه المحدث النوري في المستدرک [مرحوم نوری در مستدرک، جزء ۳، فائده پنجم، فی شرح مشیخه الفقیه فی طریق الصدوق إلی جابر بن یزید الجعفی، عمرو بن شمر را توثیق کرده است] واعتمد فی ذلك علی روایه الاجلاء وخمسه من أصحاب الاجماع عنه، وعلی اعتماد الشیخ المفید علیه. والجواب عن ذلك قد تقدم غیر مره، وقلنا إن روایه الاجلاء، أو أصحاب الاجماع

ص: ۱۰۱

عن شخص، وكذلك اعتماد القدماء عليه، لا تدل على وثاقته. وطريق الصدوق إليه: محمد بن موسى بن المتوكل -رضى الله عنه- عن علي بن الحسين السعد آبادي، عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي، عن أبيه، عن أحمد بن النضر الخزاز، عن عمرو بن شمر، والطريق صحيح، إلا- أن طريق الشيخ إليه ضعيف بأبي المفضل، وبالارسال، فإن حميد بن زياد المتوفى سنة (٣١٠) لا يمكن أن يروى عن أصحاب الباقر عليه السلام بواسطه واحده. طبقته في الحديث وقع بهذا العنوان في إسناد كثير من الروايات تبلغ مائه وسبعه وستين موردا. فقد روى عن أبي عبدالله عليه السلام، وعن أبيه، وجابر (ورواياته عنه تبلغ مائه وواحدا وأربعين موردا...)(١).

ملاحظه می شود که مرحوم خوئی در مورد عمرو بن شمر می فرماید: «الرجل لم تثبت وثاقته» چرا مرحوم خوئی در موردی این تعبیر را به کار می برند، با این که باید بگویند: «الرجل ضعيف»؟ علت این است که مرحوم خوئی هنوز از مبنای خودشان (توثیقات کامل الزیارات ابن قولویه) برنگشته بودند و از طرفی عمرو بن شمر هم در اسناد کامل الزیارات قرار دارد؛ لذا تضعیف نجاشی را با توثیق کامل الزیارات متعارض می داند و نتیجه پس از تساقط هر دو (تضعیف و توثیق)، عدم ثبوت وثاقت برای عمرو بن شمر می باشد. مرحوم خوئی بعدها از این مبنا عدول کرده و به عدم شمول توثیقات کامل الزیارات برای همه اسناد کتاب قائل شدند.

البته باید گفت عمرو بن شمر کثرت روایت داشته و در کتب اربعه بالغ بر ۱۰۰ روایت از او نقل و ۵ نفر از اصحاب اجماع هم از او روایت نقل می کنند. لذا اگر کسی این مبانی (کثرت روایات، نقل اصحاب اجماع از او و...) را قبول داشته باشد، عمرو بن شمر در نزد او توثیق دارد؛ هرچند مرحوم خوئی هیچ کدام از این مبانی را قبول ندارد.

نتیجه: روایت طبق بعضی از مبانی مشکل دارد و اگر مشکل هم نداشته

ص: ۱۰۲

باشد ظهور در تعدد سفیانی ندارد.

## نتیجه گیری

تعدد سفیانی در روایات و منابع ما نیامده، بلکه سفیانی موعود یکی است که قبل از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خروج می کند؛ هرچند در کتاب های عامه (خصوصاً فتن عامه) نصوص و عباراتی است که بر تعدد سفیانی دلالت می کند. البته ظاهراً هیچ کدام از نصوص و عبارات به پیامبر استناد داده نشده است.

## سفیانی از اختصاصات شیعه است یا فریقین؟

آیا سفیانی و علامیت او از اختصاصات شیعه است؟ صراحت فرمایش بعضی از معاصرین همین است که اصلاً روایات سفیانی از اختصاصات شیعه است و در کتاب های دست اول اهل سنت نیامده است.

## بیان مرحوم صدر در اختصاص روایات سفیانی به منابع شیعی

سفیانی از اختصاصات منابع شیعی است و در منابع اولیه اهل سنت نیامده است. بر این اساس، ایشان، نیامدن روایات سفیانی در کتاب های عامه را مسلم گرفته و سپس در صدد توجیه برمی آیند. و در این مورد این که چرا در کتاب های اهل سنت از سفیانی بحث نشده است می فرمایند: شاید این، بدان دلیل باشد که از دجال مفصل بحث کرده اند؛ لذا دجال جایگزین سفیانی شده است.

و قد اختصت به المصادر الامامیه، و لیس له فی المصادر الاولى للعامه ای اثر... و لعل فيه تعویضاً عن فکرة الدجال الذی اختص به العامه أو کادوا، لمبررات معینه ستأتی الاشارة اليها و الاخبار عنه فی مصادر الامامیه. (۱)

ص: ۱۰۳

---

۱- [۱] تاریخ الغیبه الکبری، ج ۲، ص ۵۱۷.

حرف اول و دوم ایشان به نظر ما صحیح نیست؛ زیرا منابع دست اول اهل سنت از روایات سفیانی خالی نبوده و از اختصاصات شیعه نیز نمی باشد. راجع به جریان یمانی امکان دارد بعضی چنین نظری را داشته باشند و آن را از اختصاصات شیعه بدانند؛ ولی روایات سفیانی از مشترکات است و در منابع دست اول اهل سنت آمده است. اما این نیز که فرمودند: جریان دجال از اختصاصات اهل سنت است؛ درست نیست؛ بلکه در کتاب های شیعه هم آمده است، هر چند به گستردگی روایات اهل سنت نیست. پس روایات سفیانی در مصادر اولیه اهل سنت هم آمده است. به عنوان نمونه روایاتی را از مسانید آن ها نقل می کنیم:

## روایت اول

حدثنا جریر، عن عبد العزيز بن رفیع، عن عبید الله بن القبطیه قال: دخل الحارث بن أبی ربیعه، وعبدالله بن صفوان علی أم سلمه وأنا معها. فسألها عن الجيش الذی یخسف به، وذلك فی زمان ابن الزبیر فقالت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ویعود عائذ بالبيت [فیبعث إلیه] بعث، فإذا کان بیداء من الأرض یخسف بهم، فقلنا: یا رسول الله، کیف بمن کان کارها؟ قال: یخسف به معهم ولكنه یبعث یوم القیامه [علی نیته]، قال ابو جعفر: هی بیداء المدینه. (۱) روایات متعددی که همه به جریان سفیانی مربوط است، در معجم احادیث المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف جلد ۴، صفحه ۱۲۱-۱۲۹ وجود دارد.

ص: ۱۰۴

---

۱- . المصنف فی الأحادیث و الآثار: ج ۱۵، ص ۴۳ - ۴۴، ح ۱۹۰۶۶؛ المسند: ج ۶، ص ۲۹۰؛ صحیح مسلم: ج ۴، ص ۲۲۰۸؛ سنن أبی داود: ج ۴، ص ۱۰۸ ح ۴۲۸۹؛ سنن ترمذی: ج ۴، ص ۴۰۷، ب ۱۰، ح ۲۱۷۱؛ سنن ابن ماجه: ج ۲، ص ۱۳۵۱، ب ۳۰، ح ۴۰۶۵ و...؛ معجم أحادیث الإمام المهدی علیه السلام: ج ۲، ص ۲۵۷ - ۲۶۶.

ابن حماد: حدثنا الوليد ورشدین، عن ابن لهيعة، عن أبي قبيل، عن أبي رومان، عن علي رضي الله عنه قال: إذا ظهر أمر السفيناني، لم ينج من ذلك البلاء إلا من صبر على الحصار؛<sup>(۱)</sup> هنگامی که جریان سفینانی روی می دهد، از بلا و آفت های او کسی، جز صبرکنندگان بر مشکلات، رهایی نمی یابد.

«فتن» ابن حماد از کتاب های دست اول اهل سنت است؛ هرچند نزد ما این کتاب ارزشی ندارد.

ابن حماد: حدثنا عبد القدوس، عن ابن عياش، قال: حدثني بعض أهل العلم، عن محمد بن جعفر، عن علي بن أبي طالب رضي الله عنه قال: يكتب السفيناني إلى الذي دخل الكوفة بخيله، بعدما يعرکها عرك الأديم، يأمره بالسير إلى الحجاز، فيسير إلى المدينة فيضع السيف في قریش، فيقتل منهم ومن الأنصار أربع مائه رجل، ويقتل البطون ويقتل الولدان. ويقتل أخوين من قریش، رجلواخته يقال لهما محمد و فاطمه، ويصلبهما على باب المسجد بالمدينة؛<sup>(۲)</sup> محمّد بن جعفر از حضرت علی بن ابی طالب چنین روایت کرده است: سفینانی برای کسی که در کوفه است [فرمانده سواره نظام خود] بعد از آن که شهر کوفه را کوبیده باشد؛ می نویسد و امر می کند به طرف حجاز برو! پس، به سوی مدینه خواهد رفت و شمشیر کشیده، چهار صد نفر از قریش و انصار را می کشد و شکم ها را پاره کرده و بچه ها را خواهد کشت و یک برادر و خواهر را که نام آن ها محمّد و فاطمه است کشته، آن ها را بر سر درب مسجد مدینه به دار

۱- . الفتن، ص ۶۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۸۳، ح ۳۱۵۳۳ از ابن حماد.

۲- . الفتن، ص ۸۸.



پس، روایات سفیانی از اختصاصات شیعه نیست و این که بعضی از معاصرین، روایات سفیانی را از اختصاصات شیعه می دانند، از سهو قلم و یا فرصت کم برای تحقیق بیش تر در این زمینه است.

البته ما تابع نصوص و روایات هستیم و بر همین اساس، حتمیت دجال را نپذیرفتیم؛ هرچند به حتمیت سفیانی قائل هستیم. لذا این گونه انطباق صحیح نمی باشد. البته خود مرحوم صدر هم از این نظر (یکی بودن دجال و سفیانی) بر می گردد و آن را به عنوان یک احتمال مطرح می کند: «إلا أن هذا لا يكاد يصح...» و جهت آن را تفاوت های آشکار بین دجال و سفیانی در روایات می داند که این ها یکی بودن دجال و سفیانی را منتفی می کند.

### نکته چهارم: سفیانی و دجال

#### اشاره

مرحوم صدر در بیانی، به رابطه بین سفیانی و دجال پرداخته و این مطلب را مورد بررسی قرار داده است که آیا این دو نام به دو نفر متعلق اند و سفیانی فردی غیر از دجال است، یا این که اینها در واقع یک نفرند؟ ایشان در این زمینه می گوید:

...والاخبار عنه فی المصادر الامامیه، و إن كانت كثيره لا تبلغ بأى حال مقدار اخبار الدجال التي حفلت بها المصادر العامه. كما أنها خاليه عن نسبة الأمور الاعجازيه إلى السفیانی، علی ما سنعرف؛(۱) و اگر چه، روایات سفیانی در منابع شیعه بسیار است؛ به اندازه روایات دجال در مصادر اهل سنت نمی باشد؛ همان طور که در روایات سفیانی امور خارق العاده برای او ذکر نشده است [بر خلاف دجال که در روایات، امور شگفت آور و خارق العاده برای او ذکر شده است].

شاید منظور ایشان از این حرف این باشد که دجال و سفیانی یکی نیست؛

ص: ۱۰۶

---

۱- . تاریخ الغیبه الکبری، ج ۲، ص ۵۱۷.

ولی ایشان ظاهراً در پی بیان این نکته هستند که چون در کتاب های اهل سنت از دجال سخن به میان آمده و از سفیانی صحبتی نشده است؛ ممکن است سفیانی و دجال یکی باشد. ایشان می فرماید:

...و قد یخطر فی الذهن اتحاد شخصیتی الدجال و السفیانی فی رجل واحد و خاصه بعد التشدد السندی الذی اتخذناه و اسقاط تفصیل أوصافهما عن الاعتبار و لا- یبقی من المتیقن إلا- أن کلا- الاسمین عنوان لرجل منحرف خارج علی تعالیم الاسلام و مفسد فی مجتمعالمسلمین، ففی الامکان انطباقهما علی رجل واحد و حرکه واحده و مما یوید ذلك ما عرفناه، من أن التعبير بالدجال هو المتخذ فی المصادر العامه عاده و التعبير بالسفیانی هو المتخذ فی المصادر الامامیه، ففی الامکان افتراض ان یکون التعبيران معاً عن رجل واحد، نظرإلیه أصحاب کل مذهب من زاویتهم المذهبیه الخاصه؛ (۱) و آن چه به ذهن تبادر می شود، این که شخصیت دجال و سفیانی یکی است؛ خصوصاً بعد از رعایت سخت گیری و بررسی سندی که به معتبر ندانستن اوصاف و خصوصیات دجال و سفیانی منجر می شود؛ ظهور این تبادر بیش تر می شود. [ یعنی بعد این که ما با بررسی سندی دقیق، خصوصیات دجال و سفیانی؛ مثلاً- خروج او از شام، مدت زندگی او نه ماه، اسم او عثمان و موارد دیگر را ساقط کردیم]. بنابراین، متیقن از دجال و سفیانی، اصل این است که بر مرد منحرف و مفسد در جامعه اسلامی تطبیق دارد. پس ممکن است دجال و سفیانی بر شخص و حرکت واحدی انطباق داشته باشد و آن چه این مطلب را تایید می کند، تعبیر به دجال در مصادر اهل سنت و تعبیر به سفیانی در منابع شیعه می باشد که می تواند هر دو تعبیر به یکی بودن دجال و سفیانی ناظر باشد؛ از این جهت که هر مذهبی از زاویه خودش به این

ص: ۱۰۷

شخص منحرف نگاه کرده، و نامی بر او گذاشته است.

## تفاوت های سفیانی و دجال

ایشان هفت تفاوت را بین این دو جریان ذکر می کند که عبارتند از:

اول: «ان الدجال يفترض فيه طول العمر، دون السفیانی؛ راجع به دجال، طولانی بودن عمر او فرض شده است، بر خلاف سفیانی؛ حتی اهل سنت قائلند که دجال از زمان پیامبر اکرم تا کنون زنده است و ما در مقام احتجاج با اهل سنت که منکر طولانی بودن عمر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشند، از این اعتقاد آن ها با اهل سنت محاجه می کنیم.

دوم: «ان الدجال يدعی باین صائد و السفیانی يدعی بعثمان بن عنبسه؛ دجال و سفیانی هر کدام اسمی جداگانه دارند: دجال را ابن صائد گوید و سفیانی را عثمان بن عنبسه».

سوم: «ان السفیانی من اولاد ابي سفیان دون الدجال؛ سفیانی از نوادگان ابوسفیان است در حالی که دجال چنین نمی باشد».

چهارم: «ان الدجال يدعی الربوبیه، دون السفیانی؛ دجال ادعای ربوبت می کند؛ ولی سفیانی چنین ادعایی نمی کند».

پنجم: «انّ الدجال كافر و أما السفیانی فلا نص في الاخبار يدل على ذلك، إن لم يكن الظاهر كونه مسلماً؛ دجال کافر است؛ ولی روایتی در مورد کافر بودن سفیانی نیامده است».

ششم: «ان الدجال يملك كل قرية و يهبط كل وادی، ما عدا مكة و مدینه و ظاهر ذلك أن حرکته أوسع من حرکة السفیانی علی سعتها؛ دجال تمام دنیا غیر از مکه و مدینه را تحت پوشش خود قرار می دهد؛ بر خلاف سفیانی که فعالیت او به چند کشور منحصر است».

هفتم: «ان الدجال اعور العينين؛ و اما السفیانی فهو ذو عينين سليمتين؛ دجال لوچ دوچشم است؛ ولی هر دو چشم سفیانی سالم است».

هر چند زشت رو و خشن و بدقیافه می باشد.

مرحوم مجلسی در لوامع (۱) و روضه المتقین ذیل روایات سفیانی بیاناتی دارند. در مورد جیش الخسف، محل خسف و فاصله آن تا مدینه: «یخسف بهم الارض»؛ چه کسانی اند و از روایات چه استفاده می شود؟ مرحوم مجلسی اول در لوامع (۲)

بیان مفصلی دارند که در حدیث صحیح از امام صادق علیه السلام آمده است: «در سه موضع نماز خواندن مکروه است...» (۳) یکی سرزمین بیدا است. بیدا را ذات الجیش هم می گویند که لشکر سفیانی همان جا به زمین فرو می روند؛ اما این خسف چه موقع است؟ آیا در زمان ظهور امام زمان است (که در این صورت جیش الخسف از علامات ظهور نمی شود) یا قبل ظهور است؟

علامه می گوید: در آن جا (بیدا) این لشکر به زمین فرو می رود و این، در زمان ظهور حضرت صاحب الامر است. این یک بیان که روایتش نیز صحیح است. باز می فرماید: بر اساس برخبروایات، خسف قبل از ظهور حضرت

ص: ۱۰۹

۱- این کتاب همان اللوامع القدسیه است که آقا بزرگ تهرانی در دو جای الذریعه اشاره دارد. در یک جا فقط اشاره دارد به لوامع و توضیح نمی دهد؛ اما در لوامع القدسیه توضیح می دهد و می گوید: این شرح فارسی بر من لا یحضره الفقیه است که شامل کتاب طهارت و کتاب صلاه، زکات، حج و زیارات تا آخر ابواب حقوق و فروض الجوارح می باشد و در سه جلد از چاپ خارج شده (فرغ منها ۱۰۶۶ هـ-) می فرماید تا این جا نصف من لا یحضر را شرح داده اند. بعد فرمودند: ربع جلد سوم (از کتاب قضا تا آخر کبائر) را برای شاه عباس الموسوی الصفوی شرح دادند (بعد عرضه الشرح العربی علیه) که همان روضه المتقین است که بر شاه عباس صفوی عرضه می کنند و ایشان خیلی خوشش می آید و به علامه پیشنهاد می کند که شرح فارسی بر آن بنویسید تا دیگران هم استفاده کنند. در سال (۱۰۶۶). بیست سال بعد، لوامع را می نویسند (شرح فارسی من لا یحضر) و صاحبقرانی لقب شاه عباس است.

۲- اللوامع القدسیه، ج ۳، ص ۲۸۵.

۳- کافی، ج ۳، ص ۳۹۰.

سپس می فرماید: در این بیدا (محل خسف) نماز مکروه است و ده روز قبل از ظهور آن حضرت دجال ظهور می کند. پس، طبق این بیان دجال می شود از علامات ظهور و اکثر لشکر او از یهود خواهند بود. حضرت صاحب الامر که در مکه ظهور می فرماید، ابتدا جمعی با آن حضرت بیعت خواهند کرد (۳۱۳ نفر از اولیاء الله که از خاص الخواص هستند) این ها پیش قدم هستند و با آن حضرت بیعت می کنند. قوام دنیا، بلکه عالم به این هاست (نه زمین، بلکه کل عالم).

دقت کنید: دجال، ده روز قبل از ظهور امام، ظهور می کند (۲) و امام زمان را هدف قرار می دهد و به سمت مکه می آید؛ ایشان بیاناتی دارد که در نگاه ابتدایی برخلاف روایاتی است که در ذهنمان بوده است.

ایشان می فرماید: دجال قصد مکه می کند و حضرت عیسی از آسمان فرود می آید. (در روز خروج آن حضرت) امام، به حضرت عیسی تکلیف می کند که پیش بایست تا به تو اقتدا کنم! حضرت عیسی می گوید: «من امت جد تو و تابع شما هستم، شما پیش بایستید!» پس حضرت پیش می ایستد و حضرت عیسی نماز جمعه را به امام در مکه، در مسجد الحرام اقتدا می کند و اهل مکه همه با امام بیعت می کنند (جمعی با میل و جمعی به کراهت) بعد متوجه مدینه مشرفه می شود که در این حال، دجال در نزدیکی مدینه منوره به امام می رسد و در همان ذات الجیش، دجال دعوی الوهیت می کند. حضرت صاحب الامر حضرت عیسی را که پیشقراول لشکر آن حضرت است به دعوت نزد دجال می فرستد و او را به اسلام می خواند؛ اما دجال قبول

ص: ۱۱۰

---

۱- . باید متعرض این مبحث هم بشویم که خسف از علامات حتمی ست یا نه. اگر حتمی است کجاست و چطور مقارنت دارد با ظهور که در این صورت از علامات نیست.

۲- . طبق بیان مرحوم مجلسی اول.

نمی کند؛ لذا حضرت او را به قتل می رساند(۱) و زمین بیدا که دو فرسخ است (که قبلاً لشکر سفیانی را فرو برده است) دجال(۲) و مرکب و لشکرش را فرو می برد.

نکته: گفته شد که حضرت عیسی او را می کشد آیا زمین کشته او را فرو می برد یا خودش را؟ ظاهر این نقل جسدش می باشد.

منطقه بیدا و ذات الجیش دو خسف دارد: یکی خسف سفیانی و دیگری خسف دجال، که باید این مطلب مطالعه و بررسی شود.

براساس فرمایش امام صادق علیه السلام در مسیر مکه به مدینه سه جا نماز مکروه است که ذات الجیش یکی از آن ها بود (که آبتن دو حادثه است). دوم، ذات السلاسل و سوم، وادی ضجنان که معروف است و درگیری هایی در آن جا بوده است.

این دو وادی که به بیدا نزدیک است، لشکر دجال را فرو گرفته است. این دو نقطه، سلاسل و ضجنان ظاهراً نزدیک بیدا هستند و لشکر دجال و تمام آن مناطق را فرا گرفته اند. بعد می فرماید این هر سه وادی محل خسف دجال است؛ چنان که ظاهر حدیث است و ممکن است خسف جمع دیگر در این دو وادی باشد. این که امام صادق علیه السلام فرمودند در این سه موضع نماز مکروه است، یا بدان لحاظ است که این سه مکان محل نزول غضب خدا هستند؛ یعنی انتقام الهی در این منطقه است؛ یا ممکن است به لشکر دجال کاری نداشته باشد و عده دیگری فرو روند. پس در این سه وادی نماز مکروه است.

### روایتی دیگر

امام کاظم علیه السلام در حالی که در زندان بوده طی نامه ای به علی بن سواد

ص: ۱۱۱

---

۱- . بحثی نیست که دجال به دست حضرت عیسی علیه السلام ، به امر امام زمان کشته می شود.

۲- . مرکب دجال در جای دیگر ندیدم؛ مگر در کلمات مرحوم مجلسی اول.

(اصحاب و دوستان آن حضرت) می فرماید:

فاذا رأيت المشوّه في محفل جرّار فانظر فرجك و لشيعتك المؤمنين...؛ (۱)

اگر دیدی آن اعرابی [آن چهره برگشته] با ارتش جرارش آمد، منتظر فرج خودت و شیعیان مؤمنت باش.

مرحوم مجلسی می فرماید: در این «مشوه اعرابی» سه احتمال است:

۱. «یمكن أن يراى به عسكر چنگيز»؛ ممکن است به حمله مغول اشاره باشد که با آن حمله، بساط عباسیین برچیده می شود. آن ها بر شیعه خیلی سخت گرفتند؛ (۲) خانه های شیعیان را به آتش کشیدند؛ بازارشان را سوزاندند؛ مردم حق اعتراض هم نداشتند. اعتراض هم بر آن ها جرم بود.

امام کاظم می فرماید: اگر لشکر جرّار آمد، منتظر فرج شیعه باشید؛ لذا باید فرج را اعم از ظهور امام زمان و یا به معنای ظهور و برچیده شدن بساط عباسیین بگیریم که می شود علامت و کراراً گفتیم علامت ظهور لازم نیست مقارن ظهور باشد.

طبق این بیان، «المشوه الاعرابی»، چنگیز است؛ چون لشکر چنگیز اعرابی، جاهل و بی فرهنگ بودند: «فانهم كانوا اعرابا ساکن بدو؛ بیابانی بودند.

۲. محتمل است که دجال باشد؛

۳. احتمال دارد سفیانی و لشکرش باشد: «و الاول أظهر؛ تطبیق مشوه بر چنگیز ظاهر تر است». (۳)

ایشان «مشوه» را به احتمال بعید به سفیانی تطبیق دادند و اظهر در نظر ایشان چنگیز است. (۴)

ص: ۱۱۲

---

۱- . کافی، ج ۸، ص ۱۲۶.

۲- . قضایای دؤیدار را ببینید.

۳- . روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۱۴، ص ۱۹۷.

۴- . اما این که از کجا این اظهر بودن اثبات می شود؛ بیان نکردند، البته شاید این تطبیق خلاف ظاهر باشد؛ با توجه به روایات که در چند روایت از امیرمومنان از سفیانی به مشوه تعبیر شده است.

أحمد بن محمد بن محمد احمد ابی نصر قلت لابی الحسن علیہ السلام: إِنَّا كُنَّا فِي الْبَيْدَاءِ فِي آخِرِ اللَّيْلِ فَتَوَضَّأْتُ وَاسْتَيْتَكْتُ وَ أَنَا أَهْمُّ بِالصَّلَاةِ ثُمَّ كَانَهُ دَخَلَ قَلْبِي شَيْءٌ فَهَلْ يَصِيَلُنِي فِي الْبَيْدَاءِ فِي الْمَحْمِلِ؛ فَقَالَ: لَا تُصَلِّ فِي الْبَيْدَاءِ. قُلْتُ: وَ أَيْنَ حَدُّ الْبَيْدَاءِ؟ فَقَالَ: كَمَا أَنَّ ابْنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا بَلَغَ ذَاتَ الْجَيْشِ حَيْدًا فِي الْمَسِيرِ وَ لَمَّا يَصِيَلُنِي حَتَّى يَأْتِي مُعَرَّسَ النَّبِيِّ، قُلْتُ لَهُ: وَ أَيْنَ ذَاتُ الْجَيْشِ؟ فَقَالَ: دُونَ الْحَفِيرَةِ بِثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ؛ (۱) راوی می گوید: به امام ابوالحسن علیہ السلام عرض کردم: آخر شبدری بیدار بودیم؛ خواستم نماز شب بخوانم، وضو گرفتم و مسواک زدم و آماده نماز شب شدم. از امام پرسیدم: این جا محل نزول عذاب است؛ این جا محل فرو رفتن لشکر است؛ آیا چنین جایی می شود نماز خواند؛ و لو روی کجاوه و پیاده نشوم؟ امام فرمود: لا تصل فی البیداء [این همان روایت امام صادق علیہ السلام است که فرمود: سه جا نماز خواندن مکروه است]. گفتم: حد و حدود بیدا را برایمان مشخص کنید! امام به ذات جیش تعبیر کرد. امام باقر علیہ السلام اگر به آن منطقه می رسیدند، فوراً رد می شدند تا زودتر از این منطقه دور شوند؛ و برسند به محل نزول و بیتوته پیامبر اکرم که در آن جا حضرت پیامبر پیاده می شد....

مرحوم مجلسی در تبیین این حدیث که آن را صحیح می شمارد؛ می گوید:

و فی القاموس: البیداء أرض ملساء [زمین صاف] بین الحرمین [بین مکه و مدینه] (۲) و فی النهایه: البیداء المفازة لا شیء فیها [و اسم موضع مخصوص بین مکه و مدینه]، و منه الحدیث "إن قوما یغزون البیت، فإذا نزلوا بالبیداء بعث الله تعالی جبرئیل،

ص: ۱۱۳

۱- . کافی، ج ۳، ص ۳۸۹.

۲- . القاموس المحيط: ج ۱، ص ۲۷۹.



فیقول: یا بیداء أبیدیهم، فیخسف بهم» ای: اهلکیهم (۱)

انتهی». و أقول: فی أخبارنا أن هذا الجیش سفیانی. المفازة: بیابان هایی است که اول و آخرش مشخص نیست (۲) و بیداء: اسم موضع مخصوص بین مکه و مدینه می باشد و از آن است کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «ان قوماً یغزون البیت؛ خانه خدا را هدف می گیرند و به جنگ خانه خدا می آیند.» فاذا نزلوا بالبیداء؛ وقتی به منطقه بیداء رسیدند؛ «بعث الله جبرئیل (۳) فیقول یا بیداء أبیدیهم ای اهلکهم».

ایشان در ادامه می فرماید:

و فی أخبارنا أن هذا الجیش السفیانی». والد بزرگوارشان به دو لشکر و حتی به سه لشکر اشاره کردند و اسم سومی را نبردند، یعنی مجهول است؛ اما مرحوم علامه مجلسی می فرماید: یک لشکر است و آن لشکر سفیانی است.

### نکته ششم: دولت عباسیان

بعضی از معاصرین بر این عقیده هستند که هنگام ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دولت عباسیان دوباره برپا می شود و شاید روایاتی نیز بر این معنا داشته باشد. یکی از آن روایات، روایت مرحوم مجلسی به نقل از الغیبه نعمانی است:

۱. الغیبه للنعمانی علی بن أحمد بن عُبَیدِ اللَّهِ بن موسی عن مُحَمَّدِ بن موسی عن أَحْمَدَ بن أَبِي أَحْمَدَ عن مُحَمَّدِ بن عَلِي الْقُرَشِيِّ عن الْحَسَنِ بن إِبْرَاهِيمَ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ يَتَحَدَّثُونَ أَنَّ السُّفْيَانِي يَقُومُ وَقَدْ ذَهَبَ سُلْطَانُ بَنِي الْعَبَّاسِ؛ فَقَالَ: كَذَبُوا إِنَّهُ لَيَقُومُ وَإِنِّي سُلْطَانُهُمْ لَقَائِمٌ؛ (۴) حسن بن ابراهیم

ص: ۱۱۴

- ۱- . النهاية فی غریب الحدیث: ج ۱، ص ۱۷۱.
- ۲- . و «مفازة» از فوز گرفته شده، تفأل است که انشاء الله از این منطقه به سلامت بگذرند؛ چون معمولاً کسی که وارد مفاز می شود، معلوم نیست جان سالم به در ببرد.
- ۳- . «و جعلنا عالیها سافلها» اشاره جبرئیل است به امر خدای عزوجل.
- ۴- . بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۱، باب ۲۵.

چنین نقل کرده است: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: می گویند: قائم وقتی ظهور می کند که دولت بنی عباس منقرض شده باشد. فرمود: دروغ گفته اند؛ موقع ظهور او هنوز دولت بنی عباس برقرار است.

مرحوم مجلسی، در مورد روایت بدا در مورد علامت سفیانی توجیهی دارند:

«ثم إنه يحتمل أن يكون المراد بالبدا في المحتوم البداء في خصوصياته لا في أصل وقوعه كخروج السفیانی قبل ذهاب بنی العباس و نحو ذلك»؛<sup>(۱)</sup> شاید بدا در محتوم، بدا در خصوصیات سفیانی باشد، نه بدا در اصل خروج سفیانی؛ و یکی از آن خصوصیات [که احتمال بدا در آن می باشد] خروج سفیانی، هنگام حکومت عباسیان است.

پس این سنخ روایات را با توجیه علامه مجلسی می توان حل کرد، بدون این که به روی کار آمدن حکومت بنی عباس قائل شویم.

۲. الغیبه للنعمانی مُحَمَّدُ بنِ هَمَّامٍ عَنِ الْفَزَارِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بنِ عَلِيٍّ بنِ يَسَارٍ عَنِ الْخَلِيلِ بنِ رَاشِدٍ عَنِ الْبَطَائِنِيِّ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بنَ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ؛ فَقَالَ يَوْمًا لِي: لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خَرَجُوا عَلَى بَنِي الْعَبَّاسِ لَسَيِّبَتِ الْأَرْضُ دِمَاءَهُمْ حَتَّى يَخْرُجَ السُّفْيَانِيُّ قُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي أَمْرُهُ مِنَ الْمُحْتَمِمْ قَالَ مِنَ الْمُحْتَمِمْ ثُمَّ أَطْرَقَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ مُلْكُ بَنِي الْعَبَّاسِ مَكْرٌ وَخَدْعٌ يَذْهَبُ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهُ شَيْءٌ وَ يَتَجَدَّدُ حَتَّى يَقَالَ مَا مَرَّ بِهِ شَيْءٌ؛<sup>(۲)</sup> مرحوم نعمانی در کتاب الغیبه از بطائنی چنین نقل می کند: با حضرت امام موسی کاظم علیه السلام از مکه تا مدینه همسفر بودم. روزی آن حضرت به من فرمود: اگر اهل آسمان و زمین علیه بنی عباس قیام کنند؛ به طوری که

ص: ۱۱۵

۱- همان، ص ۲۵۱.

۲- بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰، باب ۲۵.

زمین از خون آن‌ها سیراب شود، مادام که سفیانی خروج نکرده، بی‌اثر است. عرض کردم: آقا، آمدن سفیانی حتمی است؟ فرمود: آری، حتمی است. آن‌گاه سر مبارک را پایین انداخت و بعد سر برداشت و فرمود: دولت بنی عباس بر پایه حيله و نیرنگ قرار گرفته است. این دولت، طوری از میان خواهد رفت که اثری از آن باقی نماند. آن‌گاه حکومت آن‌ها تجدید می‌شود؛ به طوری که گویی به آن آسیبی نرسیده است.

این روایت به فراز و نشیب و قوت و ضعف حکومت آن‌ها ناظر است. عبارت «یذهب» شاید اشاره به این باشد که حکومت آن قدر ضعیف می‌شود که می‌گویند دیگر اثری از آن نیست و دوباره حکومت قوت و توانی پیدا می‌کند که گویا اتفاقی نیفتاده است. پس، این روایت نیز بر وجود دوباره دولت عباسیان در هنگام خروج سفیانی دلالتی ندارد.

## نکته هفتم: سفیانی و شیبانی

### اشاره

در این زمینه باید چند روایت را مورد بحث و بررسی قرار دهیم:

### روایت اول

جابر جعفی از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده است:

حَدَّثَنَا ابوسَلِيمَانُ أَحْمَدُ بْنُ هُوذَةَ الْبَاهِلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهَائِنْدِيُّ بِنَهَائِنْدَ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنَا ابومَحْمَدٍ عبد الله بن حَمَادٍ الْأَنْصَارِيُّ سَنَةَ تِسْعٍ وَ عَشْرِينَ وَ مِائَتَيْنِ عَنْ عَمْرٍو بن شَمْرٍ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أبا جَعْفَرٍ الْبَاقِرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ السُّفْيَانِيِّ؟ فَقَالَ: وَ أَنَّى لَكُمْ بِالسُّفْيَانِيِّ حَتَّى يَخْرُجَ قَبْلَهُ الشَّيْطَانِيُّ بَانِي يَخْرُجُ مِنْ أَرْضِ كُوفَانَ يَتَّبِعُ كَمَا يَتَّبِعُ الْمَاءَ فَيَقْتُلُ وَ فِدْكُمْ فَتَوَقَّعُوا بَعْدَ ذَلِكَ السُّفْيَانِي وَ

ص: ۱۱۶

منظور از شیصبنانی کیست؟ عبارت شیصبنانی فقط در یک روایت خاصه آمده است؛ ولی "بنی شیصبنان" در دو روایت دیگر (روایت علی بن مهزیار و خطبه لؤلؤیه) آمده که آن ها را بررسی می کنیم:

### بررسی سندی

ابتدا روایتی را که ذکر شد مورد بررسی سندی قرار می دهیم:

- عمر بن شمر توسط نجاشی تضعیف شده است؛ اما برایتوثیق او راه هایی است؛ از جمله توثیق ابن قولویه و اعتماد اجلا و نقل پنج نفر از اصحاب اجماع و اعتماد شیخ مفید و کثرت روایت در کتب اربعه (۱۷۰ حدیث) و ما این فرد را قبول داریم.

- حماد انصاری توثیق خاص ندارد، جز کلام نجاشی که فرمود: «مِن شيوخ اصحابنا» و این را ما قبول داریم و این نکته را دال بر اعتبار راوی می دانیم.

- جابر هم مختلف فیه است؛ اما به نظر ما مشکل ندارد.

- احمد بن هوده از مشایخ نعمانی است و تلعبکبری هم از او نقل می کند و آقای خویی در شرح حال نهاوندی، وی را مهمل دانسته است. آیا برای رفع جهالت او راهی وجود دارد؟ مامقانی در این زمینه در تنقیح المقال بحث مفصلی دارند که نتیجه آن عدم مشکل است. مرحوم مامقانی امامی بودن او را درست کرده بر این مبنا که شیخ طوسی نام او را آورده و به مذهب او اشاره نکرده؛ پس امامی است. در نظر مامقانی، شیخ اجازه بودن موجب حسنه بودن می شود. وجه اهمال مجلسی در الوجیزه را نمی دانم. پس به نظر مامقانی حسن است.

فرزند مامقانی مبنای پدر را تقویت کرده بر این مبنا که نعمانی و

ص: ۱۱۷

تلعکبری به کرات و دفعات از او نقل کرده اند و هارون بن موسی تلعکبری شخصیت جلیل و ثقه است و به تعبیر نجاشی: «وجهاً فی اصحابنا...»؛ و شخصیتی مثل او از فرد معمولی نقل نمی کند. پس، نقل دو نفر کفایت می کند و دوم این که نعمانی را نیز نباید دست کم گرفت. تعریف نجاشی «عظیم المنزله...» و نقل این دو بزرگوار او را در گروه حسان قرار می دهد. به نظر ما این سخن قابل پذیرش است، به شرطی که معارض نداشته باشد. - ابراهیم بن اسحاق نهاوندی، در تنقیح مرحوم مامقانی در مورد وی بحث مفصلی دارد. شیخ طوسی و نجاشی و ابن غضائری در تضعیف او بیانی دارند. شیخ طوسی او را تضعیف می کند و می فرماید: «کان ضعیفاً فی اعتقاده و متهماً فی دینه؛ وی غلو داشته است و له کتابا، لا یخلو من السداد؛ کتاب هایش دارای قوت است».

نکته مهم این که نباید با این اتهام به غلو، راویان را کنارزد. مرحوم بهبهانی در توثیق این شخص، به این نکته استدلال می کند: احمد بن عیسی با این که از ضعف نقل نمی کرد، از این شخص نقل می کند (و افراد جلیل دیگری هم از او روایت نقل کرده اند) وحید بهبهانی در توثیق وی چند طریق می آورد: اول، ترخیص قاسم بن محمد همدانی به علی بن حاتم که اجازه نقل از او داد و او نیز آدم دقیقی است. دوم کثرت روایات: وجود سی روایت در کتب اربعه تایید وثاقت او است. سوم روایت صفار و علی بن اُبی شبل که شاید تضعیف آن ها از جهت احادیث غلو آمیز باشد و نیز نقل احمد بن عیسی که مشکل پسند است. (۱)

اما مامقانی که به سعه مشرب معروف است، این حرف را نمی پذیرد و می گوید: این نقل اجلا و بزرگان، در حالی مؤید است که تضعیف نداشته باشد و با وجود این تضعیف ها، اصل در مقابل دلیل است، در نهایت مامقانی،

ص: ۱۱۸

او را به علت نقل روایات شیعه، حسن می داند.<sup>(۱)</sup> ما بر اساس حرف مرحوم مامقانی به حسنه بودن روایت می رسیم، لذا سند روایت حسنه می باشد.

## اما بحث دلالی

از روایات دیگر استفاده می شود که منظور از "شیصبان" و "بنی شیصبان" حکومت بنی العباس است و از علامات ظهور، انقراض آن ها بیان شده و این روایت نیز از امام باقر علیه السلام است، در حالی که هنوز حکومت بنی العباس نیامده بود؛ زیرا شهادت امام باقر علیه السلام در سال ۱۱۴ در دوران امویین (هشام بن عبدالملک) است. در روایات دیگر به این معنا تصریح شده که منظور حکومت بنی العباس است؛ مثل روایت ملاقات امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با علی بن مهزیار<sup>(۲)</sup> که ما سند آن را در کتاب «تا ظهور» بحث کرده و پذیرفته ایم.

## روایت دوم

در روایت پسر مهزیار چنین آمده است:

فَقَالَ لِي: يَا ابْنَ مَهْزِيَارَ كَيْفَ خَلَفْتَ إِخْوَانَكَ بِالْعِرَاقِ قُلْتُ فِي ضَمِّكَ عَيْشٍ وَ هَنَاهِ قَدْ تَوَاتَرَتْ عَلَيْهِمْ سَيُوفُ بَنِي الشَّيْصِ بَانَ، فَقَالَ: قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنِّي يُؤْفَكُونَ كَأَنِّي بِالْقَوْمِ وَقَدْ قُتِلُوا فِي دِيَارِهِمْ وَأَخَذَهُمْ أَمْرُ رَبِّهِمْ لَيْلًا أَوْ نَهَارًا. فَقُلْتُ: مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَقَالَ: إِذَا حِيلَ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ سَبِيلِ الْكَعْبَةِ بِأَقْوَامٍ لَا خَلَاقَ لَهُمْ وَ اللَّهُ؛<sup>(۳)</sup> علی بن مهزیار می گوید: امام از من پرسید: از شیعیان عراق چه خبر؟ گفتم: مردم در نهایت رنج و گرفتاری

ص: ۱۱۹

۱- همان، ج ۳، ص ۲۸۶.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۵.

۳- همان، ص ۴۵.

به سر می برند و زیر چکمه های بنی شیبان [بنی عباس] له می شوند. امام فرمود: خدا آن ها را بکشد! به زودی بساط این ها جمع می شود و در خانه هایشان کشته می شوند و امر إلهی فرا می رسد و آن ها شب و روز در امان نیستند.

در زمان ابن مهزیار، بنی عباس بر عراق حاکم بودند. پس تطبیق بر بنی عباس دور نیست. داستان سقوط بغداد و سقوط مستنصر خلیفه عباسی در سال ۶۵۶هـ.ق قابل دقت است و وهابیت روی آن خیلی مانور دادند. (۱)

## روایت سوم

روایت دیگر که در خطبه لؤلؤیه آمده، از کفایه الاثر نقل شده است. ابن شهر آشوب در مناقب به صدور این خطبه تصریح می کند:

حدثني علي بن الحسين بن منده قال حدثنا محمد بن الحسن الكوفي المعروف بأبي الحكم قال حدثنا إسماعيل بن موسى بن إبراهيم قال حدثني سليمان بن حبيب قال حدثني شريك عن حكيم بن جبير عن إبراهيم النخعي عن علقمة بن قيس قال خطبنا أمير المؤمنين عليه السلام على منبر الكوفة خطبته اللؤلؤة فقال فيما قال في آخرها ألا- و إني ضاعن عن قريب و منطلق إلى المغرب فارتقبوا الفتنه الأمويه و المملكة الكسرويه و إماته ما أحياه الله و إحياء ما

ص: ۱۲۰

۱- ولی این داستان به صفویه ارتباط ندارد. دفع شبهه: قابل تأمل و تدبر است که چگونه هلاکوخان و بساط آن ها را جمع کرد و سه چهارم بلاد اسلامی را اشغال کرد. الان وهابیت هجمه بسیار سنگینی و تهمت علیه شیعه و اهل بیت در ماهواره راه انداخته اند که شیعیان و خواجه طوسی با هلاکوخان همکاری کردند و مساجد و حوزه ها را از بین بردند؛ در صورتی که فراموش کردند اولاً، علمای سلفی به هلاکو نامه نوشتند که بیاید؛ ثانیاً، مگر شیعیان در آن زمان چقدر بوده اند؟ و چه قدر توان داشتند. آن ها فقط در بغداد بوده اند؛ ثالثاً، آن ها به یک مسجد و حوزه هم کاری نداشتند. این ها همه به این علت است که خواجه طوسی بعد از انقراض عباسیین کار فرهنگی بسیاری، مانند تاسیس کتابخانه ای با ۴۰۰۰۰ جلد کتاب و تأسیس رصدخانه انجام داد. آن ها او را مورد هجمه قرار می دهند.

أماته الله و اتخذوا صوامعكم فى بيوتكم و عضوا على مثل جمر الغضا و اذكروا الله ذكرا كثيرا فذكره أكبر لو كنتم تعلمون ثم قال و تبنى مدينه يقال لها زورا بين دجله و دجيل و الفرات فلو رأيتموها مشيده بالجص و الأجر مزخرفه بالذهب و الفضة و اللانزورد المستسقى و المرموم و الرخام و أبواب العاج و الأبنوس و الخيم و القباب و الشارات و قد عليت بالساج و العرعر و السنوبر و المشث و شدت بالقصور و توالى ملك بنى الشيصبان أربعة و عشرون ملكا على عدد سنى الملك فيهم السفاح و المقلاص و الجموح و الخدوع و المظفر و المؤنث و النظار و الكبش و الكيسر و المهثور و العيار و المصطلم و المستصعب و الغلام و الرهبانى و الخليع و اليسار و المترف و الكديد و الأكثر و المسرف و الأكلب و الوشيم و الصلام و الغيوق و تعمل القبه الغبراء ذات الغلاه الحمراء و فى عقبها قائم الحق يسفر عن وجهه بين أجنحه الأقاليم بالقمر المضىء بين الكواكب الدريره ألا و إن لخروجه علامات عشره أولها طلوع الكوكب ذى الذنب و يقارب من الجارى و يقع فيه هرج و شغب و تلك علامات الخصب و من العلامه إلیالعلامه عجب فإذا انقضت العلامات.(١)

### شيصبانى كيست؟

باتوجه به اين كه روايت از جهت سند ظاهرا مشكلى نداشته باشد؛ يكى از علامات ظهور امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف "خروج شيصبانى" مى باشد.

از طرفى امام مى فرمايد: أنى لكم بالسفيانى حتى يخرج قبله الشيصبانى؛(٢) سفيانى نخواهد آمد، مگر اين كه قبلش شيصبانى

ص: ١٢١

١- . كفايها لأثر، ص ٢١٤-٢١٦.

٢- . الغيبه، نعمانى، ص ٣٠٢: باب ماجاء فى ذكرالسفيانى. حدثنا أبو سليمان أحمد بن هوذه الباهلى قال: حدثنا إبراهيم بن إسحاق النهاوندى بنهاوند سنه ثلاث و سبعين و مائتين قال: حدثنا أبو محمد عبدالله بن حماد الأنصارى سنه تسع و عشرين و مائتين، عن عمرو بن شمر، عن جابر الجعفى قال: سألت أبا جعفر الباقر عليه السلام عن السفيانى، فقال: و أنى لكم بالسفيانى حتى يخرج قبله الشيصبانى يخرج من أرض كوفان ينبع كما ينبع الماء فيقتل وفدكم فتوقعوا بعد ذلك السفيانى و خروج القائم عليه السلام .



ظهور کند.

سفیانی از علامات حتمی است و در واقع خروج سفیانی معلق شده به خروج شخصی به نام شیصبانی. پس باید بحث مطرح شود؛ زیرا هم سند صحیح است هم شیصبانی (طبق این نص) از علامات حتمیه شمرده شده است.

گویا مرحوم مجلسی روایت را به جای «شیصبانی»، «سفیانی» خوانده که طبعاً به قبول تعدد سفیانی منجر می شود و کسانی که مدعی بودند سفیانی دوتاست، شاید یکی از ادله آن ها همین روایت نعمانی از جابر جعفی باشد. (۱) تنها روایتی که به شیصبانی اشاره دارد، به عنوان علامات ظهور همین روایت است و در کتاب های فریقین روایت دیگری نداریم.

گفته شد شیصبانی را بر بنی العباس تطبیق دادند و گفتیم روایات دیگری داریم به عنوان بنی شیصبان، نه شیصبانی که روایات ظاهراً متعدد است.

### روایت ابی حمزه ثمالی

مرحوم طبرسی در (مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۶۷)، ذیل آیه شریفه (قُلْ أُوْحَىٰ إِلَىٰ أَنَّهُ اسْمٌ مِّنَ الْجِنِّ ...)؛ (۲) می فرماید: آن عده از جن که سخنان پیامبر را استماع کردند، نه نفر بودند. ذیل فرمایش خود، این مطلب را از ابوحمزه ثمالی نقل می کند:

آن نه نفر از جن از طایفه بنی شیصبان بودند. طایفه بنی شیصبان بیشترین تعداد را در بین طوایف جن دارند که سربازان و دار و دسته ابلیس معمولاً از همین طایفه اند. از

ص: ۱۲۲

---

۱- البته در نسخه های موجود شیصبانی است، نه سفیانی.

۲- جن: ۱.

جنی های منطقه نصیبین هستند که منطقه ای در مسیر دمشق است. پیامبر آن ها را دید؛ آن ها به پیامبر ایمان آوردند و پیامبر آن ها را برای تبلیغ دین مبین اسلام به سوی جنی ها فرستاد. (۱) اگر از این نص تلقی روایت کردیم (چون این نص به ابوحمزه منتهی می شود و ابوحمزه (۲) هم نمی فرماید نص از امام است)؛ آن گاه از این نص استفاده می شود که بنی شیصبان جن هستند که مؤمن و غیر مؤمن دارند، و این ها از طوایف پست جن هستند که معمولاً از نیروی پیاده نظام ابلیس به شمار می روند.

### شیصبان و بنی شیصبان

با توجه به این که شیصبانی را به بنی العباس تطبیق داده اند؛ مرحوم مجلسی می فرماید:

چون بنی العباس شریک شیطانند؛ کارها، عملکردها و برخوردهایشان، همدیگر بر خوردهای شیطان است. (۳)

### خطبه اللؤلؤیه (در تطبیق بنی شیصبان بر بنی العباس)

مرحوم مجلسی در بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۸ از مناقب ابن شهر آشوب، و در جلد ۵۲ از کفایه الاثر خطبه ای نقل می کند، تحت عنوان «خطبه اللؤلؤیه»؛ امّا بیش از بیان آن خطبه به نکته مرحوم نوری در مستدرک ج ۱۳، ص ۲۲۶ از شیخ مفید از کتاب روضه می پردازیم که به نقل از ابن ابی عمیر از

ص: ۱۲۳

- ۱- هم تسعه نفر من الجن قال ابوحمزه الثمالی وبلغنا انهم من بنی الشیصبان هم اکثر الجن عددا و هم عامه جلود ابلیس و قیل كانوا سبعة نفر من جن نصیبین رآهم النبی صلی الله علیه و آله فامنوا به و ارسلهم إلی سائر الجن.
- ۲- در مورد شخصیت ابوحمزه، نقل است از امام صادق علیه السلام: وقتی تو را می بینم احساس راحتی می کنم. و قال الفضل بن شاذان، سمعت الثقه یقول سمعت الرضا علیه السلام یقول ابوحمزه الثمالی فی زمانه کسلمان فی زمانه، و ذلک أنه خدم منا أربعة علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و برهه من عصر موسى بن، و یونس فی زمانه کسلمان الفارسی فی زمانه. (رجال الکشی، ص ۴۸۶).
- ۳- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۵۶.

ولید بن صبیح کابلی از امام صادق علیه السلام راجع به بنی شیصان، چنین می گوید:

کسی که نام خود را در لیست بنی شیصان قرار دهد [و کارگزار آن ها باشد] در قیامت محشور می شود؛ در حالی که رویش سیاه است!

البته از این مفصل تر در صفحه ۱۳۱ می باشد:

مگر آن کس که جزء کادر این ها می شود؛ اما این ها را می شناسد و می داند چه می کند و هدفش کمک به مؤمنین است. (۱)

زیرا مؤمنین مورد غضب این ها بودند؛ خصوصاً سادات بنی الزهرا.

داستان محمد بن فرج گویای برخورد استاندار مدینه با بنی هاشم است: آن ها در تنگنای مالی و اقتصادی بودند؛ به طوری که مرحوم مامقانی به نقل از مقاتل الطالیین می گوید:

زن های بنی هاشم لباس ساتر نماز نداشتند؛ هر شش نفر با یک لباس به نوبت نماز می خواندند! اگر کسی به این ها کمک می کرد؛ بنی شیصان آن قدر شلاقه او می زدند تا به حد مرگ برسد. (۲)

سیاست این بود که اهل بیت گرسنه باشند و جوانانشان فراری. اما الآن در بعض مجلات از عباسیان و امویان دفاع می کنند، برای این ها اشک می ریزند و از آن ها تجلیل می کنند!

خلاصه این که: امام باقر علیه السلام فرمود:

چه طور ظهور کند سفیانی، در حالی که هنوز شیصانی نیامده است؟!

ظاهر روایت امام صادق نیز از بنی شیصان به حکومت بنی العباس که

ص: ۱۲۴

---

۱- . وَ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ صَبِيحِ الْكَابِلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَنْ سَوَّدَ اسْمَهُ فِي دِيْوَانِ بَنِي شَيْصَةَ بَانَ حَشْرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُسَوِّدًا وَجْهَهُ إِلَّا مَنْ دَخَلَ فِي أَمْرِهِمْ عَلَى مَعْرِفِهِ وَ بَصَرِهِ وَ يَنْوِي الْإِحْسَانَ إِلَى أَهْلِ وَّلَايَتِهِ. (مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۳۱-۳۹- باب جواز الولاية من قبل الجائر).

۲- . تنقيح المقال، ج ۳، ص ۱۲۸ (چاپ سنگی)، شرح حال محمد بن سنان.

دوران معاصر اهل بیت بودند؛ اشاره دارد.

### روایت لؤلؤیه مرحوم مجلسی از مناقب ابن شهر آشوب، خطبه لؤلؤیه را چنین نقل می کند:

روایت لؤلؤیه (۱) مرحوم مجلسی از مناقب ابن شهر آشوب، خطبه لؤلؤیه را چنین نقل می کند:

الا وانی ظاعن عن قریب...؛ به زودی می روم و شما منتظر فتنه های شجره ملعونه باشید این ها بساط کسری [وهرقل] را به پا می کنند....

مسلم بن عقیل در جریان دستگیری خود فرمود: ما آمده بودیم بساط شاهنشاهی و طاغوتی را براندازیم. امام فرمود:

به زودی گرفتار بنی امیه می شوید؛ تفتل، «تفتل»، مملکه بنی العباس بالروع و الیاس؛ به ترس و ناامیدی گرفتار می گردید.

اگر نبود روایات اهل بیت، شیعه بریده بود چون امویان و نواصب خیلی

ص: ۱۲۵

۱- . وَ ذَكَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خُطْبَتِهِ اللَّوْلُؤِيَّةِ أَلَا وَ إِنِّي ظَاعِنٌ عَنْ قَرِيبٍ وَ مُنْطَلِقٌ لِّلْمَغِيبِ فَارْهَبُوا الْفِتْنَةَ الْأُمَوِيَّةَ وَ الْمَمْلَكَةَ الْكَسْرَوِيَّةَ وَ مِنْهَا فَكَمْ مِنْ مَلَا حِمٍّ وَ بَلَاءٍ مُتْرَا كِمٍ تَقْتُلُ [تَفْتَلُ] مَمْلَكَةَ بَنِي الْعَبَّاسِ بِالرُّوْعِ وَ الْيَاسِ وَ تُبْنِي لَهُمْ مَدِينَةً يُقَالُ لَهَا الزُّورَاءُ بَيْنَ دِجْلَةَ وَ دُجَيْلٍ ثُمَّ وَصَفَهَا ثُمَّ قَالَ فَتَوَالَتْ فِيهَا مُلُوكٌ بَنِي شَيْبَةَ بَانَ أَرْبَعَهُ وَ عِشْرُونَ مَلِكًا عَلَى عِدَدِ سِنِي الْكَيْدِ فَأَوْلُهُمُ السَّفَاحُ وَ الْبِقْلَاصُ وَ الْجَمُوحُ وَ الْمَجْرُوحُ وَ فِي رِوَايِهِ الْمَخْدُوعُ وَ الْمُظْفَرُ وَ الْمُؤَنَّثُ وَ النَّظَّارُ وَ الْكَبِشُ وَ الْمُتَهَوَّرُ وَ الْمُسْتَضْعَبُ وَ الْمُسْتَضْعَفُ وَ الْعَلَامُ وَ الْمُخْتِطَفُ وَ الْعَلَامُ الزُّوَا تِدِي وَ الْمُتْرَفُ وَ الْكَيْدُ وَ الْأَكْمَدُ وَ فِي رِوَايِهِ وَ الْأَكْتَبُ وَ الْأَكْلَبُ وَ الْمُشْرِفُ وَ الْوَشِيمُ وَ الصَّلَامُ وَ الْعُنُونُ وَ فِي رِوَايِهِ وَ الرِّكَازُ وَ الْعَيْنُوقُ ثُمَّ الْفِتْنَةُ الْحَمْرَاءُ وَ الْقِلَادَةُ الْغُبْرَاءُ فِي عَقِبِهَا قَائِمُ الْحَقِّ وَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْخُطْبَةِ الْغُرَاءُ وَيَلُّ لِأَهْلِ الْمَارِضِ إِذَا دُعِيَ عَلَى مَنَابِرِهِمْ بِاسْمِ الْمُلتَجِي وَ الْمُسْتَكْفِي وَ لَمَّا يَعْرِفِ الْمُلتَجِي فِي أَلْقَابِهِمْ وَ لَكِنْ لَمَّا بَيْنَا صَفَتَهُمْ وَ حِذْنَا الْمُلقَبَ بِالْمُتَقِي الَّذِي التَّجَأَ إِلَى بَنِي حَمْدَانَ ثُمَّ يَذْكُرُ الرَّجُلَ مِنْ رَيْبَعِهِ الَّذِي قَالَ فِي أَوَّلِ اسْمِهِ سَيْنٌ وَ مِيمٌ وَ يَعْقُبُ بِرَجُلٍ فِي اسْمِهِ دَالٌ وَ قَافٌ ثُمَّ يَذْكُرُ صِفَتَهُ وَ صِفَةَ مُلْكِهِ وَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ إِنَّ مِنْهُمْ الْعَلَامَ الْأَصْفَرَ السَّاقِينَ اسْمُهُ أَحْمَدُ وَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَنَادِي مُنَادِي الْجَرْحِي عَلَى الْقَتْلَى وَ دَفَنِ الرَّجَالِ وَ غَلَبِهِ الْهِنْدُ عَلَى السِّنْدِ وَ غَلَبِهِ الْقُفْصِ عَلَى السَّعِيرِ وَ غَلَبِهِ الْقَيْطِ عَلَى أَطْرَافِ مِصْرَ وَ غَلَبِهِ أَنْدُلُسَ عَلَى أَطْرَافِ إِفْرِيقِيَّةِ وَ غَلَبِهِ الْحَبَشَةَ عَلَى الْيَمَنِ وَ غَلَبَهُ التُّرُكُ عَلَى خُرَاسَانَ وَ غَلَبَهُ الرُّومُ عَلَى الشَّامِ وَ غَلَبَهُ أَهْلُ إِزْمِينِيَّةَ عَلَى إِزْمِينِيَّةِ وَ صَرَخَ الصَّارِخُ بِالْعِرَاقِ هُتَكَ الْحِجَابُ وَ افْتَضَّتِ الْعُدْرَاءُ وَ ظَهَرَ عِلْمُ اللَّعِينِ الدَّجَالِ ثُمَّ ذَكَرَ خُرُوجَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . (بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۳۱۸، باب ۱۱۴).

قوی بودند و پایتخت را به زوراء می بردند (بین دجله و دجیل)؛ امام بعد اسم حکام را بردند و فرمودند: «فتوالت فیها ملوک بنی شیصان...».

شاهد بحث ما بنی شیصان است و این که امام فرمودند: «من سوّد اسمہ فی دیوان بنی شیصان...». معلوم می شود حکومت معاصر بوده است. مرحوم ابن شهر آشوب به طور قاطع می فرماید: این خطبه از امیرمؤمنان است، هر چند در نهج البلاغه نیامده است؛ زیرا نهج البلاغه فقط خطبه هایی را که جنبه بلاغیداشته، نقل می کند. البته اشکالی به سند هست که مرحوم آقابزرگ تهرانی به آن اشاره ای دارد و بعد آن را دفع می کند.

ما از این خطبه استفاده می کنیم که در روایات عبارت «بنی شیصان» آمده و بر بنی العباس تطبیق داده شده است.

ص: ۱۲۶

روایت علی بن مهزیار(۱) روایت را مرحوم صدوق در کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۵ نقل می کند که به جریان علی بن مهزیار مربوط است و از جمله روایاتی است که معرکه آراست: آیا علی بن مهزیار است یا شخص دیگری؟ ثقه است، یانه...

اما روایت: «حدثنا علی بن موسی» تا می رسد به «قال وجدت فی کتاب أبی»

ص: ۱۲۷

۱- حدثنا ابوالحسن علی بن موسی بن أحمد بن إبراهيم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام قال وجدت فی کتاب أبی رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن أحمد الطوال عن أبیه عن الحسن بن علی الطبری عن أبی جعفر محمد بن الحسن بن علی بن إبراهيم بن مهزیار قال سمعت أبی يقول سمعت جدی علی بن إبراهيم بن مهزیار يقول كنت نائما فی مرقدی إذ رأیت فی ما یرى النائم قائلا يقول لی حج فإنک تلقى صاحب زمانک قال علی بن إبراهيم فاتبعت و أنا فرح مسرور فما زلت فی الصلاه حتى انفجر عمود الصبح و فرغت من صلاتی و خرجت أسأل عن الحاج فوجدت فرقه تريد الخروج فبادرت مع أول من خرج فما زلت كذلك حتى خرجوا و خرجت بخروجهم...فسلمت علیه و رد علی السلام و لمحتة فرأیت وجهه مثل فلقه قمر لا بالخرق و لا بالبزق و لا بالطویل الشامخ و لا بالقصیر اللاصق ممدود القامه صلت الجبین أزج الحاجین أدعج العینین أفتی الأنف سهل الخدین علی خده الأيمن خال فلما أن بصرت به حار عقلی فی نعته و صفته فقال لی یا ابن مهزیار کیف خلفت إخوانک فی العراق قلت فی ضنک عیش و هناه قد تواترت علیهم سیوف بنی الشیصبان فقال قاتلهم الله أنى یؤفکون کأنى بالقوم قد قتلوا فی دیارهم و أخذهم أمر ربهم لیلا و نهارا فقلت متى یکون ذلك یا ابن رسول الله قال إذا حیل بینکم و بین سبیل الکعبه بأقوام لا- خلاق لهم و الله و رسوله منهم براء و ظهرت الحمرة فی السماء ثلاثا فیها أعمده كأعمده اللجین تتلألأ نورا و یرج السروسی من أرمینیه و آذربيجان یرید وراء الری الجبل الأسود المتلاحم بالجبل الأ-حمر لزیق جبل طالقان فیکون بینه و بین المروزى وقعه صیلمانیه یشیب فیها الصغیر و یهرم منها الکبیر و یرى القتل بینهما فعندها توقعوا خروجهم إلى الزوراء فلا یلبث بها حتى یوافی باهات ثم یوافی واسط العراق فقیم بها سنه أو دونها ثم یرج إلى کوفان فیکون بینهم وقعه من النجف إلى الحیره إلى الغری وقعه شدیده تذهل منها العقول فعندها یکون بوار الفتنین و علی الله حصاد الباقین ثم تلا- قوله تعالى بسم الله الرحمن الرحیم أتاها أمرنا لیلا أو نهاراً فَجَعَلْنَاهَا حَصِیْدًا كَأَنَّ لَمْ تَعْنُ بِالْأَمْسِ فقلت سیدی یا ابن رسول الله ما الأمر قال نحن أمر الله و جنوده قلت سیدی یا ابن رسول الله حان الوقت قال اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ. (کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۵-۴۳- باب ذکر من شاهد القائم علیه السلام و رآه).

تا «حدثنا محمد بن احمد الطوال عن أبيه حسن بن علي طبري عن ابي جعفر محمد بن علي بن مهزيار قال سمعت ابي يقول...».

این روایت چهار نقل دارد که هم سندها مختلفند هم متن آن ها. لذا هم مرحوم خوئی اشکال گرفته اند، و هم مرحوم تستری در «الاجبار الدخیله» و در قاموس؛ ولی ما به این اشکالات در کتاب «تا ظهور» جواب دادیم و روایت را پذیرفتیم. فقط یک اشکال متنی دارد که آن را باید حل کنیم. روایت چنین است: کنت نائما فی مرقدی؛ خواب بودم، در خواب کسی گفت: «حج فی هذه السنه فانک تلقی صاحب زمانک؛ امسال به حج برو؛ به درستی که امام زمان را ملاقات می کنی» بیدار شدم؛ در حالی که خیلی خوشحال بودم؛ دیگر نخواستیم تا فجر طالع شد. صبح دنبال کاروان بودم که دیدم عده ای قصد مکه دارند. با اولین گروه همراه شدم تا رسیدم به کوفه (ظاهرا مبدأ او اهواز بودهاست). جریان مفصل است و ظاهرا به ملاقات موفق می شود. فقال: «یا بن مهزیار کیف خلفت اخوانک فی العراق؟؛ وضعیت دوستانت در عراق چگونه است؟ حکومت با آن ها چگونه برخورد می کند؟ گفتم: «فی صنک عیش وهناه»<sup>(۱)</sup> شرایط سختی دارند» «قد تواترت علیهم سیوف بنی الشیصان؛ الآن زیر فشار و اسلحه بنی شیصان هستند». شاهد بنی شیصان است.

ممکن است گفته شود ظاهرا روایت اشاره به آینده دارد و مربوط به وضع حال نیست.

جواب: امام از وضعیت آینده سؤال نمی کند، بلکه از وضعیت حال می پرسد. علی بن مهزیار وضعیت زمان خود را بیان کرد که شیعه عراق در منتهای سختی است. امام که فرمود: «قاتلهم الله!»؛ چه کسانی را نفرین کرد؟ کسانی را که شیعه را در سختی قرار دادند. سؤال من این است که در دوران علی بن مهزیار و غیبت امام عصر، در عراق چه کسانی حاکم بودند؟

ص: ۱۲۸

---

۱- . هناه به بیان مرحوم مجلسی (الشورور والفساد والشدائد العظام) می باشد.

بنی العباس بودند که امام از آن ها به بنی شیبان تعبیر می کند. پس طبق روایات، تطبیق بنی شیبان بر بنی العباس تطبیق دوری نیست. شیبانی که در روایت امام باقر علیه السلام بود، باید حمل شود بر بنی العباس. دوران امام باقر علیه السلام دوران بنی العباس نبود؛ بلکه اواخر دوران حکومت بنی امیه (شجره ملعونه) بود.

در ادامه روایت ابن مهزیار ملاحظه می شود که امام فرمود: «قد قتلوا فی دیارهم؛ در خانه هایشان به قتل می رسند...».

تاریخ مستنصر عباسی را ببینید! آن ها با تمام جنایاتی که داشتند، خود را به عنوان امیرالمؤمنین و خلیفه مسلمین معرفی می کردند و کسی کم ترین اعتراضی را جرأت نداشت. می گفتند اگر خلیفه را به قتل برسانی، آسمان به زمین می آید! مثلاً مستنصر عباسی را دستگیر کردند؛ وقتی می خواستند او را بکشند، حرفشان این بود که اگر او را بکشید، آسمان به زمین می آید! می گویند: خواجه طرحی را داد، که او را نکشید، بلکه در نمد پیچید و نمد مالش کنید و در همان حال به آسمان هم نگاه کنید که اگر آسمان خواست به زمین بیاید، دست نگهدارید! لذا از خواجه خیلی ناراحتند. ما به خواجه می گوئیم: «نصیرالمله والدین»؛ اما سلفی ها مثل ذهبی و ابن تیمیه و وهابیان امروز به خواجه می گویند: «نصیرالشرك والكفر» و دیگر حرفی نیست که به او نزنند. این ها در برابر مختار هم موضع می گیرند؛ گویا هرکس با ظالم روبه رو می شود محکوم است و مقصر! مستنصر عباسی آخری ایشان بود (۶۵۶ هـ-ق).

ادامه روایت ابن مهزیار گفتم:

متی یكون ذلک؛ پایان بنی شیبان چه موقع است؟ امام فرمود: وقتی اقوامی که بد اخلاق و بدجنس هستند. اجازه ندهند به حج بروید. آن هایی که خدا و پیامبر از آن ها بری است، و سه روز در آسمان سرخی نمایان می شود....



نکته اول: روایت علی بن مهزیار قطع نظر از سند، اشاره دارد به سیوف بنی شیصبان، یعنی عباسیون؛ و امام که فرمودند: «قاتلهم الله» اشاره به حکومت و حاکمیت آن روز داشته است و راویهم که سؤال می‌کند: این‌ها چه زمانی نابود می‌شود؟ امام علاماتی بیان می‌کند: «اذا حیل بینکم و بین سیبل الکعبه؛ (۱) وقتی از رفتن حج برای شما مانع ایجاد شود؛ ظهر الحمره؛ سرخی در آسمان به مدت سه روز پدید آید» و بعد اشاره کردند به خروج شروسی از ارمنستان و آذربایجان به مقصد ری. آن روز تهران وجود نداشته، بلکه ری وجود داشته است. بعد می‌فرماید: در ری درگیری شدید رخ می‌دهد (صیلمانیه) (۲) شدت درگیری به حدی است که از عمق فاجعه، کوچک‌ها پیر می‌شوند. بعد درگیری ری و کشتار به طرف بغداد کشیده می‌شود. (۳)

این روایت ظاهراً أدله کسانی است که می‌گویند: عباسیین دوباره به سر کار می‌آیند؛ (۴)

چون به این معنا قائل است که آمدن عباسیین بعد از فروپاشی حکومتشان است و از معاصرین نیز به این نکته قائل هستند و أدله ای هم دارند؛ ولی خصوص این روایت دلیل نیست. در این زمینه به موقع بحث خواهیم کرد.

بحث در این است که علامات حتمی چند تا و کدام هستند؟ آنچه سر زبان‌ها است سفیانی، صحیه آسمانی، یمانی، خسف پیدا و قتل نفس زکیه است. در بعض روایات چهار مورد و در بعض روایات پنج علامتند؛ اما در روایات این حصر نیست و علامات حتمی بیش از این‌هاست. یکی از

ص: ۱۳۰

- 
- ۱- . شاید اشاره به جریان قرامطه باشد.
  - ۲- . بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۵.
  - ۳- . استاد در جواب یکی از دانش پژوهان می‌فرماید: روایات متعدد داریم که زوراء، بغداد است، نه تهران. اگر باشد مزوره است، از تهران به مُزَوْرَه تعبیر شده است.
  - ۴- . قبلاً نظر خود ما هم همین بود.

علامات روی کار آمدن عباسی هاست، و از علامات دیگر زوالعباسی هاست که در بعض روایات به شیصبانی از آن ها تعبیر شده است. در این جا این علاماتی که نقل شده: «متی یکون ذلک»؟ از امام سؤال می کند که امنیت از عباسیین و سردمداران آن ها کی سلب می شود و کی چه زمانی در خانه هاشان امنیت نخواهد داشت و آن ها را خواهند کشت؟

امام علاماتی بیان می کند. مرحوم مجلسی می فرماید: احتمالاً این «متی یکون ذلک» سوال از علامات قیام و علامات خروج بوده باشد؛ لذا امام به عنوان علامات قیام بیان فرموده است. بنابراین علامه مجلسی می فرماید: «و لو کان سؤالاً عن انقراض بنی العباس». در واقع چون انقراض عباسیون یکی از علامات ظهور امام زمان علیه السلام است (و لو با فاصله)؛<sup>(۱)</sup>

پس علامه مجلسی می فرماید:

هرچند سؤال از انقراض عباسیون است؛ با توجه به این که غرض اصلی علی بن مهزیار سؤال از ظهور امام زمان و علامات ظهور است؛ لذا حضرت مهدی علیه السلام در مقام جواب، نکاتی را فرمودند که علامات ظهور امام زمان است.

پس روایت به روی کار آمدن مجدد بنی العباس ارتباطی ندارد.

نکته دیگر در مورد اسامی مندرج در این روایت و چند روایت دیگر است که مختلفند. لذا علامه مجلسی می فرماید: «تفاوت در اسم ها ناشی از اشتباه از روایت است».

برمی گردیم به بحث:

در بحث این که آیا سفیانی از علامات است یا نه؛ و در صورت علامت بودن حتمی است یا نه؛ برخوردیم به یک روایت که اشاره داشت به ظهور شخص یا جریانی قبل از سفیانی، بدان معنا که تا این شخص یا جریان ظهور نکند، سفیانی ظاهر نمی شود. با توجه به علامت بودن سفیانی؛ پس شیصبانی

ص: ۱۳۱

---

۱- . انقراض آن ها سال ۶۵۶هـ.ق بود، و لازم نیست علامت همراه او (نزدیک ظهور) باشد.

هم باید یکی از علامات باشد. حالا اگر سفیانی حتمی باشد، باید شیصانی هم حتمی باشد.

### نتیجه کلام تا این جا

ما روایت را پذیرفتیم، نه به عنوان موثقه و نه به عنوان این که تمام روایات ثقه باشند؛ بلکه از این زوایه پذیرفتیم که مشکل سندی ندارد؛ سپس در دلالت آن بحث کردیم و به این نتیجه رسیدیم که شیصانی همان بنی عباس هستند؛ بلکه اصل در شیصان همان جن است که بدترین طوایف جن هستند. نیز در بعض روایات به عنوان شیطان آمده که شیطان هم از جن است. این که چرا از بنی عباس به شیصان تعبیر کرده اند؛ بدان دلیل است که این ها شریک شیطانند و کارهایشان همچون کارهای شیطان است.

### تحقیقی درباره احمد بن هویزه

یکی از فضلا ایراد کردند که روایت سند مشکل دارد. باید گفت اگر روایت مشکل دارد، آن گاه یکی از علامات کم می شود. ایشان ایراد گرفتند به ابراهیم بن اسحاق نهاوندی؛ اما قبل از ایشان در احمد بن هودّه اشکال کنید که یکی از مشایخ نعمانی است.

مرحوم آقای خوبی، نه در شرح حال احمد بن هودّه؛ بلکه در شرح حال ابراهیم بن اسحاق یک کلمه می فرماید که این آقا(احمد بن هودّه) مهمل است. آیا می توانیم ایشان را از مجهول بودن و ضعف بیرون آوریم؟

مرحوم مامقانی امامی بودنش را درست می کند: «کونه امامياً، من ذکر الشیخ له من غیر تعرض لمذهبه»<sup>(۱)</sup>. شیخ طوسی در رجالشان متعرض ایشان می شوند و نمی فرمایند مذهبش چیست. اگر مذهبش مشکل داشت و غیر شیعی بود، ذکر می کردند. از این که اشاره نکردند؛ شیعی است؛ اما مشکل

ص: ۱۳۲

---

۱- . تنقیح المقال، ج ۸، ص ۱۸۶.

حل نشد؛ زیرا امامی غیر عادل هم داریم؛ اما حسن بودن او را از کجا اثبات کنیم؟ مبنای مرحوم مامقانی این است که شخص اگر برای معاریف و افراد ثقه شیخ اجازه باشد، خودش هم موثق می شود، یا بالاخره حسن است: «یوجب عَدَّهُ مِنَ الْحِسان».

پس روایت احمد بن هوزه به اعتبار ایشان حسن است؛ چون شیخ اجازه مرحوم نعمانی؛ اما چرا مرحوم مجلسی اصلاً به ایشان اشاره ای نکرده است، نمی دانیم. می فرماید: «و اهمال الفاضل المجلسی إیاه فی الوجیره لا أراه له وجهاً، وجهی برای آن نمی بینم»؛ پس مامقانی می فرماید: حسن است.

ولد مرحوم مامقانی محکم تر وارد می شود: همان مبنای پدر را می پذیرد و طبق مبنای پدر، ایشان را تقویت می کند.

می فرماید: دو شخصیت؛ یکی نعمانی و یکی تلعبری (هارون بن موسی) بارها از این آقا نقل می کنند. آقای تلعبری فرد معمولی نیست. شیخ طوسی و صفه: «بأنه جلیل القدر عظیم المنزله واسع الروایه عديم النظير ثقه». این آقای بی نظیر از احمد بن هوزه نقل می کند. پس روایت شیصبانی را که از علامات حتمی امام زمان است، احمد بن هوزه ای نقل می کند که آقای هارون بن موسی تلعبری ثقه، از او نقل می کند. لذا این مشکل نیست

آقای نجاشی از هارون بن موسی چنین تعبیر می کند: «وجها فی اصحابنا ثقه، معتمد، لا یطعن علیه».(۱)

او سرآمد شیعه است. آیا می شود چنین کسی از فرد معمولی یا ضعیف نقل کند؟ و دیگر این که «شیخوخته لمثل النعمانی». نعمانی را هم دست کم نگیرید. مرحوم نجاشی وقتی به مرحوم نعمانی می رسد، می فرماید: «شیخ من اصحابنا عظیم القدر شریف المنزله صحیح العقیده و کثیر الحدیث». این دو (نعمانی و تلعبری) از احمد بن هوزه نقل می کنند. ولد مامقانی می گوید: نقل این دو از احمد بن هوزه: «تجعل المترجم فی صفوف الحسان اقلًا» ۱ لا اقل

ص: ۱۳۳

حسن است. این حرف به نظر ما قابل پذیرش است و به نظر می‌رسد، روایت از جهت احمد بن هوده مشکل ندارد.

### اما ابراهیم بن اسحاق نهاوندی

مامقانی در جلد ۳، ص ۲۸۶ راجع به ایشان بحث مشروحی مطرح می‌کند که واقعا محل تأمل است؛ زیرا مرحوم شیخ طوسی ایشان را تضعیف می‌کند: «کان ضعیفاً فی حدیثه، متهما فی دینه؛ در احادیث ضعیف است، در اعتقاد مشکل دارد». این روایت شیصبان را ایشان نقل می‌کند و بعد می‌فرماید: «صنّف کتابا: کتاب الصیام، کتاب المتعه، کتاب الدواجن [پرنده ها]، کتابجواهرالاسرار کتاب الانوار، کتاب الغیبه [راجع به امام زمان]، کتاب مقتل الحسین». شیخ به همه کتاب‌ها اشراف دارد. نکته مهم این است که «صنف کتابا جمیعها قریبا من السداد؛ کتاب‌هایی که دارد محکم است.» و مشکلی ندارد. این مطلب را در کتاب غیبت نقل می‌کند. مرحوم نجاشی نیز می‌گوید: «ایشان ضعیف است؛ کان ضعیفاً فی حدیثه».<sup>(۱)</sup> مرحوم شیخ در کتاب رجال تضعیفش می‌کند. ابن غضائری می‌گوید: «فی حدیثه ضعف و فی مذهبه ارتفاع؛ مشکل عقیدتی دارد، احادیثش دارای مشکل است».

### در معنای متهوم یا متهما فی دینه

متأسفانه گاهی اوقات، ما روایت خود را به صرف برجسب غلو از رده خارج می‌کنیم. همین که چند فضیلت یا کرامت نقل می‌کند، به او برجسب غالی می‌زنند.<sup>(۲)</sup>

این «متهوم یا متهما فی دینه» اشاره به غلو است. آقای ابن غضائری نیز می‌گوید: «فی حدیثه ضعف و فی مذهبه ارتفاع». ارتفاع اشاره به غلو دارد و اما آیا با برخی مطالب که مرحوم وحید بهبهانی نقل می‌کند و

ص: ۱۳۴

---

۱- . تنقیح المقال ۸: ۱۸۶.

۲- . خدا رحمت کند آیت الله اراکی را در رساله شان می‌فرمودند: اصلاً کسی که روایات را نگاه کند، می‌بیند که بند بند روایات، سطر سطر روایات حکایت از ولایت تکوینی ائمه اطهار دارد.

خودش هم می فرماید این مطالب به عنوان مؤید است؛ می توانیم این شخص را تقویت کنیم؛ در حالی که سه تضعیف دارد؟  
(۱) اگر توانستیم این شخصیت را تقویت کنیم، به علامات حتمی ظهور امام زمان یک علامت اضافه می شود و آن مسئله شیصانی است. اما اگر نتوانستیم این شخص را توثیق کنیم، یا لا اقل روایت به اعتبار او معتبره شود؛ این روایت از رده خارج می شود و دیگر نیازی نداریم در شیصانی به عنوان علامت بحث کنیم. (۲)

سؤال: اگر مشکل غلو حل شود، آیا مشکل رفع می شود؟ نه؛ زیرا دو علت برایش نقل کرده اند: ۱. فی حدیثه ضعف ۲. فی مذهب ارتفاع.

اما وحید بهبهانی: (۲) ایشان نیز از چند طریق وارد می شود: طریق اول، ترخیص قاسم بن محمد همدانی است که ایشان را از شخصیت های بزرگ بود. ایشان اجازه داد به علی بن حاتم که از این آقا (ابراهیم بن اسحاق) نقل کند. این یک مؤید کسی که مشکل پسند است و در نقل روایت خیلی دقیق است و از هر کسی نقل نمی کند؛ به شاگردش می گوید از این آقا نقل کن: «فیکون فیه شهاده علی الاعتماد به؛ این شهادت است که این آقا مورد اعتماد است».

مؤید ۲: «یؤیده کثره الروایه عنه» روایت ابراهیم بن اسحاق متعدد است؛ در

ص: ۱۳۵

۱- ما کتاب ابن غضائری را قبول نداریم. البته خودش از شخصیت های بزرگ شیعه است؛ اما نجاشی و شیخ ایشان را تضعیف کرده اند.

۲- بله، تعبیر سفیانی آمده، در مورد سفیانی ده ها روایت آمده. لذا تضعیف این روایت به علامت سفیانی خللی وارد نمی کند؛ چون روایت از حد استفاضه هم گذشته، شاید به تواتر برسد و این ما را از بحث سندی مستغنی می سازد. مبنای آقای خوئی است که دو سه جا آن را مطرح کردند: یکی در ترجمه ابن عباس است و یکی در ترجمه عمرو بن حمق (اگر اشتباه نکنم) و دیگری در ترجمه زید شهید است (ظاهراً).

۳- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۸۵.

مؤید ۳: روایت صفار و علی بن ابی شبل از ایشان، تأییدی است بر ابراهیم اسحاق. این دو از این آقا نقل می کنند.

آقای بهبهانی: «ربما كان تضعيفهم من جهة ايراده الاحاديث التي عندهم أنها تدل على الغلو و لذا اتهموه في دينه».

شاید يك مشکل بیش تر نبوده است؛ چون احادیثی نقل می کند که در آن ها غلو است؛ اما اگر ما احادیث غلو را مطرح کردیم و گفتیم روایات کرامات و معجزات را غلو می نامند، آن گاه این شخص مبرا می شود و مشکل نخواهد داشت؛ لذا او را به غلو متهم کرده اند؛ اما آقای بهبهانی ایشان را می پذیرد؛ می فرماید: (۲) «احمد بن محمد بن عیسی مشکل پسند؛ کسی که هر کسی را در قم تحمل نمی کرد و هر راوی را تحمل نمی کرد. این آقا چند نفر را از قم بیرون کردند و گفتند: شما از ضعیف نقل می کنید. - این آقا از ابن محبوب و از ابن مغیره و از حسن بن خزاز نقل نمی کند، ولی از ابراهیم بن اسحاق نقل می کند؛ این نیز مؤیدی است بر اعتبار این شخص. آقای مامقانی می فرماید:

این شواهدی که فرمودید، نوع مدح و وثوق؛ بالأخره آن را توثیق می کند؛ اما اذا لم يعلم حال الرجل؛ اگر ندانیم کیست؛ اما بعد التضعيف مثل الشيخ و النجاشی و العلامة فلا نتیجه لامثال ذلك؛ بعد این که بزرگان تضعیفش کردند؛ که این اجتهاد در برابر نص می شود و اصل در برابر دلیل؛ و الاصل

ص: ۱۳۶

---

۱- بر مبنای ما، کثرت روایت اگر دلیل نباشد، مؤید است بر اعتبار راوی. مقدمه کتاب اربعه (مقدمه کافی، مقدمه فقیه) را ببیند؛ می گویند: حجت است بین ما و خدا؛ آن گاه از یک ضعیف ۳۰ روایت نقل کنند.

۲- علی انه سیجئ فی احمد بن محمد بن عیسی أنه روی عنه مع کثره غمزه فی الروایات... و لم یرو عن ابن محبوب و ابن المغیره و الحسن بن خراز. (تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۷۸).

## نتیجه بحث

«غایه ماهناک: دعوی کون الرجل مشتبہ الحال لا کونه موثوقاً به». بله چون روایت متعه و نفی و تبعید ابوذر را نقل می کند (که با حکومت عثمانی ها مخالف باشد) از آن استفاده شیعه بودن می شود. «یستفاد مدحه» ممدوح است و جزء افراد حسان است و بالاخره اگر توانستیم حُسن این دو (احمد بن هودّه و ابراهیم بن اسحاق) را ثابت کنیم، روایت معتبر است. البته از طرفی که مرحوم بهبهانی فرموده و روایت مشکل سندی ندارد، نه این که این روایت صحیح یا موثق باشد. روایت بالاخره حسنه می شود و معتبر.

## نکته هشتم: نزول عیسی علیه السلام

### اشاره

بحث در مورد سفیانی و شرح روایات مرتبط با او بود. در محتوای روایات نزول حضرت عیسی علیه السلام مطرح شده است که مناسب است به آن اشاره کنیم. سؤال این است که نزول و ملحق شدن حضرت عیسی علیه السلام به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در کجاست؟

در کتاب های عامه معروف شده «صلاه در بیت المقدس» است. مرحوم مجلسی اول نیز بر این باور است. اما این نظر که بامعروف و مشهور مخالف است، موجب اعجاب خیلی ها شد؛ زیرا ایشان محقق بزرگی هستند، حتما حرف ایشان دلیل روایی دارد. تمام ۷ جلد معجم الاحادیث امام المهدی را دیدیم به این نتیجه رسیدیم که آنچه در روایات خاصه آمده، اصل نزول و اقتدا هست؛ اما (نزول و نماز در بیت المقدس) را پیدا نکردیم و در روایات عامه، مثل روایات کعب الاحبار و یا در فتن ابن حماد، بیت المقدس آمده است. در روایات خاصه «نزوله حاجا او معتمرا» و «یصلی الجمعه» آمده و چون روز ظهور نیز جمعه است، احتمال ظهور حضرت، هم زمان با نماز در پشت سر حضرت بعید نیست و بر اساس روایات خاصه می توان گفت لحظه

ص: ۱۳۷



نزول در مکه است.

شاید دلیل بیان بیت المقدس جریانی باشد برای عَلم کردن آن جا در مقابل کعبه. مثلاً بعضی از صحابه رسول خدا یا تابعین می گویند کعبه روزی چند بار برای بیت المقدس سجده می کند! امام جواب داد: «كذبت و كذب؛ هم تو دروغ می گویی و هم راوی دروغ می گوید»<sup>(۱)</sup>.

اگر گفته شود آیا حضرت عیسی علیه السلام برای سرکوب یهودیان و مسیحیان به بیت المقدس نمی رود؛ در جواب باید گفت ما منکر ورود ایشان به بیت المقدس و یا ورود حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به بیت المقدس نیستیم. امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در مکه ظهور می کند و بعد به مدینه و سپس به عراق می رود و در ادامه برای سرکوب یهودیان به بیت المقدس می رود. چرا حضرت عیسی علیه السلام در آخر ملحق شود؟ این موضوع در روایات جالب توجه است. در اکثر روایات اصل نزول و اقتدا است و اما محل و زمان الحاق نیامده است.

۱. از جمله روایات، روایت امام باقر علیه السلام است:

حدثنا محمد بن محمد بن عصام رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن يعقوب الكليني قال حدثنا القاسم بن العلاء قال حدثني إسماعيل بن علي القزويني قال حدثني علي بن إسماعيل عن عاصم بن حميد الحناط عن محمد بن مسلم الثقفي قال سمعت أبا جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام يقول القائم منا منصور بالرعب مؤيد بالنصر تطوى له الأرض و تظهر له الكنوز يبلغ سلطانه المشرق و المغرب و يظهر الله عز و جل به دينه على الدين كله و لو كره المشركون فلا يبقى في الأرض خراب إلا قد عمر و ينزل روح الله عيسى ابن مريم عليه السلام فيصلى خلفه<sup>(۲)</sup>.

در روایتی سوال از «دابها الارض» شده است؛ امام فرمودند: هنگامی که حضرت

ص: ۱۳۸

---

۱- «عاصم بن عمر فقال لابي جعفر عليه السلام: إن كعب الاحبار كان يقول: إن الكعبة تسجد لبیت المقدس في كل غداة، فقال أبو جعفر عليه السلام: فما تقول فيما قال كعب؟ فقال: صدق، القول ما قال كعب فقال أبو جعفر عليه السلام: كذبت و كذب كعب الاحبار معك و غضب». (كافي، ج ۴، ص ۲۳۹-أنظر قاموس الرجال، ج ۵، ص ۵۹۸ و ج ۸، ص ۵۷۶).

۲- . معجم احاديث الإمام المهدي، ج ۷، ص ۲۶۱. اولین منبع اثبات الرجعه فضل بن شاذان است که در دسترس نیست و سپس کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۳۱.

عیسی علیه السلام مشغول طواف است.

۲. عن حذیفه بن یمان و فیہ ذکر الدابہ قلت: یا رسول اللہ و من این تخرج؟ قال: من اعظم المساجد حرمه علی اللہ بینما عیسی یطوف بالبیت و معہ المسلمون... تحریک القنديل و ینشق الصفا مما یلی المسعی و تخرج الدابہ من الصفا اول ما یدو... (۱)

### بررسی سندی

حذیفه بن یمان هم از نظر ما معتبر است و هم از نظر اهل سنت. ذهبی آورده که حذیفه اتفاقات تاقیامت را می دانسته است: «کان یعلم بین یدی الساعه» و اهل سنت نیز این مطلب را مکرر نقل کرده اند. پس ذهبی معتقد است: حذیفه علم غیب دارد. ولی آیا پیامبر و ائمه علم غیب نمی دانستند؟! بعضی خلفا اگر حذیفه در نماز میت شخصی شرکت نمی کرد، آن ها هم شرکت نمی کردند. یا از او سؤال می کردند که آیا ما هم جزء منافقین هستیم: «و ناشده عمر بالله: أنا من المنافقین؟». (۲)

به هر حال، در روایات اهل بیت، نزول حضرت عیسی به بیت المقدس و مکه نیز مشخصا نیامده است؛ مگر این که بگوییم بین نزول و نماز فاصله است که این هم با هشت ماه بودن عملیات و کشتن دجال سازگار نیست. به نظر می آید این از حرف های کعب الأحبار است که با پیشینه یهودی خود این مطالب را وارد فرهنگ اسلام کرده است؛ زیرا هنگامی که حضرت عیسی برای کشتن دجال می آید، چند ماه از جنگ های امام زمان گذشته و در آن زمان جنگی نیست و اسلحه ارزان و وسایل کشاورزی گران می شود؛ که کنایه از روی آوردن مردم به کشاورزی است؛ در صورتی که در روایات زیادی داریم حضرت عیسی علیه السلام به عنوان فرماندهی عملیات است و حال آن که بعد از پایان عملیات، به فرماندهی نیاز نیست؛ چون جنگ پایان یافته و درگیری و نزاعی نیست. تفصیل نزول حضرت عیسی و محل نزول و نقش ایشان در حکومت حضرت مهدی علیه السلام و عاقبت امرشان، طی بحثهای آینده خواهد آمد، ان شاء الله.

ص: ۱۳۹

۱- . جامع البیان، ج ۲، ص ۱۰؛ الکشف و البیان، ج ۷، ص ۲۲۵. مدرک اصلی این روایت سنی است. از منابع شیعه نیز در بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۲، نقل شده است. از شیعه مدرک خاصی وجود ندارد.

۲- . تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، ج ۳، ص ۴۹۴، شرح حال حذیفه بن یمان.

\* قرآن كريم.

\* نهج البلاغه.

١. إثبات الهداه، شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، متوفای ١١٠٤ هجری قمری، چاپخانه علمیه قم.

٢. الإستغاثه، ابوالقاسم علی بن احمد کوفی، متوفای ٣٥٢ هجری قمری، بی تا، بی جا.

٣. الإستیعاب فی معرفه الأصحاب، ابن عبدالبر قرطبی، متوفای ٤٦٣ هجری قمری، محقق: شیخ علی محمد معوض و شیخ عادل عبدالموجود، چاپ اول ١٤١٥ هجری قمری، بیروت، لبنان.

٤. الزام النواصب فی اثبات الحججه الغائب، علی یزدی حائری، متوفای ١٣٣٣ هجری قمری، منشورات مؤسسه الأعلمی، بیروت.

٥. الأمالی، شیخ طوسی، محمد بن حسن، متوفای ٤٦٠ هجری قمری، مؤسسه بعثت قم.

٦. الأنوار البهیة فی تواریخ الحجج الإلهیه، شیخ عباس قمی، متوفای ١٣٥٩ هجری قمری، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ١٤١٧ هجری قمری، قم.

٧. بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار:، علامه محمدباقر مجلسی، متوفای ١١١١ هجری قمری، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ١٤٠٣ هجری قمری، بیروت، لبنان.

٨. تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر و الأعلام، شمس الدین ذهبی، متوفای ٧٤٨ هجری قمری، دار الکتب العربی، چاپ اول، ١٤١٤ هجری قمری، بیروت، لبنان. ٩. تاریخ الأمم و الملوک، محمد بن جریر طبری، متوفای ٣١٠ هجری قمری، دار الکتب العلمیه، چاپ دوم، ١٤٠٨ هجری قمری، بیروت، لبنان.

١٠. تاریخ الغیبه الکبری، سید محمدصادق صدر، دارالتعارف، بیروت.

۱۱. التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن (معروف به الملاحم و الفتن)، علی بن موسی بن طاوس، متوفای ۶۶۴ هجری قمری، نشر مؤسسه صاحب العصر.
۱۲. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود سمرقندی، از اعلام قرن سوم هجری قمری، المكتبه العلمیه، تهران.
۱۳. تنقیح المقال فی علم الرجال، مامقانی، عبدالله، متوفای ۱۳۱۵ هجری قمری، مرتضویه، نجف اشرف.
۱۴. تنقیح المقال فی علم الرجال، علامه شیخ عبدالله مامقانی، متوفای ۱۳۱۵ هجری قمری، مؤسسه آل البیت، قم.
۱۵. جامع البیان فی تفسیر آی القرآن، طبری، محمد بن جریر، متوفای ۳۱۰ هجری قمری، دارالمعرفه، بیروت.
۱۶. جنه المأوی، میرزا حسین نوری، متوفای ۱۳۲۰ هجری قمری، ذیل بحار الانوار ج ۵۳.
۱۷. حدیقه الشیعہ، مقدس اردبیلی، أحمد بن محمد، متوفای ۹۹۳ هجری قمری، مكتبه العلمیه الاسلامیه، تهران.
۱۸. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، سعید بن هبه الله، متوفای ۵۷۳ هجری قمری، مؤسسه امام مهدی علیه السلام، قم.
۱۹. الخطط المقریزیه (المواعظ و الإعتبار بذكر الخطط و الآثار)، مقریزی، احمد بن علی، متوفای ۸۴۵ هجری قمری، دار صادر، بیروت.
۲۰. خلاصه الأقوال، علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، متوفای ۷۲۶ هجری قمری، مؤسسه نشر الفقهاهه، چاپ اول، ۱۴۱۷ هجری قمری.
۲۱. درر الأخبار فیما یتعلق بحال الاحتضار، محمدرضا طبسی، مطبعه النعمان، نجف اشرف.
۲۲. الذریعه إلى تصانیف الشیعہ، آقابزرگ طهرانی، محمد محسن بن علی، متوفای ۱۳۸۹ هجری قمری. بی تا، بی جا.

۲۳. رجال النجاشی (فهرست أسماء و مصنفی الشیعه)، احمد بن علی بن عباس نجاشی کوفی، جامعه مدرسین. قم.
۲۴. روضه المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، علامه محمدتقی مجلسی، متوفای ۱۰۷۰ هجری قمری، کوشانپور.
۲۵. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، متوفای ۲۷۵ هجری قمری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۶. سنن أبی داود، سلیمان بن اشعث سجستانی، متوفای ۲۷۵ هجری قمری، دار احیاء السنه النبویه، بیروت.
۲۷. سنن الترمذی، محمد بن عیسی ترمذی، متوفای ۲۷۹ هجری قمری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۸. شرح أصول الکافی، محمد صالح مازندرانی، متوفای ۱۰۸۰ هجری قمری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۲۹. شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، متوفای ۶۵۶ هجری قمری، دار الکتب العلمیه، قم.
۳۰. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، متوفای ۲۶۱ هجری قمری، مصطفی البابی الحلبی.
۳۱. العدد القویه لدفع المخاوف الیومیه، علی بن یوسف بن مطهر حلّی، از اعلام قرن هشتم هجری، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم.
۳۲. الغارات، ثقفی، ابراهیم بن محمد، متوفای ۲۸۳ هجری قمری، دار الأضواء، بیروت. ۳۳. الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب، علامه عبدالحسین امینی، متوفای ۱۳۹۰ هجری قمری، دار الکتاب العربی، بیروت.
۳۴. الغیبه، شیخ طوسی، محمد بن حسن، متوفای ۴۶۰ هجری قمری، بنیاد معارف اسلامی، قم.
۳۵. الغیبه، نعمانی، محمد بن ابراهیم، متوفای ۳۶۰ هجری قمری، کتابخانه صدوق، تهران.

۳۶. الفتن، نعیم بن حماد مروزی، متوفای ۲۲۸ هجری قمری، دار الفکر للطباعه، بیروت.
۳۷. قاموس الرجال، علامه محمد تقی شوشتری، متوفای ۱۴۱۲ هجری قمری، جامعه مدرسین، قم.
۳۸. القاموس المحيط، فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، متوفای ۸۱۷ هجری قمری، مؤسسه الحلبي، قاهره.
۳۹. قرب الإسناد، عبدالله بن جعفر حمیری، از اعلام قرن سوم هجری، مؤسسه آل البيت: لایه التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۳ هجری قمری، قم.
۴۰. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، متوفای ۳۲۹ هجری قمری، دار الکتاب الاسلامیه، تهران.
۴۱. کامل بهائی، عماد الدین طبری، حسن بن علی، از اعلام قرن هشتم هجری، مکتب مرتضوی.
۴۲. الکشف و البیان، ثعلبی، احمد بن ابراهیم، متوفای ۴۲۷ هجری قمری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۴۳. کفایه الأثر فی النص علی الأئمه الإثنی عشر، خزاز قمی، علی بن محمد، از اعلام قرن چهارم هجری، انتشارات بیدار، قم.
۴۴. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، محمد بن علی، متوفای ۳۸۱ هجری قمری، جامعه مدرسین، قم. ۴۵. کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، متقی هندی، متوفای ۹۷۵ هجری قمری، مؤسسه الرساله، بیروت.
۴۶. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مکرم، متوفای ۷۱۱ هجری قمری، نشر أدب الحوزه، ۱۴۰۵ هجری قمری، قم.
۴۷. لوامع صاحبقرانی، علامه محمد تقی مجلسی، متوفای ۱۰۷۰ هجری قمری، انتشارات اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هجری قمری، قم.
۴۸. مجمع البحرین، طریحی، متوفای ۱۰۸۵ هجری قمری، المکتبه المرتضویه، چاپ دوم، ۱۳۹۵ هجری شمسی، تهران.

۴۹. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، علامه محمدباقر مجلسی، متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری، دار الکتب الاسلامیه، تهران.

۵۰. مستدرکات علم رجال الحدیث، نمازی، علی بن محمد، متوفای ۱۴۰۵ هجری قمری، شفق، چاپ اول، ۱۴۱۲ هجری قمری، تهران.

۵۱. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، متوفای ۱۳۲۰ هجری قمری، مؤسسه آل البيت: لایحیاء التراث العربی، قم.

۵۲. المسند، احمد بن محمد بن حنبل، (۱۶۴ - ۲۴۱ هجری قمری)، دار صادر، بیروت (۶ جلدی).

۵۳. المصنف فی الأحادیث و الآثار، ابن ابی شیبہ، عبدالله بن محمد، متوفای ۲۳۵ هجری قمری، دار الفکر، محقق: سعید محمد اللہام، چاپ اول، ۱۴۰۹ هجری قمری، بیروت، لبنان.

۵۴. معجم أحادیث الإمام المهدی، طبسی و جمعی از نویسندگان، مؤسسه المعارف الإسلامیه، قم.

۵۵. معجم البلدان، یاقوت حموی، متوفای ۶۶۶ هجری قمری، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۵۶. معجم رجال الحدیث، آیت الله خوئی، متوفای ۱۴۱۲ هجری قمری، دار الزهراء، بیروت. ۵۷. النزاع و التخاصم بین بنی أمیه و بنی هاشم، مقریزی، احمد بن علی، متوفای ۸۴۵ هجری قمری، تحقیق: سید علی عاشور، بی تا، بی جا.

۵۸. النهایه فی غریب الحدیث، ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، متوفای ۶۰۶ هجری قمری، اسماعیلیان قم.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

